



وزارت تحصیلات عالی

دانشگاه بغلان

دانشکده‌ی ادبیات و علوم بشری

(پایان نامه‌ی دوره‌ی لیسانس)

خویشاوندی زبان های پامیری

استاد رهنما: پوهیالی نظیف الله "کارگر"

ترتیب کننده: حسن علی شاه "حسینی"

دیار تمننت: زبان و ادبیات فارسی دری

سال تحصیلی ۱۳۹۳ ه.ش

تقریظ

رساله‌یی را که از نظر خواهید گذارند، در مورد خویشاوندی زبان‌های پامیری به پژوهش گرفته شده است. ممکن این نخستین بار باشد که در خصوص زبان‌های مزبور چنین موضوع سر راست و یک دست به میان آمده باشد. رساله‌ی فرابیش شما متمرکز بر کاوش گذرا روی این زبانها است. تاکید ما بر این نیست که موضوع حاضر برای اولین بار در ریچه‌ی پژوهش را بر روی زبانهای پامیری گشوده باشد؛ زیرا موضوعات پژوهش یافته در مورد زبانهای یاد شده جنبه‌های دیگر آنان را شامل می‌شود؛ ولی درین رساله خویشاوندی زبانهای فوق الذکر برای نخستین بار به بحث گرفته شده است. از جانبی هم تحقیق و پژوهش در مورد خویشاوندی زبانهای پامیری، نیازمند منابع معتبر و زمان بیشتر است که تا کنون پژوهش‌های داخلی و خارجی، در این راستا کمتر صورت گرفته و به ندرت میتوان منابع را در این خصوص سراغ نمود.

نویسنده‌ی این اثر حسن علی شاه حسینی، یکی از جوانان نخبه و با درایت بوستان ادب و فرهنگ اند که در رابطه به "خویشاوندی زبان‌های پامیری"، مسایل ارزشمندی را تدوین و گردآوری نموده اند. ایشان که از دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه بغلان فارغ شده اند، پایان‌نامه تحصیلی خود را تحت عنوان فوق برشته تحریر گرفته اند. وی جهت اتمام این پایان‌نامه از کتب و منابع معتبری که در اخیر این نوشته ارقام یافته اند، استفاده نموده است.

در لابلای این رساله پیرامون موضوعات و مطالب در خور اهمیتی اشاره شده است. علاقه‌مندان موضوع حاضر، میتوانند از این رساله بحیث منبع استفاده نمایند. نگارنده‌ی رساله، روی مسایلی چون: شناخت پامیر، آریانه و یجه، وجه تسمیه پامیر، بررسی تاریخی زبانهای پامیری، مشترکات لهجه و اژه‌های این زبان‌ها با زبان‌های باستانی مانند اوستایی، سکایی، پیوند و اژه‌گانی زبان‌های پامیری و سایر موضوعات مرتبط بحث کرده است که بی‌تردید برای شایقین و افرادی که در این راستا طالب معلومات اند، ممد و موثر واقع خواهد شد.

در فرجامین سخن، ضمن تقدیر از زحمات خستگی‌ناپذیرشان در راستای کند و کاو این اثر، کامگاری مزید ایشان را تمنا نموده و از بارگاه رب‌العزت بهروزی هر چه بیشترشان را مسئلت میدارم.

سید اسحاق مقبل

پیشگفتار

رساله‌ی بی را که اکنون فراچنگ شماسست، درباره‌ی خویشاوندی زبان‌های پامیری به پژوهش گرفته شده است. تحقیق درباره‌ی خویشاوندی زبان‌های پامیری یکی از آرزوهای دیرینه‌ی من بوده و سرانجام آنچه‌که بیشترنگارنده را انگیزه داد تا عنوانی را زیرنام "خویشاوندی زبان‌های پامیری" به صفت پایان‌نامه‌ی تحصیلی کارکنم، در سال (۱۳۹۲) استاد نظیف الله کارگر، در مضمون لهجه‌شناسی همه دانشجویان را وظیفه دادند تا هرکس در لهجه‌ی مربوط محل خود کار کند، از آن جمله من نیز درباره‌ی برخی از واژه‌های زبان‌های غلجه‌ی پامیر، رساله‌ی بی خیلی محدود را تهیه و ترتیب نموده بودم. و از آن به بعد مصمم شدم تا موضوع را گسترش داده و به عنوان پایان‌نامه‌ی تحصیلی برگزینم.

چنانچه محتمل است قوانین زبان‌شناسی ایجاب می‌کند تا پژوهنده بی که می‌خواهد در این یا آن زبان تحقیق نماید، ضرور است تا به محل کاربرد زبان مورد نظر سفر نماید که اعمال این امر برنگارنده‌ی این رساله نیز چیزی الزامی بود؛ اما بنابر محدودیت‌های مختلف و نبود شرایط مساعد، نتوانستم به این امر نایل آیم. و فقط از روی مطالعه و کاوش در آثار نویسنده گان اکتفا کردم.

نگارنده بایسته می‌داند تا از همه فرهیختگانی چون: سر محقق خیر محمد حیدری، عضو اکادمی علوم، پوهنیار نصیر احمد طاهری، استاد ورزیده‌ی ادبیات پشتو، انجینیر صاحب شاه بیک، انجینیر صاحب خواجه مومن ولی‌زاده، آزاد علی شاه عدیم، حیات الله حیات، و عرفان الله حضرت زی، دانشجوی ادبیات پشتو، که در مسیر پژوهش این رساله کتاب‌هایی را اهدا و در خدمت بنده قرار دادند، از صفای دل، ابراز سپاس و شکران نمایم؛ زیرا با دریافت منابع بیشتر از افراد موصوف، غور و مطالعه در موضوع مزبور درنگارنده بیشتر از پیش تبلور یافت.

در اخیر از همه‌ی اساتید گرانمایه‌ی دیپارتمنت ادبیات دری، که در مدت هشت سمستر تحصیلی از شفقت و مهربانی شان، از بزرگترین تا کوچکترین نوازش و پاداش معنوی اعطا نمودند، صمیمانه سپاسگزاری و ابراز امتنان می‌نمایم. و نیز جا دارد تا از استاد محترم نظیف الله کارگر، که استاد رهنمای پژوهنده در رساله حاضر می‌باشند، تشکری ویژه و خاص نمایم.

با احترام

حسن علی شاه "حسینی"

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
ج.....	مقدمه.....

بخش نخست

۱.....	۱- درامدی بر شناخت پامیر.....
۵.....	۲- آریانانویجه.....
۶.....	۳- مفهوم آریانانویجه.....
۸.....	۴- کوه‌ها.....
۱۱.....	۵- دریاها.....
۱۳.....	۶- وجه تسمیه‌ی پامیر.....
۱۵.....	۷- حدوداربعه و شناخت پامیر.....
۱۵.....	۸- اقوام پامیری.....
۱۶.....	۹- خاندان ساک‌ها.....
۱۸.....	۱۰- کوشانی‌ها.....
۲۰.....	۱۱- یفتلی‌ها.....

بخش دوم

۲۵.....	۱۲- بررسی تاریخی زبان‌های پامیری.....
۲۶.....	۱۳- آغاز پژوهش در زبان‌های ایرانی.....
۲۷.....	۱۴- ادوار زبان‌های ایرانی.....

- ۱۵- طبقه بندی زبان های ایرانی..... ۲۸
- ۱۶- اهمیت فقه للغه زبان های ایرانی..... ۲۹
- ۱۷- زبان های ایرانی جدید..... ۳۱
- ۱۸- بررسی پژوهش و ساحه ی کاربرد زبان های پامیری..... ۳۲
- ۱۹- دسته بندی زبان های پامیری..... ۳۴
- ۲۰- زبان اشکاشمی..... ۳۵
- ۲۱- زبان منجی..... ۳۷
- ۲۲- زبان یزغلامی- سریقولی..... ۳۸
- ۲۳- زبان شغنی..... ۴۰
- ۲۴- زبان واخی..... ۴۱

بخش سوم

- ۲۵- قرابت و خویشا وندی زبان های پامیری..... ۴۴
- ۲۶- خویشا وندی تباری زبان های ایرانی..... ۴۵
- ۲۷- مشترکات و برخی ویژه گی های زبان های پامیری..... ۴۸
- ۲۸- مشترکات و اژه گانی..... ۴۹
- ۲۹- مشترکات دستوری..... ۵۳
- ۳۰- اتحادیه ی زبانی پامیر..... ۵۴
- ۳۱- آواشناسی- صامت ها..... ۵۷
- ۳۲- واول ها..... ۵۸
- ۳۳- ساخت و اژه ها و نحو..... ۵۹
- ۳۴- صفت..... ۶۱

- ۳۵- ضمیر - قید..... ۶۲
- ۳۶- ساخت ملکی و عدد..... ۶۳
- ۳۷- افعال..... ۶۴
- ۳۸- زمان حال - زمان گذشته..... ۶۶
- ۳۹- زمان نقلی- زمان ماضی بعید..... ۶۲
- ۴۰- نتیجه گیری..... ۶۸
- ۴۲- سرچشمه‌ها..... ۷۰

مقدمه

باری با نگاه در وضعیت پژوهش زبان‌ها و لهجه‌ها در افغانستان، فرد با احساس را بر آن می‌دارد تا بر حال سکوت فرهنگیان مان در مقابل این زبان‌ها، اشک بریزد و بس.

از آنجمله زبان‌های پامیری، مربوط السنه‌ی شرقی زبان‌های آریانی که در دامنه کوه‌های شرقی افغانستان، جنوب تاجکستان و غرب سنکیان چین به آنها تکلم می‌شود، تاکنون تحقیقاتی در کشور ما که حد اقل چاره ساز برای پژوهشگران در عرصه‌ی زبان‌شناسی باشد، صورت نگرفته است. در تاجکستان تحقیقاتی اندک روی این زبان‌ها با الگوبرداری از پژوهشگران روسی کماکان صورت گرفته که حد اقل بعضی از جراید شان را به زبان پامیری نشر می‌کنند؛ اما پژوهش‌های دانشمندان خارجی درین عرصه چشمگیرتر از آن است که اگر نویسنده آن را "تحقیق همه جانبه و عاری از غرض" بنامد، به خطا نه‌گراییده است؛ ولی "خویشاوندی زبان‌های پامیری" که محور بحث این رساله است، تا کنون (به جز مسایل حاشیه‌ی) در این زمینه کسی بگونه مستقل نپرداخته است. به همین اساس نویسنده برای دریافت این مشترکات زنجیره‌ی آغازکار را از خویشاوندی این زبان‌ها، شروع نموده است.

یکی از مسایلی که بارها نویسنده از آن رنج می‌برد، انتساب نشانه‌های حدود جغرافیایی آریاناویجه، به ایران امروز بوده است که گروهی عمداً و از سرآگاهی نسبت این موقعیت را به ایران امروز قایل می‌شوند. بناءً نویسنده، با مدارک و اسناد درین زمینه تلاش به خرچ داده تا نخستین زادگاه آریانیان که در اوستا بنام "آریاناویجه" یاد شده و مشخصاتی که این کتاب به آن اشاره دارد، فقط در نواحی شمال- شرقی کشور (پامیر بدخشان)، مصداق این علایم و نشانه‌هاست. بناءً به عنوان یک نیاز جدی خواسته شد تا اندکی درباره کوه‌ها، دریاها و اقوام این نواحی (آریاناویجه) بحث‌هایی در بخش نخست صورت گیرد.

باید گفت که زبان‌های پامیری را در زبان‌شناسی، بنام مضافات پامیریاد می‌کنند. که حدوداً چهارده لهجه را شامل می‌شوند که عبارت اند از: منجی، یدغه، وخی، اشکاشمی، زیباکی، سنگلیچی، سربیکولی، شغنی، باجوی، روشانی، خوفی، برتنگی، رشروی و یزغلامی؛ ولی در اصل یک تعداد فقط گویشی از یک زبان بزرگتر هستند؛ مثلاً یدغه مربوط منجی، زیباکی و سنگلیچی مربوط اشکاشمی، خوفی مربوط روشانی، رشروی مربوط برتنگی و سه گویش

دیگر مربوط سربکلی اند. گفتنی است که برتنگی، رشروی و خوفی مربوط روشانی و باز روشانی و سربکولی با وجود داشتن گویش‌هایی جداگانه، مربوط شغنی می‌شوند که این گروه را بنام شغنی- روشانی می‌نامند.

بنابراین می‌توان گفت که از میان زبان‌های مزبور، پنج گروه قابل تشخیص است: گروه زبان‌های شغنی- روشانی، گروه زبان‌های اشکاشمی، گروه زبان‌های منجی، گروه زبان وخی و گروه زبان یزغلامی.

با آنچه پیشتر اشاره شد، تحقیقات زبان‌های پامیری موضوعی نوپای در عرصه‌ی زبان-شناسی نیست؛ بلکه از قرن شانزده، با نضح گرفتن تحقیقات زبان‌های ایرانی (البته منظور ما از آریانی است) در جوامع اروپا، این زبان‌ها نیز توجه بسیاری از زبان‌شناسان را به خود جلب نموده اند. که از آن جمله توماشیک چکی درباره‌ی زبان منجی، زالیمان درباره‌ی زبان شغنی، بیرنس درباره‌ی زبان وخی، ر.شاو درباره‌ی اشکاشمی و اندرریف درباره‌ی زبان یزغلامی تحقیقاتی انجام داده اند؛ اما یک تعداد از نوشته‌های این پژوهشگران بنابه عدم سفر به محل کاربرد این زبان‌ها با نواقصی همراه است؛ مثلاً تحقیق گریسون درباره‌ی اشکاشمی و کار ر.شاو در عرصه‌ی ثبت واژه‌های سربکولی و مواردی از این گونه.

هر چند کار نویسندگان در زمینه‌ی زبان‌های پامیری، مشخصاً ابتکاری تازه نیست؛ اما آنچه قابل توجه است این است که مقایسه و بررسی تاریخی، ضرورت تحقیق زبان‌های مضافات پامیر، توجه بر تاریخ یک زبان در مسیر پژوهش، دریافت کلمات خویشاوند میان اوستایی و پامیری و پامیری و پشتو و دریافت کاربرد واژه گانی بصورت مشترک بین چند زبان، دریافت تغییر شکل یک واژه از یک زبان تا زبانی دیگر و مواردی از اینگونه که درخور توجه خواننده گان خواهند بود.

چنانچه در نخست اشاره شد، در رساله‌ی حاضر روی خویشاوندی زبان‌های پامیری بحث‌هایی صورت گرفته است. که نویسندگان در بخش نخست از آثاری چون بدخشان در تاریخ و آریانا و آریانیان نوشته‌ی صاحب‌نظر مرادی، تاجیکان در تاریخ، نوشته‌ی شکورزاده، تاریخ باستان شغنان نوشته‌ی خوش‌نظر پامیرزاد، افغانستان در پرتو تاریخ نوشته‌ی احمد علی کهزاد و تاریخ افغانستان نوشته‌ی آقای حبیبی، درباره موقعیت آریانا و بجه، حدود اربعه‌ی پامیر، دودمان‌ها و اقوام پامیری مستفاد شده؛ در بخش دوم از آثاری مانند زبان‌های ایرانی و مقدمه‌ی فقه اللغوی ایرانی، نوشته‌ی ی.م. ارانسکی، زبان‌های پامیری، نوشته‌ی پاخالینا و شماره‌های ۵۳ و ۵۴ مجله‌ی

خراسان، از مقالات سر محقق خیر محمد حیدری، در بخش مقایسه‌ی تاریخی این زبان‌ها و در بخش سوم که موضوع اصلی این رساله است (خویشاوندی زبان‌های پامیری)، از کتاب مقدمه‌ی بر زبان اوستایی، نوشته‌ی خلیل الله اورمر، زبان‌های پامیری نوشته پاخلینا و رهنمای زبان‌های ایرانی، نوشته‌ی رویگراشمیت، استفاده صورت گرفته است.

هرچند تلاش همه جانبه به خرچ دادم تا از کاستی‌ها و اغلاط معنوی و نگارشی جلوگیری صورت گیرد؛ اما با وجود این همه بدور نخواهد بود که این رساله از هرگونه کاستی عاری باشد. بناءً اگر خواننده‌گان عزیز در جریان مطالعه به سکتگی‌های معنوی یا املائی سردچار شدند، نگارنده را در پرتو آگاهی خویش قرار داده منت گذارند.

بخش نخست

درامدی برشناخت پامیر

هرچند این رساله در محدوده ی جغرافیایی پامیر اختصاص یافته؛ اما در پاره یی از موارد مابه ناچار برای دریافت مشترکات قومی، نژاد و عرق (اتنیکی) و زبانی به مراحل تاریخی و ماقبل تاریخ (اسطوره یی) نیز رجوع نماییم تا بدین وسیله خویشاوندی و چگونگی ارتباطات اقوام را تعیین و تشخیص نموده و یک نتیجه ی کلی را در زمینه استخراج نمود.

بناءً برای مشخص کردن هویت قومی اقوام آریایی مانند هندی، ایرانی، پشه یی، پامیری و... غیره به اسناد ماقبل تاریخ مانند کتاب مقدس "ودا" و کتاب "اوستا" رجوع نماییم که زمینه ی بحثی بزرگ تر و فرامرز تر از موقعیت پامیر امروز را ایجاد می کند، بناءً برگشت به تاریخ ایران و یج که همان اوستاست، امری الزامی و حتمی است.

یکی از مسایل بسیار مهمی که تمام کتله ی آریایی، تمام کتله ی هندو ایرانی و عموم کتله ی هندو-اروپایی بدان دلچسپی خاصی دارند "پرورشگاه" یا "مهد" آریایی و خانه نخستین آنهاست. این مهد یا رهایشگاه آریایی موضوعی است که از سالیان مدیدی توجه بسیاری از دانشمندان شرق و غرب را به خود جلب کرده و بحث های مختلف در آن مورد به عمل آمده است.

اصلاً باید قبل از همه چنین تصریح کرد که مطلب از "مهد" یا "پرورشگاه" آریایی چیست؟ زیرا اقوام هندو اروپایی به حیث یک کتله ی بزرگ بشری در طی روزگاران تاریخ ظهور و نشوونمای خودکانون های مختلف داشته که اقلاً یکی را به صفت "مهد اولیه" و بقیه را به صفت "رهایشگاه" یا خانه ی دوم شاخه های بزرگ آن می توان حساب کرد.

راجع به مهد اولیهی اقوام هندو- اروپایی در میان شرق و غرب هم پاره‌یی از اختلاف نظر و هم پاره‌یی موافقت‌ها موجود است این مهد را از آسیای مرکزی گرفته تا جنوب خزر، شبه جزیره بالکان و حوزه‌ی دانوب در جاهای مختلف قرار می‌دهند. قراریکه در بالا تذکریافت رهایشگاه اقوام هند و ایرانی بدو منبع "ویدا" و "اوستا" برمی‌گردد که رهایشگاه اینگونه اقوام در اوستا آریانا و نجه یاد شده است (کهزاد، ۱۳۸۸، ص ۴۴).

در کتاب سوم اوستا و ندیداد از شانزده قطعه زمین سرزمین معلوم آن وقت ذکر رفته که برخی از آن سرزمین‌ها در افغانستان کنونی یا خراسان واقع شده اند. همچنین در پشت‌های اوستا نام‌های کوه‌ها و رودخانه‌ها آمده که همه درین سرزمین اند؛ مثلاً آپرینه و یجو (سرزمینی در پامیر یا خوارزم در نزدیکی‌های آمو)، سغده (سغد شمال آمو) مورد و (مرو مجرای مرغاب)، بخدی "بلخ" نیسا یا (نسا در خراسان شمال)، هرای و هرات و ایگراته (کابل)، اوروه (روه ولایت پختیا و کوه سلیمان)، هری وتی، (ارغنداب و ده هرات)، ای تومنه (هلمند)، ره گه (راغ بدخشان = رغه پستو)، هپته هندو (سند) که همه‌ی این سرزمین‌ها در افغانستان یا در جوار آن واقع اند (حبیبی، ۱۳۸۹، ص ۵۰).

از میان این نواحی که در اوستا ذکر رفته اند، "ره گه" یا "راغا" مفهوم بدخشان را افاده می‌کند و قطعه زمینی که از آن آریانا و یجه یا نخستین اسکان پرورشگاه آریایی‌ها می‌توان تعبیر کرد، که به لحاظ جدایی خیلی دیرتر اقوام هندو-آریایی و همزیستی آنها در آریانا و نجه نکات مشابه مشترک میان این مردم در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی نظیر اساطیر، عقاید، آداب، و رسوم بیش از دیگر اقوام هندو اروپایی را می‌توان تشخیص داد (یمین، ۱۳۹۱، ص ۱۸).

یکی از مسایل دلچسپی که در زنده گی اجتماعی و عرف و عادات و حتا مراسم مذهبی آریاها در مراتب اولی حیات شان و ارتباط آن با قلل شامخ کوه‌های افغانستان هم بی ربط نیست، یک نوع مشروبی است مفرع و مقوی که آریایی‌ها عصر "ویدی" و "اوستا" آن را یکسان می‌شناختند و یکسان از آن تعریف می‌کردند (کهزاد، ۱۳۸۹، ص ۴۶) و آن بته است که در زبان ویدی سوما گفته می‌شود؛ اما در اوستا "س" به "ه" بدل شده که به گونه ی "هوما" آمده است که آریایی‌ها در مراسم مذهبی شان شیرهی این بته را کشیده و با آمیختن شیر و عسل با آن یک نوع مشروب می‌ساختند که هم نشه آوروهم مقوی بوده است (حبیبی، ۱۳۸۴، ص ۱۳۲).

اوستا از نظر تجسس رویدن بته‌ی سومایرای افغانستان اهمیت خاصی دارد؛ زیرا در "هوم پشت" که پارچه است در ثنا و صفت مشروب "هوما" ... "سوما" در اکثر کوه‌های افغانستان منجمله تیغه‌های کوه "بلند تراز پرواز عقاب" که کوه هندوکش

باشند، می رویند و روی هم رفته از خلال سرودهای ویدی و نیشته‌های اوستایی به نتیجه رسیده می‌توانیم که آریاییها، چینی که در دو طرف هندوکش استقرار داشتند در دوری یکی از تیغه‌ها و دامنه‌های جبال افغانستان این طرف و آن طرف مهاجرت می کردند، گیای سومارادرکو‌های وسطی، افغانستان یافته و از خاصیت مخصوص آن آگاهی داشتند... دانشمندانی که در موضوع مسقط الرأس کلمه‌ی آریایی "هندو-ایران" صرف مساعی کرده اند، یکی از دلایل شان در استقرار بخشیدن آریایی‌ها در کو‌های افغانستان همین گیاه "سوما" یا "هومما" است (کجزاد، ۱۳۸۹، ص ۳۷).

روی در نظر داشت نکات بالاستنباط می شود که آریایی‌ها به دلیل بته‌ی "هومما" کو‌ه‌ها در پاهای رانیز در پهلوی دیگر رب النوع قنسیت قایل بوده اند و بدخشان که قطعه‌ی زمینی از آریانا و یجه است، محاط به کو‌های بلند هندوکش شرقی است که موجودیت بته‌ی "هومما" درین کو‌ها، جای هیچ نوع تردید نیست و در همین پیوند حتماً بدخشان از دیرباز به این طرف به لحاظ کو‌هستانی بودنش مفاهیمی در زبان‌های مختلفی چون سنسکرت "پامهر"، اوستایی "هر ابرزاتی"، پامیر، پشتخوارگر، راغ او خرچه" و در پامیری "سریکول" و... غیره را به خود گرفته است.

بدخشان به حیث قطعه خاکی در شرق آریانای کهن دارای اهمیت تاریخی، طبیعی (جغرافیایی)، ترازیتی و فرهنگی بوده که از سالیان مدید به این طرف مورد نظر پژوهشگران شرقی و مستشرقین قرار گرفته است.

البته آنچه در فوق اشاره شد "مطالعه و شناخت درست این محل از لحاظ بشرشناسی نیز قابل دقت است؛ زیرا نخستین بار تحولات بزرگ اجتماعی بشری، تاریخی و فرهنگی اجداد آریاییان از همین خواستگاه اولیه (ازده تا یک هزار سال پیش از میلاد مسیح) ظهور نموده و دنباله خود را در سطح قاره‌های آسیا و اروپا تا عصر ما رسانیده است (مرادی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۹۱).

منظور از تاریخی درین جا مهاجرت اقوام آریایی از خانه نخستین آن‌ها "آریانا بجه" بسوی غرب و جنوب کو‌های هندوکش است، هدف از فرهنگ‌ی همنا زبان و مشترکات اساطیری و سایر پاره‌های یگانه‌ی آنهاست که در اول دارای زبان یگانه و سپس در اثر عوامل مختلف زبان یگانه‌ی آنها به لهجه‌ها و شاخه‌های متعدد تقسیم گردیده که حتماً شکل مستقل را به خود گرفته است. منظور از طبیعی و جغرافیایی همانا

مشخصاتی است که در تاریخ آریای کهن (اوستا) و دیگر اسناد بدان پرداخته شده از قبیل دریاها و کوه‌ها و همچنان غرض از ترانزیتی، عبور جاده‌ی ابریشم و نقش سرزمین بدخشان کو هستانی، در اتصال سرزمین‌های هند، چین، مصر، بابل، آشور، روم، یونان، و سرزمین‌های ماد و فارس و سایر مناطق حوزی مدیترانه در غرب و شرق... که در مسیر جاده‌ی ابریشم قرار داشتند. کاروانهای تجارتی از بازارهای پرتعم و پرمناج این مناطق، با اسب‌های تیز رفتار و شت‌های دوکوهانه تخاری و بلخی از شرق به غرب و بالعکس، در رفت و آمد بودند.

مورخین کثور مسا، منطقه و جهان در مورد تعیین دقیق جغرافیای آریانویجه حرفه‌های متفاوت و گاهی هم متضادی را مطرح نموده و برشته تحریر در آورده اند (مردای، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۷۶) که به سطح منطقه ایرانیان امروز برخی از قطعات خاک آریانا و یجه را که در اوستا بدان اشاره شده است، آگاهانه به ایران امروزی نسبت می دهند و مستشرقینی که خود آریانا را ندیده و با اقتباس از نظر جغرافیا نگاران دیگر داد سخن کرده اند، خلط موقعیت جغرافیای آریانویجه در میان این عده از پژوهشگران، به امری شایع مبدل شده است که به عنوان مثال ابراهیم پور داود مفسر کتاب اوستا، موقعیت امروزی آریانویجه را در خوارزم، هر اییتی را "البرز" و واقع در شمال غرب ایران، "ورینه varena" زادگاه قربودن را در گیلان و همچنان پیشخوارگر را در طبرستان ایران قبول کرده است. در حالیکه "پستخوارگر" نام قدیمی بدخشان، "ورینه varena" بهارک بدخشان، هر اییتی سلسله کوه‌های پامیر و آریانویجه نام قدیمی دوطرف سیر دریا در پامیر می باشد که در بین زمینیه اگر به بحثی مفصل تر از اسناد و شواهد تاریخی در ثبوت این موقعیت‌ها بپردازیم، چهره‌ی واقعیت در نقاب کشیده‌ی تاریخ را اندکی از لایه‌های انباشته‌ی ابهام، پرده برداری خواهیم کرد.

درین جا نکته را باید از جای آغاز کرد که در اوستا آن را به حیث خانه‌ی نخستین آریایی‌ها "آریانویجه" معرفی نموده و از جایی هم نشانه‌ها، رخدادها، و حوادث مربوط به این ناحیه که در آثار و اسناد تاریخی، به آن اشاره شده، مربوط جغرافیای شمال افغانستان به ویژه دوطرف سیرامودریا و بدخشان شده، ما در اینجا با شواهد و اسناد معتبر در زمینه‌ی ثبوت این موقعیت‌ها تلاش به خرج داده، اینک به معرفی آریانویجه، کوه‌ها و دریاها، اندکی می پردازیم.

آریاناویجه:

یکی از اکتشافات مهمی که در نیمه‌ی دوم قرن ۱۸ صورت گرفت کشف خانه-ی مشترک است که عده‌ی بی از قبایل آریایی بخصوص آنهایی که در هند و ایران و خاک-های مجاور پراکنده شده‌اند، در روزگاران باستان پهلوی هم مثل دوبرادر مثل افراد یک خانواده در آن جا زیست داشتند. مبدأ پیدایش مفکوره‌ی بی را که به کشف این کانون منتهی گردید به (۱۷۶۱م) می‌توان نسبت نمود این سالی است که یک نفر مبلغ فرانسوی موسوم به "انکیتل دوپرون" از کشور فرانسه به هند آمد و بعد از تجسس و تفحص و تماس با دانشمندان پارسی، بالاخره متن اوستا را مطالعه کرد و در سال (۱۷۷۱م) اولین ترجمه‌ی آن را به محیط علمی اروپا عرضه کرد و در نتیجه‌ی محافل مذکور ملاحظه نمودند که میان این کتاب یعنی (زند) و زبان سنسکرت قدیم هند شباهت‌هایی موجود است (کهزاد، ۱۳۸۹، ص ۳۶).

ایران و یج، یعنی مهد اولیه‌ی خیزش آریایی تباران، سرزمینی میان آمودریا و سیردریا برای تمام آریاییان اعم از آسیایی، اروپایی و غیره سرزمین اجدادی ایشان است، و این سرزمین بدون تردید یکی از گهوارهای تمدن باستانی و درخشان بشریت می‌باشد. این تمدن خود ترقیات فراوانی را در جنبه‌های گوناگون زنده گی آریاییان و مناطق دور دست به وجود آورد.

ازینکه بدخشان جزوی از سرزمین اولیه‌ی "ایراناویجه" بود و آریاییان پس از نخستین مهاجرت‌ها سالیان درازی را در دره‌های شاداب جرم، بهارک، زردیو، زیباک، اشکاشم، شغنان، کشم و سایر محلات بدخشان و دشتهای باختر به سر برده و باز از آنجا به جنوب هندوکش به کابلستان و بامیان و سرزمین هندوستان، و در غرب به سوی مناطق قفقاز و ایران و قسمت‌هایی از اروپا رهسپار شده‌اند (مرادی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۵).

آریاناویجه سرزمینی بوده که در حدود جغرافیایی "آریانا" موقعیت داشته است. مورخین و محققین حدود جغرافیایی آریانا این طور تذکر می‌دهند که در شرق سرزمین هند، در شمال هندوکش و سلسله‌های جبال که در غرب آن واقع است، در جنوب اوقیانوس هند، سرحد غربی از دروازه‌ی خزر، یعنی از معبر کوهستانی واقع در شمال تهران شروع و در خطی که پارت را از مدی و کارامانیا (کرمان) را از پرسید (فارس) جدا می‌کرد، امتداد داشته است (پامیرزاد، ۱۹۹۸، ص ۴۴).

مفهوم آریاناویجه:

آریاناویجه یا ارینه وچه که در پشتو تاکتون اویجه به معنی سرزمین و آرامگاه مستعمل است، به قول دانشمندان تاریخی یا سرزمین پامیر یا حوالی خوارزم و کناره‌های دریای خزر بود، که متصل ساخت جغرافی آمو بحث ماست چون آثار این دوره‌ی زنده گانی مردم از این (به معنی نجیب و زارع) تاکتون کشف نه شده و جزوه از منته‌ی قبل التاریخ است بنابراین درباره‌ی زبان- اوضاع زنده گانی - دین و هنر ایشان معلوماتی در دست نیست، و دکتر گوستا لوبون زبان باستانی آریایی که در ارینه وچه بدان متکلم بودند «آریک» نامیده است (حبیبی، ۱۳۸۹، ص ۳۱).

و نیز احمد علی کهزاد کلمه‌ی آریاناویجه را بگونه‌ی «آریانم ویجو» آورده و آن را ترکیب از دو کلمه‌ی (تخمگاه آریا) تعبیر نموده و بصورت اصطلاحی آن را (مهد آریایی) تلقی می‌نماید او همچنان اضافه می‌کند که دانشمندان آن را در حوزه‌ی علیای آمو دریا و سر دریا در حوالی «فرغانه» امروزه قرار می دهند.

نام سرزمین اولیه‌ی آریایی‌ها در منابع مختلف تاریخی و ادبی جهان در زبان و گویش‌های گوناگون به اشکال «آریاناویجه»، «آریاناویژه»، «ایریاویجه»، «ایراواناویجه»، «ایریانم ویجو»، «ایران ویج» - «آریاورته»، «آریاورشه»، «ایرین ویجه»، «و... آمده است که معنای آن را «مسکن آریایی‌های پاناف آریانا» یا هسته‌ی اولی تمدن و فرهنگ آریایی‌ها گفته اند... نخستین تعریفی که از آریاناویجه در منابع اوستایی آمده، این است: («ایرن - ویج» یا «ایرین و نجنگه» به معنی «سرزمین ایرانیان» یا «بنگاه و پایگاه» اصلی] ایرانیان)، نام سرزمین است که آریاییان در آنجا می‌زیستند (مرادی، ۱۳۸۹، ص ۲).

در مورد بخش نخست این نام که همان «ایرانا- آریانا» می‌باشد، تردیدی وجود ندارد که نام نخستین این سرزمین است؛ ولی در مورد جزء دوم آن «ویج» که به معنی «مسکن» آمده است کلماتی بالندک تغییر در زبان شغنائی را دکتر خوش‌نظر پامیرزاد در تاریخ باستان شغنان بدین گونه آورده است: «معنی و مفهوم «ویج» در زبان شغنائی نیز استنباط می‌شود که تاکتون درین زبان متداول و معمول می باشد... «ویج» را که دانشمندان و محققین به معنی «مسکن و جای» گرفته اند، در زبان شغنائی «بیج» می شود که معنی باشند و مسکون رامی رساند که «آریاناویج» شکل «آریاناویج» را به خود می گیرد. درین صورت

کلمه‌ی "آریاناخیچ" از "آریا" و "نا" و "بیج" است که آریا را به معنی "آزاد و نجیب" نام قوم "نا" یا "ان" مفتوحه نسبت مکان می‌رساند... که این پسوند مکان تاکنون در زبان شعنائی مروج است؛ چون کلمه‌ی "xū Yānūn" نام جای و "xū Yānūmi" یعنی باشنده‌ی این محل می‌شود که در کلمه‌ی آریانا نیز چنین خواهد بود و "بیج" نیز معنی باشنده و مسکون را دارد».

البته باید گفت که این پسوند بیشتر در اسم مکان‌ها شنیده می‌شود؛ مانند "xōrūm, dīrjīd, pōrxīnēv" که باشنده گان چنین مناطق را بگونه‌ی "dīrjīd, pōrxīnēv" تلفظ می‌کنند (پامیرزاد، ۱۹۸، ص ۴۳).

برای شناخت بیشتر و دقیق سرزمین اولیه‌ی آریه‌ها به حیث گهواره‌ی پیروش تمدن قدیم اقوام آریایی، شناخت محلات، کوه‌ها، دریاها، نقاط بارز جغرافیایی، زادگاه، زیستبوم، و ظهور شخصیت‌های دولتمدار و روحانیون سلسله‌ی دولتمداران اولیه بی؛ چون پیشدادیان و کیانیان وقوع تحولات شگرف دینی، اجتماعی و فرهنگی سرانجام جایگاه "آریاناویجه" و عوامل ودایل مهاجرت آریاییان بسیار ضروری به نظر می‌رسد (مرادی، ۱۳۸۹، ص ۱).

بنیاء درینجا ضرورت پنداشته می‌شود تا عوامل مهاجرت آریای‌ها را که از خانه‌ی نخستین خود دست به سفر زدند، اندکی وضاحت دهیم؛ زیرا به اساس شهادت کتاب اوستا اجداد مشترک کتله‌ی آریاهای (افغانی، هندی و ایرانی) از آریاناویجو که سرچشمه‌ی علیای دانییک و دراکا (در اجا) یعنی آمو دریا که دامنه‌های شمالی پامیر را دربر می‌گیرد، به علت زمستان طولانی و سرد، دست به مهاجرت زده اند. همچنین عوامل زیر را نیز بر شمرده اند:

سردی هوای بیخ‌بندان زمین؛

از دیداد نفوس و کمبود زمین قابل استفاده؛

پیدایش و هجوم ملخ؛

هجوم اقوام بیابانگرد و کوچی از صحراهای شمال و مشرق و... (مرادی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۸۲).

بنیاء از مطالب بالا به چنین نتیجه می‌رسیم که تخارستان و بدخشان بخشی از نخستین کانون ظهور تمدن آریایی در آریاناویجه بوده و این سرزمین حلقه فعالی در شرق باختری ریزی سلطنت‌های بومی به شمار می‌رود و به گفته‌ی سعید نفیسی در شمال شرقی ایران امروز سرزمین

بسیار حاصلخیزی واقع است که ما دلیلتی مخصوصی به آن داریم. بسیاری از علمای بزرگ عقیده دارند که نژاد آریایی در آن سرزمین، در دامنه کوه‌های هندوکش در کنار رود جیوهون و سیحون روزهای زنده گی خویش را گذرانیده اند... و به قرینه می توان یافت که مراد همان ارض موعود ایرانیان و همین خطه‌ی دلکش سواحل جیوهون و سیحون است (شکورزاده، ۱۳۸۵، ص ۳۷).

پس میتوان تصریح نمود که از نشانه‌هایی که در خصوص آریانویجه در فوق از قبیل سردی هو او موجودیت کلمات اوستایی در زبان شغنانی، نام کوه‌ها و جای‌ها و نیز نظریه‌ی استاد نفیسی، آریانویجه همان پامیر و مناطق شرقی افغانستان امروز است.

کوه‌ها:

یکی دیگر از نشانه‌های آریانویجه که در کتاب مقدس زردشت (اوستا) بیان گردیده کوه‌های شامخ و سر به فلک کشیده ایست که از جانب شرق به غرب امتداد یافته با این خصوصیت که با امتداد طولی این ارتفاع کمتر می گردد.

همه می‌دانیم که در مباحث زمین‌شناسی شناختن و اسم برین کوه‌ها، آن هم در آن روزگار آن قدیم عصر اوستایی کاری است مشکل و حتما در نقشه‌های جغرافیایی امروز ذکر اسم‌های محل در علاقه‌های کوهستانی به ندرت صورت گرفته است؛ زیرا سردی اراضی در چنین مناطق کاری است متعسر، اوستا با بحث مفصل از کوه‌ها نشان می‌دهد که با سرزمین کوهستانی آشنا بوده و واحدی که تحقیق به عمل آمده کشور کوهستانی ایکه اوستامی‌شناخته در جایی واقع بوده که قسمت معتدله‌ی آن خاک افغانستان امروز را در بر می‌گرفت.

اوستا در دو قسمت معین پشت‌ها از کوه‌ها بحث می‌کند یکی در "از میادینشت" یا پشت نوزدهم و دیگری در "هوم پشت" یا "پسنای دهم". روی هم رفته این دو پشت مخصوصاً پشت اول الذکر یا "از میادینشت" سر اسرار ذکر کوه‌ها وقف شده و سلسله کوه‌هایی که در آن ذکر رفته از چهل کوه بیشتر اند. (کهراد، ۱۳۸۹، ص ۸۰).

بحث اوستا از کوه‌ها آن هم به تفصیل، چیزی اتفاقی نیست این بحث قراریکه اشاره شد به اساس معلومات دقیق صورت گرفته در بعضی موارد مواقع ارتفاع و در برخی دیگر رود خانه‌هایی که از آنها سرچشمه می‌گرفت ذکر یافته و از آن استنباط می‌شود که آریایی‌های عصر اوستایی ماحول و محیط زنده گانی خود را به خوبی می‌شناختند. رقم ۲۲۴ کوه که در آخر بحث کوه‌ها در "از میادینشت" آمده، نشان می‌دهد که بعد از ذکر کوه‌های معین و با مسماء بقیه رشته کوه-

های درهم پیچده را به ذکر رقم مذکور اگر [امروز] کسی باطیاره در فراز خاکهای افغانستان پرواز کند معنی واقعی ۲۲۴۴ کوه‌ها را به خوبی به چشم درک می‌کند (همان، ص ۸۱).

بنابر آنچه در فوق گفته شد آریاییان شناخت زیست‌شناسیکی را از دنیای پیرامون خویش داشتند و به همین لحاظ است که در اوستا از کوه‌ها، دریاها و دیگر آثار طبیعی بحث‌هایی مفصل صورت گرفته است. اگر این شناخت زیست‌شناسی آریایی‌ها را بر خاسته از باور و عقیده‌ی آنان نسبت به پدیده‌های طبیعی از جمله کوه‌ها و دریاها عنوان کنیم، بدور نخواهد بود؛ چنانچه دکتر پامیرزاد نیز روی این مسئله در کتابش پرداخته است.

«آریایی‌های اولیه به کوه‌ها احترام می‌گذاشتند که منبع آب‌های جاری بوده اند. در کرده‌ی ۸- یسنایی ۴۲ افتان یشت بزرگ آمده است: به کوه‌هایی که از بالای آنان آب جاری می‌شود، درود می‌فرستیم، و به مزارع گندم سود بخش درود می‌فرستیم، به هر دو پاسبان و آفریده گاردروود می‌فرستیم... به قله‌ی کوه "هرا" درود می‌فرستیم. به زمین و به همه‌ی چیزهای نیک و خوب درود می‌فرستیم.»

در اوستا از برخی نام‌های کوه‌هایی گرفته شده که آریاییان دریای این کوه‌ها قربانی‌های خود را اجرا می‌کردند و طوریکه از کوه‌های یاد شده در اوستا تحلیل می‌شود، یک تسلسل جغرافیایی را روشن می‌سازد که در روشنی این تحلیل موقعیت آریاناویجه تثبیت می‌شود. در قطار کوه‌های یاد شده از کوه "هرائیتی" نام گرفته شده است که به این کوه رشته کوه‌های بی‌شمار پیوسته‌اند، نه یک کوه جدا و منفرد؛ بلکه مراد از آن سلسله کوه‌های می- باشد (پامیرزاد، ۱۹۹۸، ص ۴۸).

اما بحث اصلی روی موقعیت کوه "هرائیتی" که برخی آن را در ایران یعنی البرز کنونی گفته اند و برخی دیگر "هرا" را برای "البرز" پذیرفته اند. این دسته می‌گویند البرز کوهی است در صفحات شمال افغانستان، در ولایت بلخ. دسته‌ی سومی موقعیت البرز کوه را در ایران رد نموده و نیز نمی‌تواند این کوه در بلخ افغانستان، قرار داشته باشد (همان اثر، ص ۴۹).

هرائیتی اولین کوهی است که در زمیادیشیت ذکر شده و به اصطلاح اوستا دورادور زمین را فرا گرفته و تا مناطق شرقی امتداد داشت. "گایگر" آلمانی معتقد است که این کوه عبارت از توده‌ی پامیر که رشته‌های آن به چهار گرد افق بیشتر به طرف شرق و غرب ممتد است (کهزاد، ۱۳۸۹، ص ۸۲). و نیز پامیرزاد از قول کهزاد و آن هم از "گایگر" آلمانی می‌نویسد: «در اوستا فقره است بدینسان که میتر اپیشروی آفتاب، پیشروی مهتاب و سناره گان بالای "هرا برزاتی" بلند می‌شود. از روی این فقره می‌گوید که کوه مذکور به طرف شرق بوده، سپس چنین اظهار می‌دارد که من

به این نظریه هستم که هر ابرزاتی نام محلی بوده و از روی مرتع تذکر آن معلوم می شود که... عبارت از توده‌ی پامیر می باشد».

نام کوه دیگری که در اوستا تذکر رفته "پویائی ری سنا" یا کوه بلند تراز پرواز عقاب که عبارت از سلسله جبال هندوکش است و از وسط افغانستان گذشته و تقریباً تیر پشت این سرزمین کوهستانی را تشکیل می دهد... اوستا از صفات سفید و سیا و برفی او (کوه هندوکش) پوشیده از برف و بلند تراز پرواز عقاب یاد می کند (کهزاد، ۱۳۸۹، ص ۸۳).

در میان کوه‌ها و ستیغ‌های آسمانی کوه باتعبیر زیبای ادبی "اوپائیری سنا" (اپارسن - که از آن جایی در هندوکش تعبیر نموده اند) به "بالا تراز پرواز عقاب" معنی گردیده است. این کوه در بندهشن بنام اپارسن "Aparsin" یاد شده، یونانی‌ها آن را "پا راپ زوس" خوانده اند. که منظورش مجموعه کوه‌های هندوکش می باشد.

یکی از کوه‌های دیگر تذکر یافته در اوستا کوه "پشتخوار - بدشخوارگر" می باشد که نام اصلی یکی از مناطق کوهستانی در آریاناویجه بوده است. لفظ "پشتخوارگر" در قدیم القاب افراد نیز بوده است مانند "پتسخوارگر شاه" و... تدقیقات در خصوص مفهوم و موقعیت پشتخوارگر نشان می دهد که "بدشخوارگر" نام منطقه است کوهستانی و این نام در قدیم ترین منبع آریایی "تفسیر اوستابه زبان پهلوی" نیز آمده که بدشخوارگر به جای "ورنه - Varena" که همان بهارک است. در تفسیر پهلوی اوستا، "ورنه" را بدشخوارگر هم گفته اند. با این اساس چون "ورنه" نام قدیمی و باستانی به محل بهارک بدخشان تطابق می یابد (و به قول پامیرزاد هنوز در شمال غرب شهر جدید بهارک منطقه است بنام شهر "ورن" [ورن شهر] و در شمال آن قلعه است بنام "قلعه‌ی ورن" یا "ورم" در زبان زد مردم) وجود دارد. و نیز این کلمه "بدشخوارگر" ترکیب از سه کلمه است "به - دشخوار - گر" که "به" تاکنون در زبان فارسی مفهوم است، "دشخوار" همان "دشوار" و "گر" مفهوم "غر" یا کوه رامی رساند که در مجموع مفهوم کوه دشوارگذر را معنی میدهد. این کلمه همچنان در زبان شغنانی بگونه‌ی "badaxūn" (دشوارگذر) تلفظ می گردد (مرادی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۸).

دلیل مفتح تراز دلایل بالادرنام هرائیتی است که به ترکیب کلمه‌ی "تنر" در رشن یشث ورام یشث آمده و این نام را "هرائیتی" آورده اند. مفسر کتاب اوستا پورداود با در نظر داشت این کلمه در موقعیت هرائیتی به البرزدچار تردد شده است... هر چند که امروز البرزکوه مخصوص بوده و دماوند که دارای ۵۶۲۸ متر ارتفاع است، از بلند ترین قله‌ی آن به شمار می رود. پورداود جزء اول "تنر" را نام قله‌ی هرائیتی معنی کرده است؛ مگر معنی این جزء در زبان

شغنانی [تیر] "بالا" است و کلمه‌ی ترکیبی "تئرهرائیتی" به معنی هرائیتی بالا خواهد بود. پس می‌توان گفت که هرائیتی به دابخش بالایی و پایینی تقسیم شده است. بناءً "تئرهرائیتی" از "هرائیتی" جدا بوده نمی‌تواند و در روشنی این تحلیل می‌توان گفت که موقعیت امروزی آن در سلسله کوه‌های پامیر است (پامیرزاد، ۱۹۹۸، ص ۵۴).

یکی دیگر از مسایل مربوط به کوه‌های بیان شده در کتاب "اوستا"، "گیاه "هوما" است که پیدایش آن فقط در سلسله کوه‌های پامیر تأیید شده است که این گیاه را پرنده گان از فراز "هاری تهی - Haraithi" آورده و بر کوه‌های مذکور پراکنده ساختند. آریایی‌ها از این گیاه یک نوع مشروب می‌ساختند، چه آریایی‌های هردو عصر هردو دوره این گیاه و این مشروب مفرغ نشاط آور را می‌شناختند و منبع پیدایش و رویدن گیاه مذکور علی‌العموم کوه‌های افغانستان بود و چون عسل و شیر هم در این مناطق کوهستانی (پامیر) بسیار بود، و از هست ساختن مشروب مذکور در میان آریایی‌های کوه نشین افغانستان بسیار معمول و متداول بود (کهزاد، ۱۳۸۹، ص ۴۸).

نتیجه‌ی آخر اینکه از کوه‌هایی نظیر "پشتخوارگر، هرائیتی، پائیری سننا، تئرهرائیتی" در پامیر بوده چون پشتخوارگر بعدها بدخشان شده، هرائیتی همان کوه البرز، پائیری سننا، مربوط قله‌ی هندوکش و تئرهرائیتی همان تراجمیروبلندترین قله کوه‌های هندوکش است. و از جانب دیگر پیدایش بته‌ی بنام "هوما" در این کوه‌ها که از آن مشروب می‌ساختند و تاهنوز این روال در شغنان معمول است. که آنها این بته را "هماجک" می‌گویند و در اینکه برخی جای‌ها در ایران امروز عین نام‌های موجود در افغانستان هستند، بدین دلیل است که آریاییان پس از آنکه از شرق به غرب سفر نمودند، نام منطقه‌ی اولی خود را به خانه‌ی دوم خود هم اطلاق کردند.

دریاها:

آریایی‌های عصر اوستا در شناخت محیطی، رودهایی را که از کوه‌های سربه فلک سرآزیر می‌شدند، نیز نام‌هایی گذاشتند که مهم‌ترین این دریاها همانا، رود آموبود که از همان ایام تا حال نام‌های مختلفی را به خود گرفته است. این رود از خواب پامیر و اخان سرچشمه گرفته و سرانجام با طی کردن مسیر ۲۵۰۰ کیلومتر به جهیل اورال و ریگستان‌های قراقرم، می‌ریزد. نام‌های این دریا "هوکر، فراخکرت، وانگوهی دانیتا، آخشا- و خشو یا وکشو، در زمان یونانی‌ها اکسوس، در آثار بطلموس یکسارت، در زمان اعراب جیحون و سیحون، آمودریا و آب پنج" در اوستا و دیگر آثار یاد گردیده است. آریایی‌های نخستین در تعیین موقعیت خویش اشاراتی به دریاها دارند، که از این رودها نام برده اند. آن‌ها مراسم قربانی خود را در لب دریاها و رودها

اجرامی کرده اند. این قبایل به آب‌ها حرمت می‌گذاشتند و پاکیزه نگهداشتن آب را وظیفه‌ی اساسی خویش می‌شمردند. بند ۷، هات ۱۲ یسنادرین مورد دستور می‌دهد: من آیینی را باور دارم که به آب‌ها، گیاه‌ها و به چارپایان خوب ارج می‌گذارند. همین متن اوستا جریان رودخانه‌ی راترسیم می‌کند که اردویسور اناهیتا رب النوع آریایی با این جریان رودخانه همگام است و از سرچشمه‌ی این رود که بلندترین قله‌ی آن "هوکر" است تادریای فراخکرت را زیر نظر دارد (پامیرزاد، ۱۹۹۸، ص ۵۰-۵۹).

آریاییان برای آب ارباب انواعی داشتند که یکی از مشهورترین آن‌ها "اردیسور اناهیتا" نام داشت. بزرگترین رودی که اناهیتا را متجسم می‌نمود، رود "دائیتا" می‌باشد که از قله‌ی "هوکر" سرچشمه می‌گرفت، که به دریای فراخکرت فرو می‌ریخت.

... در اوستا ازین رود بنام "دائیتا" و در منابع چینی "وانگوهی دائیتا" نام برده اند. موافق بند ۷ کرده‌ی ۵، آبان یشت، رود "دائیتا" در جوار آریاناویجه جاریست، که چنین آمده است: «آفریدگار در آریاناویچ در کرانه‌ی رود وانگوهی دائیتا با "هوم" آمیخته به شیر، بازبان خرد، بانندیشه و گفتار و کردار نیک و بازور و سخن رسا اناهیتا را ستایش کرد» (مرادی، ۱۳۸۹، ص ۱۱).

چنانچه پیشتر اشاره شد یکی از نامهای آمودریا در اوستا "دائیتا" و در منابع چینی "وانگوهی دائیتا" یاد گردیده که درین مورد بهتر است از احمد علی کهزاد استناد بجویم:

«و ندیداد، جزوه‌ی اوستا، سرزمین "آریاناویجو" را در کنار رودخانه‌هایی بنام "وانگوهی دائیتا" قرار می‌دهد. این اسم مرکب از دو کلمه است "دیتا" و "وانگوهی" به اساس تحقیقات زبان‌شناسان و متخصصان جغرافیایی قدیم "دیتا" اصل نام رودخانه بوده، کلمه‌ی "وانگوهی" را "قانون" و "داد" ترجمه کرده اند. اسمی که از ترکیب این دو کلمه ساخته شده چنین معنی می‌دهد: رودخانه‌ی "دیتا" که در جوار آن قانون و عدل و داد به میان آمده است. این قانون عبارت از آیین زرتشتی و این عدل و داد را عبارت از حکمفرمایی پیشدادیان تعبیر کرده اند. و این هر دو تعبیر بسیار به جا و مقرون به حقیقت است و چون آیین زرتشتی و داد و عدل پیشدادیان در بلخ و مجاورت آمودریا به میان آمده معلوم می‌شود که "آریاناویجه" از سواحل رودخانه‌ی آمو (اطراف آن دو طرف سیر دریا و پامیر) دوری زیاد نداشته» (کهزاد، ۱۳۸۹، ص ۴۴).

بر اساس روایات منابع و سرچشمه‌های اساطیری و تاریخی، اولین نظام حکومتی مطابق عرف سیاسی امروزی "نظام مشروطه" و مبتنی بر شرط داد گری و عدم صدور هیچ گونه ستمکاری و بد رفتاری با مردم و متکی به احکام الاهی "اهورامزدا ی واحد، در "آریاناویجه" تأسیس گردیده است. اسناد کهنسال زیادی از دوره‌ی اساطیری روایت می‌کنند که "آریاناویجه" در زمان "مه‌آباد" بزرگ، سرسلسله‌ی "آبادیان" بیش از یازده هزار سال پیش بصورت یک

کشور قانون دارتأسیس گردیده است. در آن وقت نه تنها در پیرامون "آیریاناویجه؛ بلکه در سراسر گیتی هیچ گونه تجمع منظم و دارای سازمان حکومتی که بتوان آن راحتا یک دهکده نامید، وجود نداشته است. درین زمان ممکن است آریاییان دوره‌ی بیشتر از میلیون سال را از زمان "کیومرث" تا زمان "مه‌آباد" در بین رود های سیحون و جیحون سپری نموده باشند. بناءً "مه‌آباد" بزرگ اولین فرمانروای جهان است که در ایران ویج بر اساس نظام مه سالاری حکومت تأسیس نمود، و یک قانون اساسی مشروطه بنام "میترا دات"، تدوین کرد که تمام موضوعات مدنی، حقوقی، و جزایی جامعه آن روز را در بر می‌گرفت، شاید به تأسی از وضع همین "وانگوهی دانیثا" را دارنده‌ی نظام و قانون خوانده اند (مرادی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۳۲).

از اهمیت‌های این دریا این است که از بزرگترین معبر آبی در دنیای اسطوره‌یی و باستانی از هجوم اقوام صحراگرد آسیای میانه از شمال به جنوب و بر عکس جلوگیری نموده و نقش با اهمیتی در روشن ساختن حوادث تاریخی، مناطق جغرافیایی و رونق کشاورزی و دام پروری اقوام آریایی داشته است. نقش این دریا مثل آنکه رود پهناور نیل سرزمین مصر قدیم را آفرید، دریای مقدس گنگ سرزمین افسانوی هند را مشهور جهان ساخت، پهناهای زرخیز "خیخوان"، چین رابه عرصه‌ی عالم آورد، همان نقش را در آریاناویجه داشته است (مرادی، ۱۳۸۹، ص ۱۲).

نتیجه‌یی که از مطالب بالا باید گرفت، این است که سرچشمه‌ی این دریا کوه "هوکر" بوده و این دریا معاً و نین زیادی نیز داشته است. علاوه بر این قراردادن اوستا، آریاناویجه را در "دیتا"، عدل و داد دودمانهای مختلف و دیگر نشانه‌ها دال بر موجودیت این دریا در آریاناویجه (سردریا و پامیر) است. بناءً عده‌یی که این دریا را در خوارزم گفته اند، این قول پامیرزاد صریحاً ردی بر پندارانان است: «محتوای بند ۱۴ کرده‌ی ۴ جایی را نشان می‌دهد که از آن رود خروشان سرچشمه گرفته به طرف خوارزم روانه است که این اشاره و نام گرفتن از خوارزم می‌رساند که سرچشمه‌ی رودی که به خوارزم می‌رود، موقعیت آریاناویجه را تعیین می‌دارد. و این رود که رودهای دیگری را در خود جمع می‌نماید، اکسوس است که در بالا آب خویش دارای خیزابهای، کوه‌هایی که موانع ایجاد می‌کنند و چراگاه‌های زیاد دارند، خوارزم در سرچشمه‌ی آن قرار ندارد. و به این صورت ادعای محقیقتی که خوارزم را، آریاناویجه پذیرفته اند، رد می‌گردد» (پامیرزاد، ۱۹۹۸، ص ۶۷).

وجه تسمیه‌ی پامیر:

در خصوص علت نامگذاری پامیر، بینش‌های گوناگون ارائه شده است که در اینجا به آوردن برخی آنان به شکل خلاصه بسنده می‌کنیم:

اورنگ زیب ارشاد در کتاب "دافغانستان پیژنده"، پامیر را ترکیب از دو کلمه‌ی سنسکرت یعنی "پامهر" دانسته که "پا" در زبان سنسکرت به معنی "کوه" و "مهر" یعنی سرزمین که مفهوم کلی آن سرزمین کوهستانی (غرلرونکی سیمه) می باشد.

و همچنان در جای دیگر این کتاب چنین تصریح شده است که پامیر از دو کلمه ترکیب یافته است، یکی "پا" به معنی کوه و دیگر "میر" که آفتاب را معنی می دهد که بصورت کل این سرزمین مفهوم "کوه آفتاب دار" را به خود می گیرد (ارشاد، اورنگ زیب، ۱۳۸۴، ص ۱۲۸).

اما احمد علی کهزاد بدین باور است که «... معذالک همان طور که میترا و میترا درویدا و اوستا به معنی آفتاب هب بود. مهر در زبان دری هم این مفهوم خویش را محافظه کرده است. از خلال بعضی فقره های اوستا چنین معلوم می شود که "اهورامزدا" برای "میترا" یعنی آفتاب فراز قله‌ی کوه "هرابراتی" که آن را "پامیر" ترجمه می کند، مسکنی ساخته بود. این تعبیر طلوع و ظاهر شدن آفتاب را از عقب ستیغ کوهها به خاطر می آورد و چنین می نماید که آفتاب از مسکن خود از تیغهی کوه بر می خیزد» (کهزاد، ۱۳۸۹، ص ۳۴۹).

نظر به این تحلیل می توان چنین برداشت کرد که: آری‌های میترا پرست، آفتاب راکه "مهر" می گفتند، بر این باور بودند که "اهورامزدا" بر سر کوه البرز، برای آفتاب خانه ساخته است. وزمانی که آفتاب طلوع می کرد می گفتند که "پای" "مهر" بر سر کوه خورده است. پس می توان گفت که "پامیر" پای مهر (پای آفتاب) است.

دیدگاه دیگری شبیه نظریه‌ی کهزاد را آقای عبدالحی حبیبی بیان کرده که همین مفهوم قبلی را بدینگونه به بررسی می گیرد:

«مهر که عامل نور است رقیب مخصوص اهریمنان و چراغ آسمان و چشم اهوره مزدا است و به قرار اوستا: اهورامزدا بالای کوه "هرابراتی" (البرزیا پامیر) برای اوقرارگاهی ساخته که هر روز بر بالای گردونه‌ی روشن و تابانی که چهار توسن سپید بهشتی آن را می کشد، از مشرق بر می آید.» (حبیبی، ۱۳۸۹، ص ۵۴).

این نظریه بر علاوه‌ی همسانی با بینش کهزاد که "پامیر" همان پای آفتاب است که به تاسی منشأ از آن نیز است که پامیر را سرزمین مشرق که خود خواستگاه آریاییان است، در تثبیت موقعیت آریاناویجه می تواند دلیلی مقنع باشد؛ اما در یک مقایسه می توان گفت که نظریه‌ی اورنگ-زیب در نسبت نام پامیر نظر به کوهستانی بودن آن بر نظریه‌ی آقای کهزاد و آقای حبیبی، که پامیر پای آفتاب باشد، به حقیقت نزدیک تر است.

حدود اربعه و شناخت پامیر:

در زمینه ی موقعیت جغرافیایی پامیر دیدگاه‌های ناهمگون ارایه گردیده که گاهی بازتاب این محدوده چنان است که از ساحه‌ی جغرافیای امروز آن فراتر می رود و زمانی هم که هستنات دوطرف دریا که "سیردریا" خوانده می‌شود، را دربرمیگیرد. بهرروی درین زمینه آقای پامیرزاداین گونه اشاره دارد:

«رشته‌های جغرافیایی که در متن بندیشن ووستاشماهده می‌شود... جریان دانیتیک این متن از ابرانویج تشخیص میدهد که می‌آید و سپس از میان کوهستانک می گذرد. که نقطه‌ی آخرین کوهستانات را کوهستان، نام می‌گیرد. مسیر جغرافیایی رود آمونیز چنین خط السیری دارد» (پامیرزاد، ۱۹۹۸، ص ۶۳).

باتوجه بدانچه اشاره شد پیشی هم وجود دارد که پامیر را از مرز امروز آن فراتر می‌برد؛ چنانچه درجایی بدین گونه می‌خوانیم:

قسمت اعظم این سرزمین متعلق به روسیه و مابقی جزء افغانستان و در مشرق به دشت-هلوریزگارهای ترکستان چینی منتهی می‌شود. در شمال آن فرغانه، در مغرب در طول سیلاب‌هایی که آمودریا از آن سرچشمه می‌گیرد و در جنوب آن سلسله جبال قرق قرم، واقع است.

دیدگاه بالا پامیر را در یک موقعیت خیلی وسیعی قرار می‌دهد و بر این فرض استوار است که آغاز و انجام آمودریا تا رسیدن به قره قرم، مفهوم "سیردریا" تعبیر می‌شود؛ اما آنچه مورد نظر ما در اینجا است، این است که هر چند رساله در خصوص زبانهای پامیری دوطرف آمودریا به پژوهش گرفته شده؛ که بحث جغرافیای این زبانها را در دوطرف دریا، تقاضا می‌کند؛ ولی به لحاظ واقع شدن پامیر بین تقسیمات مرزی کشورهای تاجکستان، چین، افغانستان و حثیاکستان، اندکی تبصره روی آن را به چالش می‌اندازد که در اینجا موقعیت آن را از سیردریا نیز از نظر انداخته و تنها موقعیت پامیر افغانستان را به این گونه به معرفی می‌گیریم:

پامیر و ایسته به افغانستان، در شمالشرق کتور، جنوبشرق تاجکستان، قسمت کوچکی در غرب چین و شمالغرب پاکستان موقعیت دارد.

اقوام پامیری:

اختلاط و آمیزش اقوام و قبایل در طول زمان‌های مدید تعیین هویت ملی را پس از گذشت قرن‌ها، به چالش کشانده است. نضح و تشکل در جوامع کاری بوده که طبیعتا طوایف در اختلاط به

همدیگر خصوصیات مشترک جدیدی کسب می‌کنند. تغییر رنگ جلد تاثیرات خود رامی‌آورد و به این صورت در جوامع نسل‌هایی را بامشخصات نوبه وجود می‌آورد.

پامیری‌ها در پهلوئی دیگر اقوام افغانستان، یکی از شاخه‌های آریایی قوم سکایی بوده و زبان آنان نیز به گروه زبان‌های ایرانی شرقی، به سکایی خنتی متعلق است. در زمینه ملیت پامیریان از طرف پژوهش‌گران داخلی به وضاحت سخن نرفته و تنها در یک جای آقای پامیرزاد، نسبت پامیریان را به نژاد زرد "هون" رد نموده و آنان را از عرق "هوموالپینوس" قلمداد می‌کند. وی در ادامه از احمدعلی کهزاد، استناد می‌کند که در جنوب هندوکش عوامل تاجیک و دیگران به این عرق تاثیر بخشیده که طبق این ادعا هوموالپینوس، جدا از عرق تاجیک می‌باشد؛ اما در آثار دیگر نویسندگان داخلی و خارجی از آنان تاجیکان کوهی، نام گرفته اند که موافق چندان به واقعیت درین زمینه نمی‌باشد. به هر ترتیب درین خصوص بحث‌های مفصل تر از مدارک و اسناد خواهیم داشت؛ اما در نخست اگر چشم انداز مختصری روی دودمان‌های سکایی، کوشانی و یفتلی داشته باشیم، بدور از موضوع مورد بحث مان خواهد بود؛ زیرا پامیریان همان طوریکه پیشتر تذکر رفت، مربوط قوم سکایی که آنان نیز یکجا با کوشانیان عاملی در بر انداختن دولت یونانی و ایجادگران تخارستان به حساب می‌آیند. از جانب دیگر کوشانیان و "هیانیان" (پامیریان) و هفتلیان و "خیونیان" (پامیریان) با هم از یک تیره و نژاد هستند و سرانجام قبایل هفتگانه‌ی سکایی‌ها، خیونی‌ها، کیداری‌ها، یونجی‌ها، اوسونی‌ها، آسی‌ها و کنگیونی‌ها، از جمله قبایل کوچ نشینی اند که همه‌ی آنان متعلق به قبیله‌ی واحد "سیتی" می‌گردند. بناءً بحث روی دودمان‌های سکایی، کوشانی و یفتلی، رهیافتی به سوی شناخت نژاد و قومیت پامیری‌ها خواهد بود.

۱. خاندان ساک‌ها:

قبل از پرداختن در مورد خاندان ساکه یاسکایی، یک موضوع را نباید از یاد برد که شکل اجتماعی آریانیان، از سه فرزند فریدون، شاه دادگر آریایی، سلم، تور و ایرج آغاز می‌گردد. در داستان‌های ملل آریایی، روایات شبیه و نظیر همدیگر موجود است که می‌گویند: فریدون کشور های ایرینه، تونیرینه و سنیریم قسمت کرد؛ ولی سلم و تور بر ایرج رشک بردند و او را به نامردی کشتند، تا که فرزند ایرج به نام "منوش چیثره" یا منوچهرزاد و کین ایرج را بخواست.

... منوچهر که از اعقاب ایرج بود، انتقام او را گرفت و سلم و تور ابکشت و مردم حمله آورتورانی بادیه نشین آریایی نژاد را دفع کرد... و بعد از او به قول اوستا "نئوتره" یا نودرپسرش به شاهی رسید و عاقبت افراسیاب تورانی او را پس از سه جنگ بگرفت و بکشت. و در پیوند به همین

موضوع است که تخم کینه و حسادت میان تورانی و ایرانی کاشته می‌شود و جنگ‌های درازدامن در تاریخ ایران و توران، منشا اختلافات همین سه فرزند فریدون آریایی، تلقی می‌شود که سرانجام ایرانیان از فرط جنگ‌های پی در پی تمام دشمنان خود را تورانی نامیدند (حبیبی، ۱۳۸۹، ص ۴۳).

به قول محمد علی سوشتری، پسر دوم فریدون در تاریخ ایران تور نامیده می‌شود و نسل او باید طوایفی باشند که مورخین اروپا آنها را "اسکیت" یا "سکا" نوشته اند (پامیرزاد، ۱۹۹۸، ص ۱۰۵). سکاها قومی ایرانی بودند که در قسمت شمال فلات ایران سکونت داشتند. نام این قوم در زبان پارسی باستان، چنانکه در کتیبه‌های هخامنشی ثبت شده است، Saka در زبان آشوری Ishguza و در زبان یونانی "Skuthai" ثبت شده است (خانلری، ۱۳۶۷، ص ۵۴).

در کتیبه‌های هخامنشی دیده می‌شود که ساکه در ماورای آمو از حدود پامیر به نام فراورنده‌ی هومه یا ساکه‌ها نیز که خود در تحت اداره‌ی این شاهان می‌زیستند، و از پارت (خراسان) به سرزمین زرنگه = درنگیانه گذشته و نام خود را به سکستان یا سیستان داده بودند. و هم در صفحات شمال هندوکش و باختر می‌زیستند که از این سرزمین به شرق و غرب پراکنده شده و وقایع ایشان جزو تاریخ ایران است (کهزاد، ۱۳۸۹، ص ۹۸).

پیدایش قبایل سیت (سکا- ماساژت) را در آخر هزاره‌ی اول ق. م دانسته اند که از ترکستان و سایبریای جنوبی آمده بودند، اهالی بومی را بیرون راندند و تاجیکان را نیز در نور دیدند. پس از مهاجرت سکاها "یون چیه‌ها" یا "یوچه‌ها" در سال (۱۶۰ ق. م) به غرب و جنوب سران بردند و در سر راه خود با سکاها روبرو شدند. هر چند ساکه‌ها ابتدا در نزد یونانی‌ها برده گی می‌کردند؛ ولی بازگشت یوچه‌ها به میان سکاها، باعث شد که تمام این بیابان گردان هجومی به سلطنت نیشین باختر برند. سکاها زیر فشار یوچه‌ها و به قول استرابون "تخارها" ابتدا سغدیان و سپس به سال (۱۴۰- ۱۳۰ ق. م) باختر را متصرف شدند و جای یونانی‌ها را گرفتند (شکورزاده، ۱۳۸۴، ص ۹۶).

در منابع چینی، سکاها با نام "Sdsai" به مثابه‌ی مردمان ولایت سین کیانگ معرفی می‌شوند. هرآینه هر کدام از سکاها برای خود نامی داشتند... و بطوریکه معلوم است در اواخر قرون قبل از میلاد و اول میلادی، آسیای میانه به ویژه باختر را قبایله‌های سکایی با اسم تخاران یا تخاریان به قبضه‌ی تصرف خویش در آوردند (همان، ص ۲۳۰).

یکی از شاهان سکایی مایوس نام برده شده که حتی سکه را به نام خود ضرب زد و حدودش را تا تکسیلارسانیده است. بعد از مایوس دوتن از اخلاف او از روی مسکوکات شناخته شده که

یکی به نام "ازیس=AZES" و دیگر "ازیلیسیس=AZELISES" که معاصر یکدیگر بودند و بر سکه نام هر دو شاهنشاهی کبیر به خط یونانی ثبت است (حیبی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۱).

همچنین یک عده قبایل سفید پوست آریایی صحرانگردد "هون" از طرف شمال هجوم آورده و در حدود (۱۲۷ ق.م) باخترو تخار اگرقتند و یونانیان آنجا را به طرف جنوب شرق به طرف وادی کابل و سند عقب راندند. و تمام قبایل بادیه نشین ساکها، تخار و هون از مردم آریایی شمالی اند، که عرق زرد پوست نبودند؛ بلکه زبان، قیافت و چهره‌ی ایشان تماماً آریایی است (همان، ص ۱۰۳).

۲. کوشانی‌ها:

در حدود (۱۶۵ ق.م) قبایلی که با ساکها و سبیتی‌های آریایی هم‌عرق و هم نژاد بوده از روی قیافت، چهره، بینی‌های دراز و سایر خصایص ظاهری و لسانی، از نژاد آریایی شمال شرقی شمرده می‌شود و چینیان ایشان را "YUEH و CHI" که از مسکن قدیم خود در چین شرقی برآمده و به وادی سیردریا، شمال‌آمر سبند (حیبی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۶).

کوشانی‌ها به مفهوم عام به حیث قبایل کوچی و صحرانگردد آسیای مرکزی به مجردی که وارد حوزی‌های آمودریا شدند و مخصوصاً بعد از آنکه در طی قرن اول ق.م به باخترو وارد گردیدند، یک دفعه با سرزمین زرخیز و مد نیت کهن سالی مواجه گردیدند که در این فرصت معین از تمدن و تهنذب یونانی بُعد و اثر متاثر شده بود. کوشانی‌ها بعد از استقرار در باخترا با اهالی محلی در آمیختند و آنچه در میان ایشان قابل تمجید است، سرعت پذیرش و انتقال است که در برابر مظاهر فرهنگی و دینی و هنری از خویش نشان دادند (کهزاد، ۱۳۸۹، ص ۱۹۲).

... بازگشت اجباری "یوچی‌ها" از قشقر "هون‌ها" [به احتمال هون‌های زرد] باگردش چرخ تاریخ، آنها را به میدان بزرگ سیاست و برقراری نظام متمدن دولنداری، بدایتاً در تخارستان هدایت نموده، میراث غنی و فرهنگی و منی آنها سبب گردید که ایشان به طرز زنده-گی مقیمی (سکناگرینی) نایل آیند. بر اثر این خصایل جنگجوی و جسارت فطری، فکر دولتی سازی در سرزمین پهناور آسیای مرکزی به ذهن شان راه یافت، و تدریجاً این قلمرو را زیر اطاعت خویش در آورده و امپراتوری ابرقدرت کوشانیان را بران تاسیس نمودند... کوشانیان پر خاش جوی توراتی به قلمرو دولت اشکانیان پارت و دولت یونانی باخترو حتماً مرزهای شرقی امپراتوری چین پیوسته دست درازی و تاخت و تازهای غارتگرانه می‌نمودند، "که دویانشاه نامدار پارت‌ها- فراتنه (فرهاد دوم) و بعد یک چند سال و ارت او ارتبان (اردوان دوم) در نبردهای شدید، ضد آنها هلاک گردیدند (مرادی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۲).

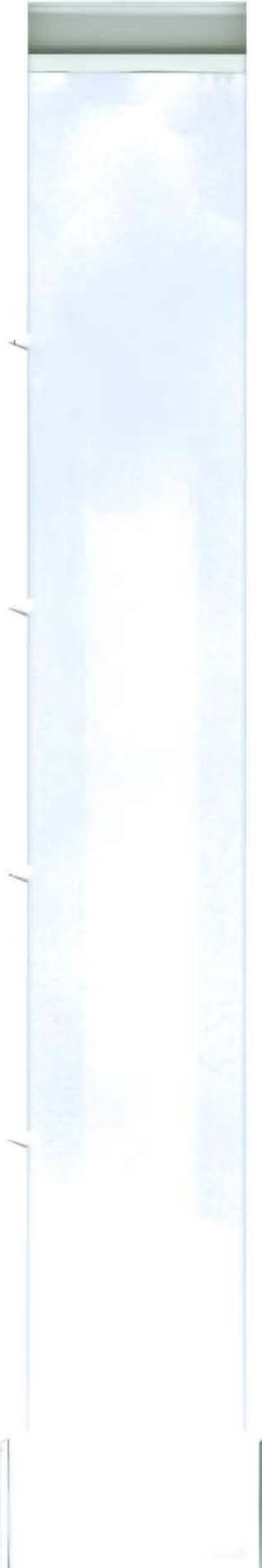
کوشانی‌ها در منابع تاریخی بنام‌های مختلفی ثبت گردیده اند، مثل "کوشانو، کهوشانو، کیوشانا، وکوشان" در منابع بومی آریایی "کورسفو، کورونو، کورساتو و خورانو" در تلفظ یونانی و منابع عربی بنام "کوشان" آمده اند، که احتمالاً حرف "ش" به علت کمبود حرف "چ" در زبان عربی، نام کوچیان را "کوشیان" و بعداً کوشان معمول گردانیده است. از این رو در منابع عربی کوشان تذکار رفته و اصطخری در مسالک و ممالک خویش آنان را از قوم تخارها، یاد کرده است (مرادی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۸۲).

کسانیکه در تاریخ افغانستان قدیم مرور و مطالعه دارند در خطوط عمومی این قدر می‌دانند که یک سلسله قبایل و اقوام از آسیای مرکزی، از زاویه‌ی شمال شرقی از حوزه‌های ایگزارت و سردریا وارد افغانستان شده که یک کتله‌ی آن اقوام، کوشانی است که آنها را "سیتی" یا "سیت" هم گویند. کلمه‌ی سیت و سیتی در بسیاری موارد مردف کلمه‌ی تخار و تخاری هم آمده و هستند دانشمندانی که اقوام سیتی و تخاری را یک قوم می‌شمارند و به این حساب کوشانی‌ها را هم تخار و تخاری می‌توان خواند (کهزاد، ۱۳۸۹، ص ۲۴۲).

مردم یوچی در حدود سال (۷۰ ق.م) از آمو گذشته و به کمک تخاریان (تاهیا) باختر را گرفتند و بعد از این بین یوچی و تخار آمیزشی به عمل آمد و یک عرق قوی و ممتازی را به وجود آوردند که قبیله‌ی معروف کوشی "KUSHI" کوای شانگ = کوشان یکی از قبایل [هفتگانه] این مردم بود (حبیبی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۶).

از شاهان معروف این خاندان "کچولا کد فیزس، ویمه کد فیزس و کنشکا، شهریار بزرگ آنهاست که از سال (۱۲۰-۱۶۰) به مدت چهار سال حکومت نمود. پایتخت تابستانی وی بگرام کاپیسا و پایتخت زمستانی اش "پوروشاپورا" یا پشاور امروزی بوده است. کنشکا از حامیان مذهب بودا بود که در قرن دوم میلادی بارسم حرمت‌گذاری به آیین بودایی، یک دندان بودا را به سفیر چین اهدا نمود و یکی از سران یوچی کاپی یک کتاب مقدس بودایی را به هیئت نماینده گی چین در کشورش نیز اهدا کرد که به این وسیله این مذهب در چین نیز سرایت کرد (مرادی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۸).

اگر کوشانی‌ها و یفتلی‌ها را از یک تیره‌ی سیتی و تخاری قبول کنیم، یفتالیها از نسل هیانین یا هون‌های سفید اند که بدین وسیله هیانین را کوشانی هم می‌توان گفت. اسم شاه هیانین "گرمبد" بود... پسر گرمبد را که در کارزار به هلاکت رسید، جوان زیبا و تنومندی دانسته



اند. چنین به نظر می آید که هیانیان نیز ایرانی زبان و اروپایی صورت بودند و باکوشانیان خویشاوندی یاهم نژادی داشتند (شکورزاده، ۱۳۸۵، ص ۲۳۲).

۳. یفتلی‌ها:

در برخی از منابع تاریخی آریایی، زردشتی و پهلوی از یفتلیها بنام "هون‌ها" یا "خیونیان"، "خیاآنه"، "خر(گ) نانه"، درماخذ سریانی "هپتال"، در یونانی "ابدیل" یا "هفتالیت"، یا "اپتالیتو"، و بیزانسی "هن - هون‌های سفید" می‌گفتند، در ارمنی "هپتال یا همدیل" و "تیتال"، در فارسی "یفتل و یفتل"، در عربی "هپتال"، در چینی "اید و ایدین" ... و درماخذ هندی "خونا" یاد کرده اند. ماخذ عربی آنها را با ترکها و ماخذ ارمنی باکوشانی‌ها، مخلوط کرده اند.

اگر یکی از نام‌های این دودمان را با یکی از قبایل مشمول جامعه‌ی یفتلی "خگنانه" یا "خرنانه" قبول نماییم، این قبیله از تبار مردم شغنان [وپامیر] خواهند بود... بنابراین در شناخت تباری یفتلی‌ها و مهد ظهور و عروج سیاسی آنها در بدخشان، نمی‌توان مطالعه‌ی تاریخ شغنانیها [پامیریان] را نادیده انگاشت (مرادی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۹۵).

برخی از دانشمندان معنای واژه‌ی "هپتال" را کاردان شرح می‌دهند و آن را ترکی می‌دانند و گروهی بر این باورند که این واژه برگرفته از واژه‌ی "هفت" فارسی است.

بلعمی در تفسیر تاریخ طبری نوشته است که هپتاله جمع هپتال است و در بخارا به زور مرد می‌گویند؛ اما زبانشناسان این واژه را منسوب به زبان سکایی خنتی دانسته و معنایش را "دلاور" گفته اند (شکورزاده، ۱۳۸۵، ص ۲۳۲). این معنی مطابق گفته‌ی آقای کهزاد، که تورانی‌ها را ماهر در اسب‌سواری، جنگجویی و تیراندازی خوانده است، موافق می‌آید.

یفتلی‌ها از اراضی آسیای مرکزی و دریای آموبه طرف وادی‌های شمال هندوکش، تخار و باختر گذشتند و از وحشیان زرد پوست جدا اند، که رنگ ایشان سفید و مهذب تر بوده است... هپتالیان که نام ایشان در یفتل بدخشان تاکنون باقی است تا سال (۴۲۵ م) باختر را کاملاً به دست آوردند، و از اینجابه طرف غرب دولت ساسانی را به خطر انداختند، و به سوی جنوب شرق واد-ی‌های کابل و گندهارا و زابل را گرفتند. و دولت مقتدر هپتالی افغانستان را تشکیل دادند (حبیبی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۶).

با آنچه در بحث کوشانی‌ها تذکر رفت، یکی از فرماندهان این قبایل بیابان گرد، "گرومباتس" بوده که همزمان با پادشاهی شاهپور دوم ساسانی می‌باشد که این فرمانده قبایل سیتی

باشاهپور صلح نموده است. نخستین شاه یفتلی "افتالیتو" در نزدیکی مرو از بهرام شکست خورد. و از سال (۴۴۳-۴۵۱ م) یفتلیها بایزدگرد درگیر شدند و انتقام "افتالیتو" را از او گرفتند. (مرادی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۰۹).

هرمز سوم پسر یزدگرد از سال (۴۵۷-۴۵۹ م) پادشاه شد؛ اما پیروز که حاکم سیستان بود، به کمک خوشنوازشاه پادشاهی را از او تصاحب کرد. سال (۴۶۰ م) سالی است که خوشنوازیها اخشونر هفتالی به قدرت می‌رسد و با پیروز از در دوستی پیش می‌آید.

... عباس اقبال آشببانی، می‌نویسد که یفتلی‌ها، پیروز، والی سیستان را با خود همکار ساختند... پیروز بعد از گذشت چندی از دادن مالیات به دولت یفتلی‌ها، خود داری نمود. و جنگ میان آنها در گرفت، وی سرانجام از اخشونر شکست خورد و قرار نمودند که پیروز در یگر به توران حمله نکند، دشمنان اخشونر را یاری ندهد؛ ولی او یک بار دیگر بالای دولت تورانی حمله نمود و این بار هم مغلوب شد. و اخشونر مالیات گزافی بالای او تحمیل کرد که تمام خزاین او خالی شد و به عوض مالیات پسرش قباد "کواذ" رابه گروگان داد (مرادی، ۱۳۸۹، ص ۲۱۱).

پیروز برای بار سوم هم حمله ور شد؛ ولی این بار از سوی خوشنواز اسیر و کشته شد و دخترش رانیز شاه توران به زنی گرفت. پس از پیروز قباد پادشاه شد و روابط او با تورانیان دوستانه بود و حتا دختری که از صلب اخشونر هپتالی و بطن دختر پیروز بوجود آمده بود، به زنی کواذ درآمد (حبیبی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۸). پادشاهان دیگر هفتالی، رتبیل شاه، زنبیل شاه و زنبورک بودند.

... نوشته‌های مورخین و خط روی سکه‌های سلاطین یفتلی، دلیلی بر یکی بودن "خیانی-ها" و "یفتلی‌ها" می‌باشد. و موقعیت جغرافیای نیز تاجایی این دلایل را تایید می‌نماید؛ زیرا محل پدایش خیانی‌ها و یفتلی‌ها، هر دو بدخشان بوده است، و در حال حاضر این دوشاخه‌ی یک قوم یا دو نام یک دودمان در بدخشان، در محلاتی بنام‌های شغنان و یفتل زنده گی می‌کنند (مرادی، ۱۳۸۹، ص ۲۰۲).

بدین ترتیب یفتلی‌ها، چه از جهت سغد و فرغانه سر از بر شده باشند و خواه از سمت کاشغر و تورفان، به بدخشان آمده باشند، در اصل منسوب به قبایل کوچی "خیانی" یا "خیاننه" که تعبیری از (تورانی‌ها) و اجداد مردم شغنان [پامیر] هستند، می‌باشند (مرادی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۰۰).

نتیجه‌ی که باید از بحث بالا گرفت این است که: تمام پژوهشگران به اشتباه، کوشانیان، کیداریان و هپتالیان را قبیله‌های گوناگون شمرده اند؛ ولی

به اعتقاد ما، کوشانیان، کیدار و هیتال نام سران دودمان‌های هیانیان است، یعنی هیتالیان از تبار سکایی هیاتور بر خاسته اند. هیانیان و هتالیان از یک قوم هستند (شکورزاده، ۱۳۸۵، ص ۲۳۴).

حالا در خصوص اینکه پامیریان از طرف عده‌ی آگاهانه یا عدم آگاهانه "تاجک" عنوان می‌شوند، چند نکته را اولاً در مورد تاجک و بعد به گونه استناد، چند مورد دیگر در باره‌ی پامیر و پامیریان به بحث می‌گیریم.

واژه‌ی تاجک در ابتدا به یکی از قوم‌های خراسان بزرگ و سپس به تمام فارسی‌زبانان دنیا اطلاق شد و تمام علمای قدیم و ادبای مشرق زمین از زمان‌های قدیم تا سده‌ی نوزده کلمه‌ی تاجک را متعلق به همه‌ی فارسی‌زبانان دانسته اند. که بدین جهت پامیریان در اصل پارسی‌زبان نیستند و فارسی، زبان ارتباط آنان با دیگر اقوام است (شکورزاده، ۱۳۸، ص ۳۴).

ظاهراً در نظریه‌ی کوه نشینان، مفهوم اسلام آوردن و یا پذیرش تمدن اسلامی با کلمه‌ی "تاجک" ملازمه دارد. ماسلوفسکی، در درواز شرقی، شغنان و روشان، نیز از مردم محل شنیده بوده که می‌گفتند «ماتازه تاجک شده ایم»؛ اما محقق از هم صحبتان نش نپرسیده است که آنان قبلاً چه بوده اند. این هم می‌رساند که پامیریان از نسل تاجک نیستند و به تازه گی تاجک گفته شده اند (همان، ص ۷۷).

پرو فیسور عبدالاحمد جاوید، ... می‌نویسد که: تاجیک‌ها نسل برخاسته از میان تحولات اتنیک، اقوام آریایی مثل سکاهای، یوئه جی‌ها (تایو - یجی‌ها)، سغدی‌ها، تخارها و کوشانی‌ها می‌باشند؛ اما با دقت در بحث‌های بالا پس از آنکه تقسیمات ایران و توران در میان آمد، دیگر باید تاجیک‌ها را نسلی جدا دانست که از نسل ایرج اند و سکاهای و کوشانی‌ها را جدا دانست که تخارستان را به وجود آوردند و سپس به اقوام تخاری شهرت یافتند. که پامیریان نیز از نسل بلا انقطاع سکایی‌ها اند (مرادی، ۱۳۸۹، ص ۳۱۰).

کلمه‌ی تات در ابتدا در مورد آریایی نژادان و سپس در مورد ایرانیان - تاجکان به کار گرفته شده ... بعدها وقتی که ترک‌ها در عصرهای یازدهم تا دوازدهم میلادی تمام تاجیک شهر - ایران شهر - را ضبط کردند، این واژه به همه‌ی فارسی‌زبان منسوب گشت. اگر استعمال واژه‌ی تاجک توسط ترک‌ها بر ایرانیان معمول شده باشد، همین ترک‌ها پامیریان به نام تاجک؛ نه؛ بلکه "غلچه" یاد کرده اند (شکورزاده، ۱۳۸۵، ص ۱۹۶).

چنانچه محقق انگلیسی شائر، بیش از همه اصطلاح "غرچه" را به کار برده و می‌گوید که ساکنان کولاب، مسچا، پامیر، قراتگین، درواز، روشان، شغنان، واخان، زیباک، باسنگلیچ

ومنجن(منجان) راهمسایگان ترک ایشان، "گلچه" می‌نامند. که ترک‌های همسایه‌ی پامیریان آنان را "گلچه" گفته اند؛ نه تاجیک(مرادی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۴۴۵). ویا هم تاجک در زمان فتوحات اعراب هستی نمود که همسنگ و هم‌معنای واژه‌ی آریایی بود و مفهوم اتنیکی مردم ایران شهر را به صورت کلی تجلی می‌داد. که باز هم زمان کاربرد آن مربوط دوره‌ی اعراب و ساحه‌ی کاربردش منوط فارسی زبانان است(شکورزاده، ۱۳۸۵، ص ۲۳۹).

مسکین میهن پرست، که یک تن از پامیریان است از استعمال واژه پامیری این گونه نارضایتی نشان می‌دهد: «... در سالهای اخیر گروهی پیداشدند که تاریخ تاجکان بدخشان را که مثل آفتاب روشن و پرتوافشان است، بادیست تباہ خویش پوشاندند... این چند نفر عقیده بر این دارند که روشانیها، شغنائیها، یزغلامیها، دینیها ووخیها، تاجک نیستند. «وی در ادامه‌ی گفته‌هایش چنین تصریح می‌کند که کاربرد پامیری حتا سبب ضربه‌ی یک پارچه‌گی تاجکان خواهد شد(همان اثر، ص ۲۹۴)؛ اما در این ادعایش که کاربرد واژه‌ی پامیر موجب اختلاف میان تاجکان می‌شود، به خطاگر آئیده است؛ زیرا اگر واقعیت کثرت‌گرایی را حفظ نماییم، به ثروت فرهنگی دست یافته‌ایم؛ نه به از هم زدایی.

و از جانب دیگر، هویت قومی با خویشاوندی‌های ژنتیکی یا همگویی منطبق نمی‌شود. برای مثال، گروه‌های گویشی نظیر کردی عمدتاً با گویشورانی تعریف می‌شوند که خود را "کرد" می‌نامند، هر چند گونه‌های شمالی، مرکزی و جنوبی کردی بیش از یکدیگر با گویش‌های مناطق مجاور همگویی‌های مشترک دارند. گویشوران لکی، از گویش‌های کردی جنوب شرقی، به شدت خود را لر می‌دانند که یک قوم ایرانی جنوب غربی در همسایگی آنان است و از اعتبار بیشتری برخوردار است، هر چند که خود را هم از اعتبار بالایی برخوردار نیستند(اشمیت، ۱۹۳۹، ج ۲، ص ۴۱۲).

سرزمینی که در حال حاضر به حیث بخشی از جغرافیای آریانا و خراسان بزرگ بنام "افغانستان" یاد می‌شود، زیستگاه نماینده‌گان اقوام و گروه‌های زیاد قومی چون تاجیک‌ها، اوزبیک‌ها، پشتون‌ها، ترکمن‌ها، ایماق‌ها، پامیری‌ها(شغنی‌ها، وخی‌ها، زیباک‌ها، اشکاشمی‌ها)، قزاق‌ها، قرغزها، گجرها، بلوچ‌ها، پشه‌بی‌ها و غیره می‌باشند(مرادی، ۱۳۸۹، ص ۳۰۵). دیده شد که باز هم آقای مرادی، پامیریان را که خود در برگیرنده‌ی چندین قوم دیگر است، بطور جداگانه در کنار تاجکان یاد می‌کند که این هم دلیلی بر جدایی آنان از "تاجیکان" می‌باشد.

پس از گذشت ۱۵۰۰ سال از ورود یفتلیها به سرزمین باختر اینک گروهی از بقایای همان مردم به نام یفتلی‌ها در منطقه‌ی کوهستانی بدخشان پامیر زنده گی می‌کنند. با شرحی که از گذشته

و پیشینه‌ی یقلی‌ها را ریه شد، آنان را نمی‌توان زیر مجموعه‌ی اقوام موجود در منطقه‌ی پامیر (تاجیک‌ها، ازبک‌ها، قرقیزها و...) قلمداد کرد؛ بلکه آنان خود یک گروه قومی مجزا به حساب می‌آیند... ممکن است بنا بر یک احتمال، یقلی‌ها آریایی تبار باشند و امروزه جزء فارسی‌زبانان هم به شمار آیند؛ ولی با این حال آنان متعلق به شاخه‌ی تاجیک اقوام آریایی نیستند و بنابه فرض آریایی بودن، خودیکی از شاخه‌های مستقل این نژاد بزرگ به حساب آیند (ارزگانی، ۱۳۹۰، ص ۱۵۲).

نتیجه آخر اینکه، پامیریان به علت دوری از درس و تعلیم و محروم بودن از بهره‌ی نعمت سواد، نتوانسته‌اند در مورد زبان و فرهنگ خود آفرینش‌های فرهنگی و ادبی داشته باشند. و بتوانند مانند دیگر اقوام هویت ملی خود را ثابت کنند. و نتیجه‌ی همین اثر و است که پس از آشنایی، باز بیان فارسی (در قرن هشتم هجری)، به حیث زبان کتابتی، از زبان خود به حیث یک ابزار ارتباطی شفاهی استفاده کرده‌اند. و مجموعه‌ی این چالش‌ها دست به دست هم داده تا پامیریان از سوی پژوهشگران خارجی مانند روسی، تاجکان کوهی، نامگذاری شوند تا سرانجام این بدعت بین همه محققین داخلی نیز، بدون شناخت تباری آنان، به امری شایع مبدل شود.

بخش دوم

بررسی تاریخی زبان‌های پامیری

زبان نیزمانند دیگر پدیده‌های اجتماعی است و محجرو تفسیرناپذیر نمی‌باشد و هر زبانی تغییر می‌کند، به مرور زمان تکامل می‌یابد و به تدریج ترکیب لغوی و ساختمان دستوری خویش را غنی می‌سازد. استخوان بندی زبان و ساختمان دستوری و ذخیره لغوی آن در طی اعصار متمادی تشکیل می‌شود. هر زبان کنونی را که در نظر گیریم- حاصل یک تکامل طویل تاریخی می‌باشد.

بنابر این توجه و تشریح علمی پدیده‌ها و حقایق زبان تنها در صورتی مقنن و راست است که تاریخ آن را در نظر گیریم.

به طور کلی در حین مطالعه پدیده‌های اجتماعی و از آن جمله زبان اصل زیر را باید ملحوظ داشت "رابطه تاریخی را فراموش نکرد، در مطالعه هر موضوع در نظر گرفت که آن پدیده در تاریخ چگونه به وجود آمده و در طی تکامل خویش چه مراحل کلی را پیموده و از نظر گاه تکامل آن به وضع فعلی آن نگریست".

این اصل در مورد زبان هم کاملاً صادق. وجود زبان‌شناسی علمی بدون در نظر گرفتن تاریخ زبان معنی ندارد.

شرط حتمی مطالعه علمی در زبان‌های ایرانی این است که شخص محقق تاریخ زبان و همه حقایق و پدیده‌های آن را در پرتو تاریخ تکامل آنها موربررسی قرار دهد (اراتسکی، ۱۹۲۳، ص ۳۳). بنابراین ضرور است تا در نخست زبان‌های ایرانی را در پویه تاریخ اندکی به بحث گیریم.

آغاز پژوهش در زبان‌های ایرانی:

قبل از پرداختن به این موضوع اندکی باید درباره‌ی واژه‌ی "ایرانی" پرداخته شود تا موجب سردرگمی خواننده گان درین زمینه نگردد.

منظور از "زبان‌های ایرانی" دست کم از زمان آ.ف. پوت و ک. لاسن، گروهی از زبان‌های هم‌خانواده است که بازبان‌های هندو-اروپایی، شاخه‌ی هندوآریایی خانواده‌ی زبان‌های هندو-اروپایی را تشکیل می‌دهند. این اصطلاح زبان‌شناسی، از نام "ایران" منطقه‌ی پهناور و تقریباً بدون مرزهای فرهنگی مشخص گرفته شده است (اشمیت، ۱۹۳۹، ج ۱، ص ۲۳).

با آنکه قدیم‌ترین آثار اصلی و معتبر زبان‌های ایرانی (کتیبه‌های فارسی باستان)، مربوط به مناطق غربی فلات ایران است، این مناطق سرزمین‌هایی نیست که زبان‌های ایرانی از آنجا به نقاط دیگر گسترده شده باشند. بر اساس منابع قدیمی خاور نزدیک، در هزاره‌های سوم و دوم ق. م ایران کنونی مسکن قبایل و اقوامی بوده است که زبان آنها؛ نه به خانواده‌ی ایرانی و نه به طور کلی تر به خانواده‌ی هندواروپایی تعلق داشته است (ارانسکی، ۱۹۲۳، ص ۴۵).

نام مملکت اسلامی ایران از قرن ششم ق. م فارس "Persian" بوده و در سال (۱۹۳۵) آن را به ایران مسمما نمودند. مردم فارس آریایی نژاد هستند. مسمما بودن فارس به ایران در مسایل تاریخ زبان، تمام قضایای مربوط به آریانا موجب اشکال است. قلمرو آریانیان و زبان‌های آریانی از مرزهای محدوده‌ی سیاسی ایران امروزی و یافارس دیروز، فراتر است. معنی زبان‌شناسی و فنی صفت "ایرانی" به این معنی متداول چندان مطابقت ندارد. این ابهام غالباً موجب اشکال می‌شود (اورمر، ۱۳۹۲، ص ۵).

پس باید گفت که گسترده‌گی زبان‌های ایرانی در سده‌های پس از اسلام تا زمان حاضر، آشکار می‌سازد که این نام صرفاً به زبان‌هایی که در قلمرو ایران (جمهوری اسلامی ایران) رواج دارد، اطلاق نمی‌شوند. برای این که از ابهام موجود در نام "زبان‌های ایرانی" تا حد امکان کاسته شود، در زمان حاضر پیشنهاد‌های چندی برای جایگزین کردن این اصطلاح زبان‌شناسی مطرح شده است؛ مانند کاربرد واژه‌ی "ایرانیک" به جای یا در کنار "ایرانی"، توسط مورگنشرین، کاربرد اصطلاح "زبان‌های ایرانی-آریایی"، توسط ژ. لارزار (اشمیت، ۱۹۳۹، ج ۱، ص ۲۵). و در افغانستان برای برطرف کردن این اشکال پیشنهاداتی، شبیه نظریات دانشمندان غربی، توسط محمد رحیم الهام، غلام رضاجیلانی، عبدالحی حبیبی و حسین یمین صورت گرفته است. بناءً

درین رساله نیزواژه‌ی "ایرانی" مدلل همه زبان‌های آریایی وحتا زبان‌های مورد نظر ما(پامیری)، می‌باشد.

بهرحال سخن از پژوهش تاریخ زبان‌های ایرانی است که از قرن شانزدهم/دهم هجری شوق بهترشناختن زبان‌های ایرانی(وبه ویژه فارسی)، واردقلمرو اروپا شد. تحقیق درزبان‌های ایرانی که درابتدانشی از نیازهای صرفاً عملی بودبه تدریج استقلال علمی فزاینده یافت. کشف قرائت قدیم ترین آثارزبان‌های ایرانی "اوستا وکتیبه‌های فارسی باستان" درپایان قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم مصادف باپیدایش زبان‌شناسی علمی، تاریخی، وتاریخی- تطبیقی بود... ازجمله‌ی این دانشمندان کریستیان بارتولومه(دوران ماقبل تاریخ زبانهای ایرانی، اوستا وفارسی باستان)؛ کارال زالمان(فارسی میانه)؛ پاول هرن(فارسی ادبی)؛ ویلهم گایگر(بررسی‌های دوباره‌ی زبان پشتو، لهجه‌های کرانه‌ی دریای خزر وزبان‌های پامیری) وشرح مختصری ازخانواده‌ی زبان‌های ایرانی درمراحل مختلف سیرتاریخی آنها، بنابروضعیت کنونی این زبان‌ها وروابط متقابل آنها، توسط یوسیف م. ارانسکی، دردوکتابش زبان‌های ایرانی ومقدمه فقه اللغه ایرانی، مورد بررسی قرارگرفته است(ارانسکی، ۱۹۲۳، ص ۱۹).

ادوارزبان‌های ایرانی:

همین که زبان قوم "آریایی" بدوشعبه‌ی هندی وایرانی تقسیم شد، شعبه‌ی ایرانی آن نیزبه سرعت بیشتری تکامل یافت وچون این زبان درسرزمین بسیارپهناوری که ازیک سوبه صحرای گچی وماورای رود سیحون وجیحون وازسوی دیگربه آسیای صغیر وحدود سوریه می‌رسد، بسط وبزودی آن نیزبه شعبی منقسم شد(خانلری، ۱۳۶۷، ص ۵۰).

بنابراین رسم چنین است که تاریخ زبان‌های ایرانی رابه سه دوره ی ذیل تقسیم می‌کنند:

۱. دوره‌ی زبان باستانی ایرانی(ازتاریخ تجزیه‌ی زبان ایرانی اززبان‌های مشترک آریایی- یعنی تقریباً ازآغاز هزاره‌ی دوم ق.م. تاقرن چهارم وسوم ق.م.).

۲. دوره‌ی زبان ایرانی میانه(ازقرن چهارم وسوم ق.م. تاقرن هشتم ونهم بعد از میلاد).

۳. دوره‌ی زبان جدید ایرانی(ازقرن هشتم ونهم میلادی تا زمان حاضر) (ارانسکی، ۱۹۲۳، ص ۴۵).

زبان‌های آریایی دوره‌ی باستان: اوستا(۱۰۰۰-۱۲۰۰ ق.م.)، فرس باستان(۳۳۱- ۵۵۰ ق.م.)، ونیزسکیتی، میدی و سرماتی درین شمارند.

زبان‌های دوره‌ی میانه‌ی گروپ شرقی (باختری): آلاتی (بازمانده‌ی سگیتی، سرمانی)، ساکی، ختی، خوارزمی، سغدی و باختری. همچنان زبان‌های دوره‌ی میانه‌ی گروپ غربی (پرسیک)، پارتی (پهلوی اشکانی)، فارسی میانه، پهلوی ساسانی که بازمانده‌ی فارس باستان است.

زبان‌های معاصر یادوره‌ی جدید: زبان فارسی، زبان پشتو، آسی (بازمانده‌ی زبان آلاتی)، یغوتی، اورمری، پراچی و زبان‌های پامیری که عبارت‌اند از: سربکولی، زیباکی، واخی، خوفی، بدغه، شغتی، سنگلیچی، اورشوری، منجی، اشکاشمی، باجوری و برتنگی (اورمری، ۱۳۹۲، ص ۴۰).

طبقه‌بندی زبان‌های ایرانی:

قرارپژوهش‌هایی که توسط ایران‌شناسان و مستشرقین درباره‌ی زبان‌های آریایی صورت گرفته، به این نتیجه رسیده‌اند که تغییرات و دگرگونی در این زبان‌ها از دوره‌ی باستان آغاز، در دوره‌ی میانه عمیق‌تر شده و سرانجام شکل زبانی مستقل را بخود گرفته‌اند. این تغییرات تعیین‌کننده‌ی گویش‌های ایرانی (از سوی متخصصان)، به دو گروه اصلی است:

الف) گروه غربی.

ب) گروه شرقی.

می‌توان کویر نمک را مرز ی قرار دادی میان این دو گروه قرار داد. گویش‌هایی که در غرب کویر واقع‌اند، گویش‌های غربی و آنهایی که در شرق آن قرار گرفته‌اند، گویش‌های شرقی نامیده می‌شوند (ارانسکی، ۱۹۲۳، ص ۴۸).

این تصویر اجمالی تقسیمات لهجه‌های ایرانی در عصر باستانی تاریخ زبان‌های ایرانی، مبتنی لهجه شناسی تاریخی ایرانی را تشکیل می‌دهد. به این معنی که تمام زبان‌ها و لهجه‌های (و از آنجمله زبان‌ها و لهجه‌های کنونی)، مشتق از لهجه‌های باستانی شرقی ایرانی جزو السنه‌ی شرقی ایران شمرده می‌شوند، گرچه در حال حاضر در سرزمین دیگر متداول باشند. و همین گونه، تمام زبان‌ها و لهجه‌هایی که از لهجه‌های ایرانی جنوب غربی، مشتق گردیده‌اند، جزو گروه زبان‌های ایرانی جنوب غربی، محسوب می‌گردند. و درین مورد هم مثل مورد پیشین، ناحیه کنونی رواج این زبان‌ها ملاک و معیار نمی‌باشد؛ مثلاً زبان تاجیکی، نظر به موقعیت جغرافیایی امروزی اش در شمال واقع است در حالیکه یکی از لهجه‌های جنوب غربی است و بر خلاف آن

زبان آسی، که در قسمت غربی موقعیت دارد، در تقسیم بندی زبان‌های آریایی، در زمره‌ی زبان‌های شرقی قرار می‌گیرد. باید گفت که تفاوت میان لهجه‌ها، در دوره‌ی باستان بسیار اندک بوده است که گویشوران گویش‌های مختلف، قادر به فهم سخن یگدیگر بوده‌اند، به عنوان مثال تفاوت در بین زبان اوستایی و فرس باستان (ارانسکی، ۱۹۲۳، ص ۱۳۷).

این دیدگاه سنتی تقسیم بندی زبان‌های ایرانی، بیش ترمتکی به آگاهی از زبان‌های ایرانی میانه و باستان و زبان‌های ایرانی نویست که در هنگام انتشار پژوهش‌ها، راهگشای تدسکو "Tedesco" (۱۹۲۱) و لنتس "Lentz" (۱۹۲۶) شناخته شده بودند. و مرگنشتربینه تقسیم بندی ایرانی شرقی، جنوبی و شمالی را هم بدان افزود (که این تقسیم بندی، به سبب کافی نبودن شواهد ایرانی میانه، بر اساس گویش‌های امروزی پراچی و اورمیری بوده است). در حقیقت، حتا در نخستین بررسی تحلیلی جامع زبان‌های ایرانی در کتاب "Grundrib" هم تحلیل و گویش‌شناسی تقریبی زبان‌های ایرانی شرقی، به مراتب بهتر از ایرانی غربی است (اشمت، ۱۹۳۹، ج ۲، ص ۴۱۳). باتوجه به نکات بالا، زبان‌های پامیری را که دنباله زبان سکایی هستند، می‌توان آنها را در گروه زبان‌های شرقی قرار داد.

اهمیت فقه اللغه زبان‌های ایرانی:

فقه اللغه ترجمه کلمه "فیلوجی" یونانی که به معنی عشق یا دوستی به سخن و بحث و اندیشه است... در نتیجه‌ی پیشرفت و تراکم علوم و بالضروره و تفکیک و تطوران، حجم و مفهوم و مضمون "فقه اللغه" نیز دستخوش دگرگونی‌های بسیاری شد.

و در عصر قرون وسطی (رنسانس)، زمانی که آثار باستانی به حیث منابع مورد استفاده‌ی دانشمندان قرار گرفت، تعبیر از آن گونه‌ی بی‌شد که فقه اللغه، دانشی است که به خواند و تفسیر آثار ادبی باستانی، اکتفا می‌کند... به تدریج که روابط دوران صنعتی کنونی، میان مردم توسعه پیدا کرد و چندین دولت ملی در اروپا پدید آمد، احتیاج به شرح و مطالعه‌ی زبان‌های زنده‌ی ملی پیدا شد و چنانچه بیشتر تذکر رفت، مطالعه‌ی زبان‌های ایرانی از قرن شانزدهم، شروع شد.

بنابراین اکنون کلمه‌ی فقه اللغه، مبین مجموع علمی است که زبان قوم (یا گروهی از اقوام) را مورد مطالعه قرار می‌دهد و فرهنگی را (آثار ادبی و فرهنگ عامه) که به وسیله‌ی اهل زبان یا زبان‌ها، پدید آمده بررسی می‌کند.

هدف اصلی مطالعات فقه اللغه وی، همانا مطالعه آثار مکتوب قوم ویا اقوام است در مدارج مختلف تکامل اجتماعی و تاریخی آن.

در پیوند به این تعریف فقه اللغه‌ی ایرانی را می‌توان این گونه تعریف نمود:

فقه اللغه‌ی ایرانی، علمی است که به مطالعه‌ی زبان‌های ایرانی و ادبی که به زبان‌های مزبور پدید آمده (و از آن جمله ادب و آفرینش شفاهی خلق)، در طی تاریخ و سیر تکامل تاریخی آن‌ها می‌پردازد.

مطالعه‌ی زبان‌های ایرانی در پیشرفت زبان‌شناسی هندو- اروپایی نقش بسیار مهمی ایفا کرده و اکنون نیز بازی می‌کند. مسایل ویژه‌ی مربوط به رابطه‌ی لسانی ایران و اسلاو و ایران و بالتیک و ایران و ارمنی و غیره نیز شایان توجه خاص زبان‌شناسان می‌باشد. مطالعه‌ی آثار ادبی اقوام ایرانی، که از اعماق هزاره‌ها ریشه می‌گیرد، در جریان تاریخ آفرینش ادب جهانی و وظیفه‌ی مهمی انجام داده و می‌دهد و مطالعه‌ی این آثار که هزاران سال سابقه دارند، از لحاظ تاریخ فرهنگ جهانی شایان توجه فراوان است (ارانسکی، ۱۹۲۳، ص ۱).

اسلوب اصیلی که در علم زبان‌شناسی ایرانی بکار بسته می‌شود، همانا اسلوب تاریخ و تطبیق است. هدف آن احیای تاریخ زبان (زبان‌ها) است. و وسیله‌ی رسیدن بدین مقصود عبارت است از تطبیق زبان منظور (یا گروه زبان‌ها) با زبان‌های خویشاوند.

اسلوب تاریخی ویا تاریخی- تطبیقی، در زبان‌شناسی، در آغاز قرن نوزدهم مدون شد و در بررسی علمی زبان‌ها و وظیفه‌ی مهمی را ایفا نمود.

یکی از علمای مشهور علم الاجتماع، می‌گوید "ظاهر و باطن زبان مادری فقط به شرطی قابل درک خواهد بود که جریان پیدایش و تکامل تدریجی آن را مورد بررسی قرار دهیم و چنانچه اشکال و عناصر مرده زبان مادری و زبان‌های زنده و مرده‌ی خویشاوند آن را مورد توجه قرار ندهیم، این مقصود حاصل نمی‌شود."

کامیابی‌های زبان‌شناسی ایرانی هم از آغاز مرهون بکار بستن این شیوه می‌باشد. گشودن رمز و خواندن قدیم‌ترین آثار زبان‌های ایرانی، مانند اوستا و کتیبه‌های میخی عهد هخامنشیان (قرن ششم تا چهارم ق.م.) و آثار و اسنادی که به زبان‌های دیگر نوشته شده (از قبیل پارسی میانه، پارتی، سغدی و خوارزمی) فقط با به کار بستن این شیوه مقدور گردید و بر اثر اعمال این اسلوب بود که تعلق زبان‌های، آسی، افغانی (پشتو)، سکایی، پامیری و برخی دیگر السنه به خانواده‌ی زبان‌های

ایرانی ثابت گشته، روابط میان السنه‌ی ایرانی و قوانین داخلی تکامل هریک از آنها مکشوف گردید (همان اثر، ص ۳۴).

زبان‌های ایرانی جدید:

فرایند ایجاد دگرگونی در ایرانی مشترک زمانی شروع شد که قبایل ایرانی زبان در آسیای مرکزی و مناطق مجاور بایک نظام طایفه‌ی بی و طایفه‌ی بی- قبیله‌ی بی باهم زنده گی می‌کردند. بی- شک تفرقه‌ی قبایل ایرانی دوران باستان، تقسیم بندی آنها به گروه‌های مختلف و استقرار آنها در سرزمین‌های وسیع آسیای مرکزی، فلات ایران و مناطق مجاور، منشأ تقسیم زبان مشترک این گروه‌ها به لهجه‌های مختلف در این دوره است. ضعیف شدن ارتباط‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میان قبایل (یا گروه‌های قبایلی که در سرزمین وسیعی پراکنده شده بودند بی‌شک برای حفظ یک زبان مشترک مطلوب نبوده است. از سوی دیگر شرایط تاریخی- فرهنگی متفاوت و محیط‌های نژادی و زبانی تازه‌ی بی که قبایل (یا گروه‌های قبایل) ایرانی زبان در آن قرار گرفته بودند در گسترش دادن و تعمیق تفاوت‌های گویشی در اصل ناچیز بوده، سهمیم بوده اند (ارانسکی، ۱۹۲۳، ص ۱۰۷). از همین جاست که لهجه‌های مشترک زبان واحد در زمان فروپاشی دولت ساسانی و آغاز تازش اعراب در سده‌های هفتم میلادی منجر به تحول این زبان‌ها، هریک به زبانی مستقل شد که این دوره را از نگاه تاریخی بنام دوره‌ی جدید می‌نامند.

زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی اکنون در سرزمین وسیعی که از سمت مغرب تا منطقه‌ی مسیر دجله و از مشرق تا دره‌ی رود سند و ایالت چینی سین تسزسیان و از شمال تا جبال قفقاز و از جنوب تا خلیج فارس و بحر عمان ممتد است، انتشار یافته. بنابراین قلمرو واحد در و اج زبان‌های ایرانی با مرزهای سیاسی یک کشور منطبق نیست. و مردم ایران، افغانستان، برخی نواحی پاکستان، ترکیه، عراق و بعضی اتحاد شوروی، سوریه و چین، به زبان‌ها و لهجه‌های مذکور سخن می‌گویند.

بنابراین چه در فوق، به حدود جغرافیایی زبان‌های ایرانی اشاره شد می‌توان که شمالی‌ترین زبان ایرانی را زبان آسی دانست، جنوبی‌ترین زبان‌های ایرانی، بلوچی، غربی‌ترین آنان کردی و سرانجام، شرقی‌ترین یا از سمت شمال شرقی زبان‌های ایرانی سریکولی و بعضی دیگر از زبان‌های پامیری، واقع شده اند (ارانسکی، ۱۹۲۳، ص ۲۸۳).

زبان‌های ایرانی نو، ریشه و پیشینه‌ی مشترک داشته از مقایسه‌ی بررسی و تحلیل واژه‌گان و ترکیبات دستوری آنها برمی‌آید که در کلیات به هم نزدیک و در جزئیات از هم متفاوت اند.

عده بی از زبان‌های نوآریانی بنا بر پهلایی ساحه‌ی گسترش و رسمیت یافتن در ادوار مختلف تاریخی و زبان ملی بودن خود در سراسر قلمرو امپراتوری‌های بزرگ از اهمیت ویژه بی برخوردار بوده است؛ مثلاً زبان فارسی دری که از شبه قاره‌ی هند در شرق تا آسیای صغیر در غرب و از اقصای ماوراءالنهر در شمال تا خلیج فارس، در جنوب در جریان چندین قرن زبان علمی، فرهنگی، اداری و رسمی بوده است (بین، ۱۳۹۱، ص ۹۵).

زبان‌های ایرانی جدید، از آن جهت که در حال حاضر نیز به کار می‌روند "زبان‌های زنده" محسوب می‌شوند، از برخی از زبان‌های دوره‌ی جدید علاوه بر صورت‌های ملفوظ، صورت مکتوب نیز باقی است. این زبان‌ها عبارت انداز:

زبان پشتو، زبان کردی، زبان آسی، زبان یغناپی، زبان ارمری، بلوچی، تاتی، تالشی، گیلکی، طبری، لری و بختیاری، زبان‌های ایالت فارس، زبان‌های مرکزی ایران، فارسی جدید و زبان‌های پامیری که در ناحیه‌ی کوهستانی مجاور پامیر که بخشی از آن جزو تاجکستان است و بخشی دیگر جزو افغانستان، گویش‌های متعدد و مختلفی به کار می‌روند که همگی از زبان‌های ایرانی دوره‌ی جدید، محسوب می‌شوند. این زبان‌ها عبارت انداز: شغنائی، روشانی، برتنگی، اورشوری [شرووی]، خوفی، منجی، ایگه، وخی، اشکاشمی، سنگگلچی، زیبکی، سیریکولی و بزغلامی که همه‌ی این زبان‌ها در دشت‌ها و در شمار زبان‌های پامیری، به حساب می‌آیند (باقری، ۱۳۸۴، ص ۱۰۷).

بررسی پژوهش و ساحه‌ی کاربرد زبان‌های پامیری:

بدخشان در خشان، سرزمین لعل و لاجورد، دارای طبیعت نهایت زیبا، خوشگوار، دلفریب و افسانوی است. بدخشان در خشان در دامان پاک خود بسا مردان سخن پرداز، دانشمندان، ادبا، و شعرا را پرورانیده است. این خطه‌ی باستانی بزرگ مردانی چون ناصر خسرو قبادیانی بلخی یمگانی، این چهره‌ی تابناک فرهنگ خراسان زمین را در آغوش قهرمان پرور و علم دوست خود، جای داده است. درین سرزمین باستانی، در پهلوی زبان فارسی دری به سایر زبان‌های محلی نیز، تکلم می‌شود. آثار و بقایای زبان‌های کهن مانند یغوبی، بازمانده‌ی زبان سعیدی و سایر گویش‌ها و لهجه‌های آریایی، هنوز در پیچ و خم این کوهپایه‌ها زنده و تازه اند....

در وسووالی‌های سرحدی این ولایت، علاوه بر زبان‌های دری و پشتو که زبان رسمی دولتی می‌باشند، به چندین زبان و لهجه‌ی دیگر نیز، تکلم می‌شود. که به آنها در زبان‌شناسی،

مضافات پامیر اطلاق می‌گردد. و این زبان‌ها به گروه آریایی واندو-اروپایی، مربوط می‌شوند (حیدری، ۱۳۸۲، ص ۳۵۰).

اما جای تاسف درین است که همی این زبان‌ها، در مقابل زبان فارسی روبه نا بودی می‌روند. در شمال غربی فلات پامیر چنانچه قبلاً یاد شد، در دره یی به نام یغنا ب هنوز لهجه یی وجود دارد که شاید باز مانده‌ی زبان سغدی می‌باشد (خانلری، ۱۳۶۷، ص ۶۳).

زبان فارسی، به همین طریق لهجه‌های محلی نواحی کوهستان طخارستان رانیز مغلوب و وادار به عقب نشینی کرد. مدارکی در دست است که چند قرن پیش گویش‌های ایرانی شرقی در "درواز" محفوظ بوده. در دره‌ی "ونج" (نخستین دره‌ی شمالی دره‌ی پامیر)، حتا در قرن گذشته یک لهجه‌ی محلی شرقی ایرانی وجود داشت که اکنون کاملاً مغلوب زبان فارسی (تاجکی) شده است. در ربع اول قرن بیستم در ناحیه‌ی مزبور هنوز سالخورده گانی دیده می‌شدند که اندکی از زبان قدیم خویش رابه یاد داشتند. استاد ای.ای. زاروین در سال (۱۹۱۵م)، لغاتی را از لهجه‌ی مزبور یاد داشت کرده و از الفاظ مزبور چنین بر می‌آید که آن زبان باستانی ونجی، به گروهی از زبان‌های شرقی ایرانی که زبان‌های کنونی پامیری؛ مانند شغنانی، روشانی و یزغلامی و غیره (که تاکنون هم در دره‌های مرتفع پامیر غربی-در سراسر رود پنج و شاخه‌های-متداول است.)، را شامل بوده- تعلق داشته است (ارنسکی ۱۹۲۳، ص ۲۳۷).

با توجه به این که یک زبان بدون وجود دیگری غیر ممکن است و زبان‌ها در ابعاد مختلف علوم، از یکدیگر بهره مند می‌شوند. پس باید زبان‌ها و لهجه‌های افغانستان مورد تحقیق و مطالعه قرار بگیرند. چون در مورد لهجه‌های افغانستان تحقیق صورت نگرفته، بناءً درک آنان بدون رهنمایی و تعلیم دشوار است. و از جانبی همان طوریکه در بالا تذکر رفت، برای این که زبان‌های کم رواج و رشد نیافته بنا بر دلایل مختلف از بین نروند و زبان‌های دری و پشتو آنها را تحت الشعاع قرار ندهند، ضرورت است که زبان‌شناسان، پژوهشگران و اهل علم، این زبان‌ها و لهجه‌هایی که تا هنوز بررسی و ثبت نشده اند، در جمع آوری و ثبت آنها اقدام عملی و جدی نمایند.

از جمله زبان‌های که در کنار زبان‌های دری و پشتو، در افغانستان به آنها تکلم می‌شوند؛ ولی هنوز طور شایدوباید، تحقیقات درباره‌ی آنها در افغانستان، صورت نگرفته است، یکی هم گروه زبان‌های پامیری است که تاکنون دارای رسم الخط نمی‌باشند. بناءً آثاری باید توسط دانشمندان درباره‌ی این زبان‌ها نوشته شود، به نشر برسد، که نه تنها زنده بمانند؛ بلکه از تحقیقات در غنمندی علم زبان‌شناسی افغانستان و فرهنگ کشور، افزوده خواهد شد (حیدری، ۱۳۸۳، ص ۳۵۲).

دسته بندی زبان های پامیری:

زبان های پامیری راطوریکه گفته شد در زبان شناسی، به نام زبان های مضافات پامیر یاد می کنند. این زبان هابه گروه آریائی زبان های اندو- اروپایی، مربوط می شوند. گروه زبان های پامیری عبارت انداز:

گروه زبان های شغنی- روشانی(که چندین زبان ولهجهی نزدیک را دربرمیگیرد)، واخی، اشکاشمی، منجی، یزغلامی و سریقولی. باید گفت که به زبان های پامیری، در لسانی- های سرحدی افغانستان و خارج از افغانستان، سخن زده می شود. زبان یزغلامی تنها در جمهوری تاجکستان و زبان منجی تنها در افغانستان و نیز زبان سریقولی در سینگیان چین رواج دارند. نماینده گان بعضی ازین زبان ها نسبت به دیگران اضافه تر اند؛ مثلاً نماینده گان گروه زبان های شغنی- روشانی و زبان واخی نسبت به دیگر زبان های پامیری، زیاد تر اند. به صورت تخمین می توان گفت کسانیکه به گروه زبان های شغنی- روشانی، تکلم می کنند تعداد شان به (۵۵۰۰۰) می رسد، تعداد وخی زبانان (۳۰ تا ۳۵) هزار و باقیمانده کسانیکه به زبان های دیگر تکلم می کنند، تعداد شان به (۲۰۰۰۰) هزار نفر می رسد.

زبان های پامیری به علت نداشتن رسم الخط و ادبیات نوشتاری، از نظر مطالعه ای و پژوهی- ها و خصوصیات شان، از سوی محققین مشکل جلوه می کنند. بناءً برای این شناخت نیاز است تامدتی وقت صرف کنند، تا بیاموزند که در آن زبان ها علامات معین و نشانه های صوتی موجود می باشند، غیر از آنچه که در زبان مادری خودشان علامات و نشانه هایی وجود دارند(حیدری ۱۳۸۳، ص ۳۵۳).

شایان ذکر است که پس از ایجاد دبیرتمنت "زبان های پامیری" در اکادمی علوم افغانستان، اندکی وضعیت پژوهش این زبان ها، سرو سامان یافته؛ اما با وجود آن هم تنها در ساحه ی دوزبان پامیری(وخی و شغنی) کار صورت گرفته است. هر چند نزد یکی این زبان ها گاهی در حد است که گویشوران شان، قادر به درک سخن یکدیگر اند؛ مثلاً شغنیان ها زبان روشانیان را می توانند درک نمایند و برعکس آن؛ اما زمانی هم این وضع دگروگون است و آن اینکه گاهی تفاوت در حد است که گویشوران این زبان ها از درک سخنان یکدیگر عاجز می باشند؛ مثلاً منجی ها زبان وخی را نمی فهمند و سریقولی ها از درک سخن یزغلامی ها ناتوان می باشند. بناءً آنچه گفته آمدیم، هدف رانمی باشد که ایجاد دبیرتمنت پامیری و آن هم کار در ساحه ی زبان های شغنی و وخی، جلی

رانی‌گیرد؛ زیرا اهل این دوزبان همان طوریکه قبلاً اشاره شد، از درک همه زبان‌های پامیری ناتوان اند و پژوهش همه پهلو درین زبان‌ها، برای شان کاری دشوار خواهد بود.

از جمله‌ی زبان‌های پامیری در سال (۱۹۳۹م)، برای زبان شغنی الفبایی را مبنی بر حروف سریلیک ایجاد کرد ند که بعد آن هم جایی رانگرفت و آثاری که درین دوره نوشته شده اند، شمارشان از ۳-۴ بلند نمی‌رود. تا سال (۱۹۸۰م) هیچ نوع الفبایی برای زبان شغنی بدخشان تاجکستان، وجود نداشت؛ اما تحقیقات پیرامون آن در تاجکستان، مسکو، سن پترزبورگ و در بعضی مراکز علمی اروپا، ادامه داشت.

در سال (۱۹۹۰م)، به اساس الفبای ترانسکرپشن "Transcription" که در آن از حروف الفبای کریلیک استفاده گردیده است، الفبایی را برای زبان شغنی ایجاد کردند، که در حال حاضر در روزنامه‌های بدخشان تاجکستان، مقالاتی به زبان شغنی به اساس این الفبا، به نشر می‌رسد (حیدری، ۱۳۸۳، ص ۴).

همچنان در سال (۱۳۷۱) آقای خیرمحمد حیدری، عضو اکادمی علوم افغانستان، الفبایی را بر مبنای رسم الخط عربی (برای زبان شغنائی جانب افغانستان)، زیر نظر ا.ل. گریونبرگ، ایجاد نمود. و در حال حاضر نیز جناب ایشان در تلاش یک سلسله بازبینی‌هایی در زمینه ایجاد حروف افاده کننده‌ی صدای‌های موجود در این زبان، هستند.

فعلاً مردم پامیر اتحاد شوروی به زبان تاجیکی، سرقولی‌های جمهوری توده‌ی چین، به زبان اویغوری و مردمان پامیر بدخشان افغانستان، به زبان دری تدریس می‌شوند.

اینک می پردازیم به معرفی این زبان‌ها:

۱- زبان اشکاشمی:

اشکاشم، نام یکی از ولسوالی‌های ولایت بدخشان افغانستان می‌باشد که این ولسوالی در دامنه‌ی شمال کوهپایه‌های سربه فلک کشیده هندوکش واقع است. این منطقه دارای طبیعت زیبا و منظره‌ی دل‌فریب است. زبان اشکاشمی‌ها، اشکاشمی است. بر علاوه‌ی این در قریه‌ی "رین" تاجکستان، ساکنین آن نیز به زبان اشکاشمی تکلم می‌کنند.

زبان نوشتاری اشکاشمی‌ها دری است و زبان نوشتاری اشکاشمی‌های تاجکستان، مانند دیگر پامیری‌های تاجکستان، تاجکی می‌باشد. اشکاشمی‌ها در بین خود به اشکاشمی گپ می‌زنند و در وقت افهام و تفهیم مانند دیگر پامیریان، از لهجه‌های دری و تاجکی استفاده می‌کنند.

زبان اشکاشمی هم‌مانند دیگر زبان‌های پامیری، دارای رسم الخط نمی‌باشد و زبان نوشتاری آنها دری می‌باشد. بعضاً هم چنین نظر ارایه می‌شود که باید برای زبان‌های گروه پامیر، الفبای و رسم الخط واحدی ایجاد شود، اما باید گفت که این نظر خلاف قوانین زبان‌شناسی بوده؛ نه اینکه مشکل پامیری زبان‌ها راحل می‌کند؛ بلکه به مشکلات آنها خواهد افزود. و این اشتباه بزرگی خواهد بود؛ زیرا اصوات زبان‌های پامیری مختلف است پس نیاز است تا برای هر کدام رسم الخط جداگانه ایجاد گردد.

مطالعه و تحقیقات پیرامون زبان اشکاشمی:

برای اولین بار زبان اشکاشمی، هر دو لهجه (زیباکی و اشکاشمی) در سال (۱۹۲۰)، توسط گریسون به صورت فشرده به نشر رسید این اثر زیر نام "Ishkashimi- zebaki and yazghulami" ذکر شده است. وچندی بعد در سال (۱۹۲۱م) با تغییر در جلد دهم کلیات "Linguistic survey of India" گنجانیده است. باید یاد آور شده که اثر موصوف بانواقصی همراه است؛ زیرا مواد بیکه وی جمع آوری نموده اصل؛ نه ؛ بلکه کاپی می‌باشد. و از طرفی هم مواد بیکه درباره‌ی زبان زیباکی جمع آوری نموده از بین زیباکی‌ها؛ نه ؛ بلکه در چترال دست آورده است.

ر. شو انگلیسی هم ۱۱۶ لغات را به کمک شخصی بنام «فیض بخش»، به اساس حروف الفبای عربی جمع آوری نموده است.

معلومات مهمی درباره‌ی زبان اشکاشمی توسط مارگنسترن، در اثری بنام "Saglechi-Ishkashimi" ارایه گردیده است. این اثر هر چند نسبتاً مکمل درباره‌ی زبان اشکاشمی است؛ اما بصورت دقیق درباره‌ی لهجه‌های این زبان از جمله صوت شناسی سنگلیچی، معلومات کافی نداده است.

راجع به زبان اشکاشمی زبان‌شناس روسی ای. ای. زاووبین، در سال (۱۹۱۵) مواردی منتشر ساخت؛ ولی نواقص این اثر در آن است که درباره‌ی لهجه‌ی عامیانه‌ی اشکاشمی معلومات نداده است. رساله‌ی دیگر زیر نام "درباره‌ی صوت شناسی زبان‌های آریائی"، توسط ساکالووه تحریر گردیده که در این اثر ارجاع به فونوتیک زبان اشکاشمی و سیستم واول‌های آن به صورت واضح تشریحات داده شده است. در سال (۱۹۵۹) ت. ن. پاخالینه، موزوگراف خویش را زیر نام "زبان اشکاشمی" و بعد هم اثر دیگری بنام "زبان‌های پامیری" در مسکو به نشر رساند. این زبان‌شناس هم‌چنان

در اثر دیدگرش زیر نام "مقایسه‌ی تاریخی- مورفولوژی زبان‌های پامیری"، تحلیل و تجزیه‌ی فونوتیک و فونولوژی زبان‌های پامیری را از نظر تاریخی- مقایسه‌ی، مورد بررسی قرار داده است. باید گفت که در داخل کشور درباره‌ی این زبان‌ها، پژوهشی چندان نشده و تنها شاه عبدالله بدخشی، در اثری بنام "دافغانستان دخینوژبو اولهجو قاموس" و مرحوم دوست محمد دوست در اثرش زیر نام "دافغانستان ژبو او تو کمونه"، درباره‌ی این زبان‌ها تحقیق انجام داده اند (حیدری، ۱۳۸۳، ص ۲۴۵).

۲- زبان منجی:

زبان منجی در دره‌ی منجان، در شمال شرقی افغانستان و یدغه در شرق منجان، در دامنه- ی کوه‌های لوتکوه (پاکستان) رواج دارد. درباره‌ی منجی... روایتی محلی مبنی بر اینکه خاستگاه اولیه‌ی یدغاها منجان بوده است، با جایگاه زبانی این دو گویش سازگار است (اشمیت، ۱۹۳۹، ج ۲، ص ۶۷۳).

قرار احصایه‌ی مارگنسترین در اثری تحت نام "Indo-Iranian frontier language"

تعداد مونجیان به (۱۵۰۰) نفر می‌رسد.

مطالعه و تحقیقات پیرامون زبان منجی:

تحقیقات نخستین درباره‌ی زبان منجی توسط ر.شاو انگلیسی؛ اما پژوهش همه جانبه در مورد این زبان صورت نگرفته است. بعد هم بیدلف ۵۰۰ واژه را از زبان منجی جمع آوری نموده است. که بعد از آن توماشیک، با استفاده از این مواد درباره‌ی این زبان تحقیق کرده و آن را زبانی بین، اوستایی، پشتو و ساکی، قرار داده است. همچنان در سال (۱۹۸۹)، اولین متن‌های زبان منجی و یدغه و یک رساله‌ی گرامر و فرهنگ خورد را به نشر سپرد... مواد تازه راجع به زبان منجی توسط گویتو در سال (۱۹۱۵ م) به نشر رسید. گویتو در اثر خود به فونوتیک تاریخی این زبان توجه زیاد نموده است؛ ولی خدمت بزرگ را در تحقیق زبان منجی ی. ی. زاروبین نموده است. وی در اثرش درباره‌ی ویژه گی‌های زبان منجی، خصوصیات فونوتیکی و گرامری این زبان و همچنین یک متن منثور و یک متن منظوم و چند جمله‌ی کوتاه را بگونه‌ی مقایسه‌ی، آورده است. و نیز مارگین سترن در اثرش درباره‌ی فونوتیکی و صرفی زبان منجی و قسمت زیاد این اثر فونولوژی و هفت متن را احتوا می‌کند. در سال (۱۹۶۰) شاه عبدالله، فرهنگی را تدوین کرد و زبان منجی را با زبان‌های واخی، اشکاشمی، پشتو و فارسی مقایسه کرد. و همچنین پاخالینه

دردو اثرش هریک زبانهای "پامیری و مقایسه‌ی تاریخی صرف زبان‌های پامیری" مطالعه و تحقیق نموده است (پاخالینه، ۱۳۶۶، ص ۱۵).

۳- زبان یزغلامی:

یزغلام نام ناحیه است در تاجکستان، زبان مردم یزغلام، یزغلامی است. همچنان گروهی از مردم یزغلام که از ناحیه‌ی خود به واخان کوچ کرده اند، زبان خود را حفظ کرده اند.

تحقیق درباره‌ی زبان یزغلامی از سال (۱۹۸۰)، توسط اندریف که فهرست ۱۸۰ فعل را مرتب نمود، آغاز گردید. چندی بعد گاوتیوت فرانسوی، فهرست تقریباً ۱۶۰ واژه‌ی یزغلامی را ترتیب داد. پس از آن ی. ی. زاروبین، دومتن یزغلامی که در آن شواهدی راجع به فونوتیک و گرامر این زبان وجود داشت که از نقطه نظر فونوتیک تاریخی، مورد مطالعه قرار گرفت. و کسی که در تحقیق زبان یزغلامی نقش ایفا کرد، ساکالووه است. وی با استفاده از میتود تجربی، توانست سیستم کانسونانت‌های این زبان را مرتب سازد. وی همچنان فونیم‌های واول را از نقطه نظر کیفی و تا ثیرات متقابل، نشان داد.

ادیلمان در سال (۱۹۶۶) اثری زیر نام "زبان یزغلامی، بصورت مفصل شرح داد. و بعد هم پاخالینه با استفاده از آثار ساکالووه و ادیلمان کتاب "زبان‌های پامیری" را نوشت. و نیز در کتاب "مقایسه‌ی تاریخی صرف زبان‌های پامیری" اش، این زبان‌ها را از نقطه نظر تاریخی، تحقیق و مقایسه کرده و در آن زبان یزغلامی نیز به بررسی گرفته شده است (حیدری، ۱۳۸۳، ص ۲۵۷).

۴- زبان سریقولی:

نامگذاری این زبان از نام محلی گرفته شده است که ساکنین بومی آن موسوم به سریقولی-ها، از مدت زیادی بدینسودر آن به سر می‌برند. و از نقطه‌ی نظر جغرافیایی، مفهوم و نام سریقول عبارت از وادی مرتفع کوهستانی است که به اندازه‌ی (۳۰۰۰) متر از سطح بحار ارتفاع داشته و در قسمت پامیر شرقی قرار دارد. این منطقه شامل جمهوریت خود مختار "سنکیان"، مربوط جمهوری توده‌ی چین بوده است. منطقه‌ی که مرکز اداری و اقتصادی و فرهنگی سریقول را تشکیل می‌دهد، بنام "تاشقرغان" یاد می‌شود، که به زبان سریقولی معنی دهکده‌ی علیا رامی-دهد.

زبان سریقولی به گروه آریانی شرقی تعلق دارد و مربوط خانواده‌ی اندواروپایی است.

این زبان از نگاه نزدیکی در میان زبان‌های پامیری، بازبان‌های گروه شغنی- روشانی نزدیکی دارد (حیدری، ۱۳۸۳، ص ۲۶۰).

سریکولی زبان کسانی است که در روزگار کهن از شغنان به دره‌های مرتفعی که مرز میان ولایت سیکیانگ- اویغورچین و ارتفاعات سریکلی، شرقی‌ترین ارتفاعات پامیر است، مهاجرت کرده بودند. این زبان به دلیل جدا افتادن از لحاظ جغرافیایی و اگرایی قابل توجهی را از دیگر زبان‌های وابسته به شغنی- روشانی نشان می‌دهد. به علاوه تأثیرهایی نیز از زوخی، زبان مهاجران و خان، و اویغوری، زبان اداری، پذیرفته است. سه گویش این زبان شناسایی شده است.

۱. گویش مرکزی، که در تاشقرغان، مرکز اداری ناحیه، و نیز در روستاهای همجوار در همان دره رواج دارد. به اعتقاد اشتاین، سکونتگاه‌های سریکلی سابقاً تا سرله در شمال گسترده بوده، و دره‌ی فراسوی آن تا تینگمن سو، چراگاه تابستانی بوده است.

۲. گویش خاور نزدیک، که در دره‌ی وچه تا بلد یر، در جوار گویش مرکزی، و نیز در مریونگ تکلم می‌شود.

۳. گویش خاور دور، که در بیرونگسل، کیچیک تونگ و تونگ رایج است. تعداد کل سخنگویان سریکولی را (۱۰۰۰۰) هزار تن برآورد کرده اند (اشمیت، ۱۹۲۳، ج ۲، ص ۶۸۵).

مطالعه و تحقیق پیرامون زبان سریکلی:

کسیکه اولین بار درباره‌ی زبان سریکلی مواد جمع کرده است، بل و بودولف بود که اثرش در سال (۱۸۷۵) اقبال چاپ یافت. و در سال (۱۸۷۶)، ر. شاو یک جزو کوچکی را درباره‌ی زبان سریکلی به چاپ رساند. او درین اثر خود لغتنامه را با تشریحات مفصل به نشر سپرد. شاو "پانزده آوا" را که از نظریه‌ی دارای ویژه گی‌های همگون بازبان وخی، بودند، گردآوری کرد. توماشیک، زبان‌شناس چکی تحقیق ایتومولوژی زبان سریکلی وگ. گ. زالیمان در بخش تحقیقات مقایسه‌ی تاریخ این زبان، از مواد یکه توسط شاو جمع آوری شده بود، استفاده نمود.

ت. بن پاخالینه، در اثر خود تحت عنوان "زبان سریقولی" بر اساس مواد یکه در سال (۱۹۵۶) در سریقول اقامت داشت و جمع آوری نمود، تدوین و منتشر نمود. وی درین اثر خود تلاش نموده تا شرایط و موقف فعلی گویش و لهجه‌های زبان سریقولی را تشریح نماید. او از تغییر اتمورفولوژیکی و فونیمی و واژه‌های آن تصویر خوبی، در اختیار محققین قرار میدهد (حیدری، ۱۳۸۳، ص ۲۶۰).

۵- زبان شغنی:

گروه زبان‌های شغنی- روشانی زبان‌ها و لهجه‌های زیر را دربرمی‌گیرد. شغنی(به شمول لهجه‌ی باجوی)، روشانی(به شمول لهجه‌ی خوفی)، برتنگی(به شمول لهجه‌ی اورشوری و سریقولی). تمام این زبان‌ها به استثنای سریقولی در اتحاد شوروی ولایت بدخشان تاجکستان، سواحل دریای پنج، گونته، شاه داری، وبارتنگه مروج است. به زبان شغنی و روشانی در بدخشان افغانستان هم تکلم می‌شود. زبان سریقولی در نواحی جمهوری سیزیان- اویغورچین معمول است.

نزدیکی این زبان‌ها و لهجه‌ها به اندازه بی است که گوینده گان آنها سخن یکدیگر را می‌فهمند. این بدین معنی است که شغنی، روشانی، بارتنگی و اورشوری، ظاهراً لهجه‌های مختلف یک زبان به شمار می‌روند؛ مگر از نگاه اتنیکی درست نیست؛ زیرا این زبان‌ها کدام ریشه‌ی مشترک ندارند. لهجه‌های مختلف یک زبان نیستند، تمام اینها مستقل می‌باشند. زبان سریقولی نزدیک باد یگربان‌های این گروه در مدت چندین سال به حال طبیعی خود مانده است(پاخالینه، ۱۳۶۶، ص ۲).

تحقیق و مطالعه‌ی زبان‌های شغنی- روشانی، توسط اکادمیسین ک.گ. زالیمان در اواخر قرن نوزدهم میلادی بنیاد گذاشته شد. و در سال(۱۸۹۵م) اثر او بنام فرهنگ زبان شغنی از چاپ برآمد. در سال(۱۹۰۸م) میلادی توماتویچ، گرامر تطبیقی و محاوره وی زبان شغنی را نوشت؛ مطالعات سیستماتیک درباره‌ی زبان‌ها شغنی- روشانی، مانند دیگر زبان‌های پامیری توسط ی.ی. زاروبین آغاز گردید. وی از جمله آریایی شناسان است که توجه به صوت شناسی این زبان‌ها داشت. زاروبین همچنان از جمله‌ی تمام زبان‌های این گروه، توجه بیشتر به زبان شغنی نمود و اجزای فونولوژیکی، دستور و فرهنگ زبان شغنی به وسیله‌ی او نوشته شده است.

دراثر زاروبین تنها لهجه‌ی خوفی (اگر از زبان خارجی سریقولی حساب نشود)، مورد تحقیق قرار نگرفت که بعد این لهجه در سال(۱۹۵۹م) توسط ساکالووه، مورد مطالعه قرار گرفت و کتابی را بنام "متن و فرهنگ زبان‌های روشانی و خوفی" منتشر ساخت. وی همچنان مقاله‌ی بی را تحت عنوان "متن و فرهنگ بارتنگی" به نشر سپرد. و در سال(۱۹۶۷م)، اثر د یگری تحت نام "رابطه‌ی اتنیکی یزغلامی و زبان‌های شغنی" را انتشار داد.

به همین‌گونه تحقیقاتی توسط ت.ن. پاخالینه، در کتاب "زبان‌های پامیری" درباره‌ی گروه زبان‌های شغنی- روشانی، پژوهش انجام داده و از نگاه واژه گان، صرف افعال، اسم، صفت

ضمیر، قیود و اعداد و غیره، مورد بررسی و مقایسه باد یگزرزبانهای این گروه و زبانهای پامیر قرار گرفته است.

و نیز اهل خود این زبان درباره‌ی زبان‌های گروه شغنی- روشانی تحقیق انجام داده که از جمله اینها رامی‌توان نام برد: دادی خدایف "فونوتیک تاریخی زبان شغنی و سیستم کانسونانت-ها"، کرمشایف "لهجی باجوی زبان شغنی"، فیضوف "زبان شغنی اتحاد شوروی" و کرم-خدایف "زبان بارتنگی" (همان، ص ۶)؛ اما در افغانستان در مورد این زبان‌ها تحقیقات بسیار اندک صورت گرفته از جمله درباره‌ی گروه زبان‌های شغنی- روشانی، سرمحقق خیرمحمد حیدری، کتابی را در سال (۱۳۷۱) تحت نام "الفبای زبان شغنی" نوشته است.

۶- زبان واخی:

واخان یکی از ولسوالی‌های سرحدی ولایت بدخشان افغانستان بوده که در دامنه کوه‌های هندوکش، موقعیت دارد. زبان مردم واخان، واخی می‌باشد که به دوطرف دریای آمودان صحبت می‌شود، یعنی در تاجکستان و ولایت بدخشان افغانستان. بر علاوه‌ی آن در ولایت خودمختار جمهوری مردم چین مرمر سنکیان، مردم واخی زبان نیز زنده گی می‌کنند. تعداد واخی زبان‌های افغانستان بطور تخمین (۵۰۰۰-۶۰۰۰) تن می‌رسند. تعداد واخی زبان‌های تاجکستان به (۶۰۰۰-۷۰۰۰) تن می‌رسند. احصایه‌ی واخی زبان‌هایی که در جنوب سرحدات پاکستان و هند زنده گی می‌کنند، کم است. رسم الخط واخی زبان‌های افغانستان دری و رسم الخط واخی زبان‌های تاجکستان، تاجیکی می‌باشد.

تحقیقات پیرامون زبان واخی:

بیرنس، اولین دانشمند و زبان‌شناسی است که در شروع قرن (۱۹)، یک تعداد لغات زبان واخی را جمع و نشر کرد. بعد از آن فرهنگ زبان واخی ابتدا توسط عبدالرحیم در سال (۱۸۶۶) به چاپ رسید. بدین ترتیب محقق ک. هایوارودرلندن، در سال (۱۸۷۱-۷۳م) معلومات چندی به نشر رسانید. به همین‌گونه بیدلف و بعد هم ر.شاو گرامر و فرهنگ زبان وخی را انتشار داد و پژوهش‌های نسبتاً مکمل تری را در این زبان انجام داد که اثری را توماشیک به اساس همین اثر ر.شاو نوشته کرد.

ی. ی. زاروبین دانشمند روسی، در سال‌های بیستم معلومات زیادی را جمع به این زبان جمع آوری نمود. دیگر مارگنسترن دانشمند نارویژی، در سال (۱۹۲۴م) به افغانستان مسافرت نموده ...

و در منطقه‌ی لتکوه، حوالی بین چترال و منجان راجع به لهجه‌ی ایدگه، زبان منجی، سنگلیچی و اشکاشمی، تحقیقات نموده است... وی پس از تحقیقات خود اثری زیر نام "Indo-Iranian frontiera language" نوشت. این یگانه اثری است که حاوی مطالب فونوتیکی، فونوتیک تاریخی و مورفولوژی، درباره‌ی زبان واخی است.

در سال (۱۹۳۰م) بنابه کوشش و تلاش کلیمچسکی، در تاجکستان تحقیقات بعضی زبان‌ها آغاز شد که در این جمله زبان واخی و یزغلامی هم تحقیق شد و فلکلور وادی و اخان "یک متن منظوم" و "چهار متن منثور" و یک تعداد واژه‌ها را با جمله‌های کوتاه مورفولوژیکی، بصورت اضافه در مقاله‌ی گ. گایگر بنام "Grundriss der Iranischen" وجود دارد.

در قسمت فونوتیک "زبان واخی" س. ساکالووه، در اثرش درباره‌ی ویژه گی‌های ریتروفلکسی کانسونات، تاثیرات متقابل کمی و کیفی و اول‌ها تحقیق، انجام داده است. و نیز لودمیر، در اثرش تحت نام "the Wakhi language"، حالات فونوتیکی، مورفولوژیکی و نحو زبان واخی را به پژوهش گرفته است. وی در مورد تعداد متکلمین ایکه به زبان واخی در هند و پاکستان، صحبت می‌کنند، معلومات داده است.

ت. بن. پاخالینه، دانشمند زبان‌شناس و متخصص زبان‌های ایرانی و پشتو دست‌های زبان‌های شغنی- روشانی، اثری راجع به نام "زبان واخی" نوشت. اثر دیگر موصوف در سال (۱۹۶۹)، بنام "زبان‌های پامیری" به نشر رسید که پاخالینه در آن در پهلوی دیگر زبان‌های پامیری، زبان واخی را از لحاظ زبان‌شناسی تشریحی شرح داده است.

و نیز شاه عبدالله بدخشی، در اثری بنام "د افغانستان د ځینو ژبو اولهجو قاموس" درباره‌ی این زبان پژوهش انجام داده است.

قابل ذکر است که در جریان مقایسه‌ی این لهجه‌ها، برخی لغات پیدامی شوند که با کلمات اندوار و پایی، ریشه مشترک دارند؛ مثلاً کلمه‌ی "ایت eat" در زبان واخی و انگلیسی، بارعایت طرز تلفظ واحد است و معنی آن صرف غذا می‌باشد. کلمه‌ی "پوش-poosh" در زبان‌های شغنی و واخی معنی بته رامی‌دهد که عیناً همان چیز است که در انگلیسی "bush" می‌گویند. کلمه-ی "love" هم در زبان انگلیسی و هم در واخی به یک تلفظ و یک معناست (حیدری، ۱۳۸۲، ص ۳۳).

به همین‌گونه در زبان شغنی و اشکاشمی، کلمه‌ی "نیخ-nex" با اندک تلفظ در زبان انگلیسی "nose" به معنی بینی، آمده است. و همچنان کلمه‌ی "تندر-thunder" در زبان‌های

پشتو، روشانی وشغنی عیناً باهمان مفهوم کلمه‌ی "thunder" انگلیسی، به معنای آتشک یارعد و برق مطابقت دارد.

بخش سوم

قرابت و خویشاوندی زبان‌های پامیری

چنانچه در بحث‌های پیشین اشاره شد، زبان‌های پامیری از جمله زبان‌های اندوآریایی، مربوط خانواده‌ی اندواروپایی هستند و در شمار زبان‌های ایرانی شرقی به حساب می‌آیند. بناءً درین جالازم است تا اندکی روی کشف خویشاوندی خانواده‌ی زبان‌های اندواروپایی بپردازیم.

اصطلاح هندواروپایی، در قرن نهم از طرف فرانتز بوپ آلمانی مروج گردید. وی در تحقیقات خود به هم خانواده بودن زبان‌های یونانی، سانسکرت، لاتین و فارسی باستان معتقد گشت. و در تحقیقات بعدی خویش به این نتیجه رسید که موجودیت یک زبان اصلی مادر، مقدم هر زبان نامبرده حتمی است. و آن زبان عبارت از اندواروپایی مادر است (اورمر، ۱۳۹۲، ص ۱۶).

انتشار کتاب فرانتز بوپ، که در آن چندین زبان هندواروپایی را با هم سنجیده و موارد مشابهت و اختلاف آنها را نشان داده بود، علم زبان را به راه تازه‌ی کشید. چند دانشمند دیگر که از آن جمله یکی "راسک" دنمارکی و دیگری "گریم" آلمانی بودند که دنباله‌ی کار او را گرفتند.

گریم تحقیق و مطالعه در زبان‌های ژرمنی پرداخت و به اهمیت لهجه‌های محلی برای مقایسه و تطبیق پی برد. و در کتاب صرف و نحو آلمانی که در (۱۸۲۲م) منتشر شد به اصوات و حروف زبان‌های مورد مطالعه توجه دقیق کرد. و نتیجه‌ی کار او هم این بود که تغییرات حرف‌های کلمه در طول تاریخ هر زبان، اتفاقی و حاصل اشتباه یا انحراف فردی نیست؛ بلکه تابع قوانین ثابت و معینی است.

به این طریق از علم "صرف و نحو تطبیقی" علم دیگری به وجود آمد که آن را "صرف و نحو تاریخی" یا "La Grammaticale compree" می‌گویند. این رشته از زبانهای جهان

که "هندواروپایی" نامیده شده است، اختصاص داشت. از آن پس نیز همه‌ی پیشرفت‌هایی که در زبان‌شناسی تطبیقی و تاریخی حاصل شد نتیجه‌ی مطالعات در زبان‌ها و لهجه‌های مختلف همین گروه بود (خانلری، ۱۳۶۷، ص ۳۹).

امری که سبب تسریع در پیشرفت زبان‌شناسی شد آشنایی اروپاییان با زبان سنسکرت بود. نخست دانشمندان انگلیسی به قصد آنکه با مردم هند رابطه‌ی نزدیکتری پیدا کنند، به آموختن این زبان پرداختند. یکی از قضات انگلیسی به نام ویلیام جونز از سال (۱۷۸۶م) خویشاوندی زبان سنسکرت را با یونانی و لاتینی و [فارسی باستان]، دریافت و بیان کرد. به عقیده او از مقایسه‌ی زبان‌های مزبور بایکدیگر، وجود یک زبان اصلی را که مادر این زبان‌ها بوده است، اثبات می‌گردد (همان اثر، ص ۳۸).

مبدأ پیدایش مفکوره‌ی بی‌راکه به کشف این کانون منتهی شد به (۱۷۶۱م)، می‌توان نسبت نمود. و این سالی است که یک نفر مبلغ فرانسوی موسوم به "انکیئل دوپرون" از کشور فرانسه به هند آمد و بعد از تجسس و تفحص و تماس با دانشمندان پارسی بالاخره متن اوستایی را مطالعه کرد و در سال (۱۷۷۱م) اولین ترجمه‌ی آن را به محیط علمی اروپا عرضه کرد. و پس از مطالعه‌ی آن به شباهت‌های هندی و زرد، پی بردند (کهزاد، ۱۳۸۹، ص ۳۶).

مطالعه‌ی دانشمندان اروپایی در خصوص زبان هندی باعث شد تا خانواده‌ی زبان‌هایی که مشابهت زبانی زیادی بین آنها مشاهده گردید، این خانواده را به نام "اندواروپایی مادر" بنامند. و نتیجه‌ی همین سفرهای علمی بود که پس از مطالعه‌ی اوستا خانواده‌ی زبان‌های "اندوایرانی"، مربوط خانواده‌ی بزرگ اندواروپایی، به میان آمد. و چنانچه در بحث اهمیت فلالغه گذشت، پژوهش‌های مکرر درین زبان‌ها باعث گردید تا خویشاوندی زبان‌هایی از قبیل سکایی و پامیری با زبان‌های ایرانی کشف گردد.

خویشاوندی تباری زبان‌های ایرانی:

زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی، خانواده‌ی واحدی را تشکیل می‌دهند که از یک اصل مشترک منشعب شده‌اند. به بیان دیگر، اگر زبان‌ها و گویش‌ها را در یک خانواده‌ی واحد قرار دسته بندی کنیم به این نکته اعتراف کرده ایم که این زبان‌ها و گویش‌ها از یک منشأ یابک ریشه‌ی زبانی واحد مشتق شده‌اند. اشتراک ساخت دستوری این زبان‌ها برهان خویشاوندی تباری آنها است (ارانسکی، ۱۹۲۳، ص ۲۶).

اشتراک قواعد دستوری و ذخیره لغوی و روابط منظم میان دو یا چند زبان، طبق قاعده قانونی معین، فقط ممکن است نتیجهی منشأ مشترک زبان‌های مزبور و انشعاب آنها از یک زبان اصلی مشترک باشد که زبان‌های منشعب، قواعد دستوری و هسته‌ی لغوی خویش را از آن نیای اولی به ارث برده باشند.

از مراتب فوق استنتاج اجتناب ناپذیر بر به عمل می‌آید: چنانچه یک زبان مشابهت‌های منظمی که تابع قاعده بی باشد که از لحاظ قواعد دستوری و ذخیره‌ی اصلی لغوی داشته باشند، این خود نشان می‌دهد که با یکدیگر خویشی نسبی دارند و از سرچشمه‌ی واحدی منشعب شده‌اند. و از زبان مشترکی ریشه می‌گیرند که اهل فن اصطلاح زبان اصلی با "نیای زبان" را برای آن وضع کرده‌اند.

چون در زبان فارسی، افغانی (پشتو)، تاجیکی، آسی، بلوچی، کردی، زبان‌های اوستایی، پارسی باستان، [پامیری] و برخی زبان‌های دیگر زنده و مرده این مشابهت‌های دستوری و لغوی دیده می‌شود، باید اذعان کرد که میان آنها خویشوندی نسبی وجود دارد و از یک ریشه هستند. و بنابر این به سبب منشأ و ریشه‌ی واحد زبان‌های یادشده و وجود خویشوندی نسبی، آنها را تحت یک گروه، طبقه‌بندی کرده، گروه یا خواناده‌ی زبان‌های ایرانی می‌نامیم (ارانسکی ۱۹۲۳، ص ۲۸).

چنانچه گفته شد سرچشمه‌ی واحدی که تمام زبان‌های ایرانی از آن منشعب می‌گردند، به طور قراردادی زبان اصلی مشترک ایرانی نامیده می‌شود. این زبان اصلی ایرانی که در روزگار بسیار قدیم وجود داشته پایه و مایه‌ی وحدت تاریخی زبان‌های ایرانی به شمار می‌رود. زبان‌های ایرانی خویشاوند، در جریان تطور این زبان اصلی و مشترک پدید آمده‌اند. بنابر این تمام زبان‌های ایرانی خویشاوند، اعم از باستانی و کنونی و زبان‌های واحد خط و بدون خط و صرف نظر از شمال، کم و بیش، کماتیکه بدان‌های تکلم می‌کنند، در واقع لهجه‌های متفرع از زبان مشترک اصلی ایرانی می‌باشند که در طی تکامل طولی تاریخی، به شکل زبان‌های مستقل در آمده‌اند (همان اثر، ص ۲۹).

قراریکه گفته شد زبان‌ها و لهجه‌های مستقل گروه زبان‌های آریایی، نتیجه‌ی یک تحول درازدانیست که در دوره‌های باستان شروع، در دوره‌ی میانه ژرفتر شده و سرانجام منجر به تحول آنها به زبان‌هایی مستقل در زمانه‌ی امروز گردیده است. زبان‌های پامیری که در کوهستان‌های بدخشان، جنوب تاجیکستان و قسمتهای سینکیان چین، تکلم می‌شوند، ازین امر مستثنا نبوده‌اند؛ آنچه به خصوص طرح یک زبان پامیری آغازین را با مشکل روبرو می‌سازد، موقعیت زبان وخی

است که از یک سو ویژه گی‌های کهن راکه در دوه گروه دیگر باقی نمانده، به نمایش می‌گذارد و از سوی دیگر دارای تحولاتی مستقل است مانند حفظ انسدادی‌های بی واک در همه جا، حتایس از واک دار... اگر چنانچه محتمل است، وخی موج اولیه‌یی از ساکنان ایرانی فلات پامیر بوده باشد، این نکته به ذهن متبادری شود که آیا می‌توان مرحله‌یی مشترک را پیشنهاد کرد که اشکاشمی-زیباکی- سنگلیچی را بازیر گروه شغنی- روشنی، یزغلامی و ونجی پیوند دهد یاخیر. جایگاه خانوادگی منجی این مسئله را پیچیده می‌کند؛ زیرامونجی از لحاظ جغرافیایی خارج از پامیر است؛ اما ساکالووه مدعی است که این زبان، در مقایسه با اشکاشمی، به زیرگروه شغنی- روشنی، نزدیک تر است (اشمیت، ۱۹۳۹، ص ۶۸۸).

اما می‌توان این قدر گفت که از زبان‌های کنونی ایرانی، السنه‌ی افغانی (پشتو)، مونجانی و دیگر زبان‌های پامیری، جزو گروه فرعی جنوب شرقی می‌باشند. این زبان‌ها در اراضی قبایل سکایی و طخاری در عهد باستان (از قرن دوم ق.م.) تحت اشغال داشتند، انتشار دارند و دنباله‌ی لهجه‌های باستانی سکایی- تخاری می‌باشند (ارانسکی، ۱۹۲۳، ص ۳۳۵).

همان‌طوریکه در بحث کشف خویشاوندی زبان‌های اندواروپایی دیدیم، سهم دانشمندان اروپایی در کشف این خانواده‌گی چشمگیر بوده است. و دامنه‌ی این پژوهش‌ها آهسته آهسته فراگیر شده، پژوهشگران سرانجام به تحقیق زبان‌های محلی دست یازیدند. و از آن جمله زبان‌هایی مانند پراچی، اورمری، بلوچی و شاخه‌های زبانه‌ی پامیری، پای محققان غربی و شرقی را به محل کاربرد این زبان‌ها کشاند؛ اما ناگفته نماند که آغاز تحقیقات زبان‌ها پامیری مدیون پژوهش‌های دانشمندان غربی است.

مقایسه و خویشاوندی زبان‌های پامیری کمتر مورد تحقیق قرار گرفته؛ و از پژوهشگرانی که درین زمینه صرف مساعی کرده اند، شمارشان اندک است.

از آن جمله تحقیقات مقایسه‌ی درباره‌ی زبان منجی توسط توماشیک صورت گرفته است. وی ضمن اشاره به بعضی ویژه گی‌های زبان منجی به این نتیجه می‌رسد که منجی در بین زبان‌های اوستایی، سکایی و پشتو قرار دارد.

ی.ی. زاروبین، از جمله اولین آریایی شناسی است که زبان‌های پامیری را با در نظر داشت روش صوت شناسی، به مطالعه و تحقیق گرفت. وی از همه مهمتر به گروه زبان‌های شغنی- روشنی توجه بیشتر نمود.

کلیدچسکی، تحقیقات بعضی از زبان‌ها را در تاجکستان آغاز نمود و از آن جمله زبان‌های بیزغلامی و وخی مورد مطالعه قرار داد.

پاخالییه در دو اثرش به نام‌های "مقایسه‌ی تاریخی مورفولوژی زبان‌های پامیری و مقایسه-ی تاریخی صرف زبان‌های پامیری" این زبان‌ها را مورد مقایسه و بررسی قرار داده است. وی همچنان در اثر دیگری تحت نام زبان‌های پامیری، ضمن این که هر کدام را از نگاه صرفی، نحوی و واژه گان به پژوهش گرفته، در آخر به صورت کوتاه چندواژه‌ی این زبان‌ها را باهم مقایسه کرده است؛ اماخویشاوندی این زبان‌ها به صورت مکمل‌تر در کتاب "رهنمای زبان‌های ایرانی" اثر ربوگر اشمیت، به بحث گرفته شده است.

اهل خود این زبان‌ها کمتر فرصت پژوهش این زبان‌ها را یافته اند و شمارشان از سه الا چهار نفر تجاوز نمی‌کند. و از آن جمله در تاجکستان کرم شایف، در اثری تحت نام "کنگوری جنس در زبان‌های پامیری"، موضوعاتی دلچسپ راجع به کنگوری جنس در زبان‌های پامیری پرداخته است.

در افغانستان مرحوم شاه عبدالله بدخشی، فرهنگی را تدوین نموده که به صورت مقایسه‌ی واژه‌های پشتو، فارسی، شغنی، اشکاشمی، سنگلیچی و منچی را باهم مورد مقایسه قرار داده است. که به صورت عموم از این مقایسات می‌توان تا حدی به خویشاوندی زبان‌های مزبور اندکی پی برد.

مشترکات و برخی ویژه گی‌های زبان‌های پامیری:

یکی از مسائل قابل توجه در بحث زبان‌های ایرانی، مشترکات و هم ماندی این زبان‌هاست که این پیوند زبانی، در زبان‌های پامیری نزدیک تر از آن است که گویی این زبان‌ها در زمانه‌ی بسیار نزدیک از یک اصل واحد در دوسد یا سه سدسال قبل از هم انشعاب یافته اند؛ اما نکته‌ی جالب تر از آن حفظ ویژه گی‌های زبان‌های کهن مانند اوستا، سکایی و دیگر زبان‌های ایرانی می‌باشد که در مدت‌های مدید تاریخی بنابر عدم ارتباط گویشوران این زبان‌ها با دیگر اقوام، اصالت کهنگی خود را محفوظ داشته اند. که از این رو بگرد، پنداری که آنان محل رسوب واژه گان از یاد رفته زبان‌های ایرانی در مسیر تاریخ بوده اند.

با توجه به اینکه زبان‌های پامیری، خصوصیت زبان‌های کهن را محفوظ داشته اند، این ویژه گی باصورت کل حفظ گردیده، یا از لحاظ صدا شباهت دارد یا با تغییر واج سر دچار گردیده

ویا اینکه کاهش یافته است. نکته‌ی دیگر در خصوص زبان‌های پامیری، مشترکات با زبان‌های پشتو، اورمری، یغنایی و غیره و یا پیوند بین خود این زبان‌هاست که آنهم، افزایش، کاهش، تغییر مصوت‌ها و نکاتی ازین قبیل را شامل می‌شود.

باآنچه اشاره گردید بسیاری ازواژه گان اصیل پامیری، همان واژه‌های اوستایی و دیگر زبان‌های ایریانی می‌باشند که درینجا به برخی مشترکات واژه گانی و دستوری این زبان‌ها می‌پردازیم.

۱- مشترکات واژه گانی:

paḍa اوستایی (نقش پا)، در زبان وخی poḍ، برتنگی pōḍ و درمنجی به poi تغییر نموده است. doγdar اوستایی (دختر)، در زبان وخی δōŷd، یزغلامی doŷd و اشکاشمی dūγdo آمده است. xara اوستایی (خر)، در زبان منجی بگونه‌ی xara بدون کدام نوع تغییر به همان شکل کهن خود آمده است. و کلمه‌ی zarad اوستایی (قلب)، در زبان شغنی و روشانی zōrδ، سنگلیچی zamūd، یزغلامی zawδ و در زبان منجی بگونه‌ی zil آمده است.

davar اوستایی (دروازه)، در زبان رُشروی duvūr، برتنگی duvo، روشانی divu، شغنی divi، اشکاشمی dər و یزغلامی davw آمده است. ma ēša آریانی و maē اوستایی (میش) در زبان‌های پامیری مانند شغنی maŷ، سریقولی mewl، اشکاشمی mel و منجی miyo می‌باشد (اورمر، ۱۳۹۲، ص ۷۳).

kata اوستایی (سگ) با kod در زبان‌های سریقولی، یزغلامی، شغنی و برتنگی مطابقت دارد. همچنان mud سریقولی و mōd روشانی- برتنگی (مادر)، با māta اوستایی و ازجانبی هم در زبان وخی این کلمه با حذف واج آخر و تبدیل t به d روبرو است، یعنی mād.

zasta اوستایی (دست) در زبان شغنی به گونه‌ی δust که با وجود ابدال /z/ به /δ/، واکه‌ی /a/ از آخر حذف شده است. trūy واخی (سه) با earay آریانی معادل است. همچنان spanta (مقدس، بزرگ) اوستایی با spānd (نوعی گیاه که آنرا مقدس می‌دانند) شغنایی همسانی می‌کند.

jani اوستایی (خانم، زن)، در زبان روشانی ŷan، شغنایی ŷin، یزغلامی zanjag و در سنگلیچی janj؛ vaḍū اوستایی (خانم، زن)، دریدغا منجی walu تغییر نموده است.

dād آریانی(پدر)، درشغنی dōd ویزغلامی ded آمده؛ اما باید گفت که این کلمه فقط درشغنی ویزغلامی محفوظ مانده است. daiva آریانی(دیو)، درشغنی δēw، سریقولی δayw، روشانی δīw، ویزغلامی δiw و واخی و منجی به شکل liw تغییرنموده است. spana آریانی(آهن)، دریدغا rīspēn، شغنی و سریقولی sipen، پشتو uspana و اشکاشمی špən. و به همین ترتیب آریانی(شپش)، به sipaŸ شغنی مبدل شده و patr واخی(پسر)، با puθra آریانی تقریباً به یک تلفظ و معنا آمده است(همان اثر، ص ۶۹).

چنانچه دربخش نخست اشاره شد زبان‌های پامیری، مربوط شاخه‌ی خنتی زبان سکایی هستند. و از همین جاست که برخی از مشخصات این زبان رانیز تاکنون حفظ نموده اند.

از همین جاست که در زبان سکایی ختن، آفتاب را "أرمزد urmuzd" می‌گفتند که این شباهت را در زبان‌های کنونی بدخشانی‌ها(پامیریان)، نیز می‌بینیم؛ مثلاً اشکاشمیان آفتاب را "remduzd" و سنگلیجان "أرمزد urmuzd"، می‌نامند. طبق اخبار سیاحان خارجی بدخشانیان(پامیریان)، خود را پسران آفتاب شمرده تا بر آمدن آفتاب از خواب بر نمی‌خواستند. همین طور پامیریان که از نژاد سکاییان هستند، خویشان را خورشید زاده می‌انگاشتند. به آفتاب سوگند خوردن یکی از معمولی‌ترین عباره‌های مردم بدخشان(پامیر) است(شکورزاده، ۱۳۸۵، ص ۱۸۳).

نظیر کلمات فوق، واژه‌هایی یافته می‌توانیم که در زبان روشانی مروج اند. از آن جمله pita سکایی(پدر)، در روشانی بگونه‌ی ped آمده که در این جا /t/ به /d/، /i/ به /e/ تبدیل شده و واکه‌ی /a/ از آخر افتاده است. و کلمه‌ی puθra سکایی در زبان‌های، شغنی، سریقولی، برتنگی-رشروی و ویزغلامی بگونه‌ی puc(پسر)، آمده است. و نیز māta سکایی(مادر)، در زبان روشانی mōd، برتنگی mōd و در زبان وخی mad مادر معنی می‌دهد(ارانسکی، ۱۹۲۳، ص ۲۵).

باید گفت که کلماتی وجود دارند که در زبان‌های پامیری و پشتو شریک هستند؛ اما از جمله‌ی این زبان‌ها منجی ویدغه قرابت بیشتر با پشتو را حفظ کرده اند. که از آن جمله ابدال d اوستایی به l یکی از ویژه گی‌های زبان‌های شرقی در پشتو و منجی می‌باشد؛ یعنی:

اوستایی dasa(ده) = پشتو las = ویدغا los و نیز پشتو malā(کمر) = ویدغه mālān =
منجی mōlon. duydar اوستایی(دختر) = پشتو lur = منجی lūydo.

کلمات دیگر مشترک بین پامیری و پشتو رومی و توان این گونه برشمرد:

روشنایی ped (پدر) = پشتو pilar؛ روشنایی mōd (مادر) = پشتو mor؛ روشنایی vaz (بزماده) = منجی vaza = پشتو waz؛ روشنایی paus (سوال کردن) = پشتو puxt؛ پشتو kūm (کدام) = وخی cūm؛ منجی zil (دل) = پشتو zila؛ یدغه xolo = منجی = xula = پشتو xol (کلاه آهنی)؛ منجی γodum با اندک تغییر در زبان پشتو γanum آمده است. به همین گونه در منجی عدد بیست را wist و در پشتو wēšt؛ یزغلامی γar (کوه) = پشتو γar؛ سریقولی-شغنی sipen (آهن) = پشتو uspana؛ منجی lərá (دور) = پشتو lire.

طوری که در بالا تذکریافت، واژه‌های پامیری گاهی دارای استعمال همگون، زمانی هم با تغییر واج (در آغاز، میانه و آخر)، گاهی کاهش، در مواردی افزایش و یا اینکه تنها تغییر حرف آخر در واژه‌گان مشترک این زبان‌ها مشاهده می‌گردد؛ مثلاً واژه‌ی poc (پسر)، در اشکاشمی، شغنی-روشنایی ورشروی-برتنگی، یزغلامی و واهی؛ استعمال کلمه‌ی sifc در شغنی-سریقولی، روشنایی-برتنگی و اندک تغییر در یزغلامی بگونه‌ی safč (مهره)، استعمال واژه‌ی kāfx (بوت ساخته از چوب) در یزغلامی، شغنی، روشنایی و سریقولی؛ استعمال واژه‌ی sōf (قید-بکلی) در زبان‌های اشکاشمی، روشنایی، شغنی سنگلیچی؛ luv (فعل امر گفتن) در سریقولی و روشنایی؛ pacēn (پسران) در یزغلامی و شغنی؛ daraw (دفعاً) در شغنی یزغلامی؛ کاربرد واژه‌های niγūy (فعل امر گوش کردن) و gūl (گنگ)، در روشنایی و منجی؛ استعمال divi (دروازه)، در شغنی، divo در روشنایی، duvo در برتنگی، duvar در رُشروی، davw در یزغلامی و dβw در اشکاشمی؛ که درین واژه به استثنای اشکاشمی تنها تغییر مصوت در میانه محتمل است (اورمر، ۱۳۹۲، ص ۶۵).

به همین گونه با توجه بر مقایسه‌ی زبان‌های پامیری، به واژه‌هایی نیز سومی‌خوری که تنها در دو یا سه زبان مشترک اند. که در ذیل نمونه‌هایی را بدینگونه به بررسی می‌گیریم:

در سریقولی vurj (اسپ) = روشنایی vurj = شغنی vōrj؛ در وخی dewr (شکم) = سریقولی dewr و اشکاشمی با اندک تغییر بگونه‌ی der آمده است؛ استعمال ضمیر اشاره‌ی waf و واژه‌ی wēft (مصدر بافتن)، بصورت مشترک در زبان‌های منجی و برتنگی؛

واژه‌ی kəššin (انبوه) در شغنی و اشکاشمی؛ و rūšt (سرخ) و rušt اشکاشمی؛ Ÿēw در شغنی و γēw در اشکاشمی با تغییر حرف نخست روبرو است. و نیز واژه‌های Ÿan (زن)، čēg در روشنایی و čewg سریقولی؛ x̄banēf (چوپانان) سریقولی و x̄banuj روشنایی به یک معنا و تلفظ آمده اند.

niviš (فعل امر نوشتن)، در شغنی و روشانی و naviš در سریقولی و یزغلامی به یک معنا و تلفظ می‌باشند. uruvd (فعل ماضی ایستاد شد)، در اشکاشمی و روشانی، lap (بسیار)، در شغنی- روشانی و lip در اشکاشمی تنها در مصوت از هم فرق می‌شوند. čarvan (صفت مفعولی- چرب شده) یزغلامی در شغنی بگونه‌ی čarven آمده است، čīd (خانه) در شغنی = čud در روشانی و čēd در سریقولی؛ xūn واخی (خانه) و xon در اشکاشمی به یک معنا و تلفظ هستند. شغنی xāvvd (فعل ماضی- پایین شدن) و اشکاشمی xavd؛ kid شغنی (ماده سگ) = اشکاشمی kōd؛ mēw روشانی = maw یزغلامی؛ kūm شغنی (کام) = kūm در واخی؛ tot در یزغلامی (پدر) = tōt واخی؛ kil سنگلیچی (کردن) = اشکاشمی kel؛ winīr شغنی (آخر حیوان) = دروخی wanār، شکل کشیده را به خود گرفته است. mēθ شغنی (روز) = miθ در یزغلامی و pōθ شغنی در یزغلامی بگونه‌ی peθ آمده است؛ یزغلامی xog (خورد) = روشانی xūg؛ gūxt روشانی (گوشت) = gaxt یزغلامی؛ یزغلامی nanežg (مادران) = شغنی vūj؛ nānēr (ماضی نقلی- آورده است) = vāg یزغلامی از لحاظ معنا یکی است؛ ولی مانند دیگر فعل‌های بالا از نگاه تغییر فونیم‌های مصوت، دچار تغییر تلفظ شده است.

درینجا برخی تغییرات آوایی، افزایش و دیگرگونی‌های دیگر، که در واژه‌های مشترک پامیری در مرور زمان به وقوع پیوسته، در زیر به بطور مقایسه به بعضی آن اشاره می‌کنیم:

در شغنی zīd (کشتن) = روشانی zud = یزغلامی žan که در یزغلامی صامت /ž/ در اول تغییر خورده است. اشکاشمی pəv (بنوش)، واخی puv؛ xadūrz (آسیاب) در روشانی و xadōrg دروخی. که در این واژه در روشانی حرف آخر /j/ و در واخی حرف آخر /g/؛ در زبان واخی mad (کمر) = شغنی mīδ که /δ/ آریانی به /d/ در آخر واژه تبدیل شده است. nēz روشانی، شغنی و اشکاشمی به nic واخی مبدل شده که در این کلمه در حرف آخر /z/ و /c/ بین اشکاشمی و روشانی تفاوت وجود دارد. mēw روشانی (میش) و mel اشکاشمی تنها تفاوت در حرف آخر دارند؛ ولی miyo منجی هر چند نزدیکی تلفظی دارد؛ اما با آنهم /l/ آخر را از دست داده است. در روشانی čōd (خانه) = در یزغلامی kud که درینجا تفاوت در حرف اول؛ یعنی /č/ و /k/ دیده می‌شود. Šēw شغنی (شکار کردن) = γēw که تفاوت بین این دو واژه در حرف اول /Š/ و /γ/ است. در شغنی lūrθ = واخی lort (چاق)؛ mīx در منجی (روز) و mīθ روشانی که درینجا نیز تفاوت در صامت‌های آخری /θ/ و /t/ و /x/ و /θ/ دیده می‌شود.

واژه‌هایی که از زبانی در زبان دیگریک یا چند حرف اضافه دارند:

γiða شغنی (بچه) = یز غلامی γiðag که درینجا یک حرف دریز غلامی نسبت بر شغنی زیاد است. همچنین parx منجی (برف ریزه) در مقایسه با parxak روشانی در دو حرف تفاوت دارد. wrÿ روشانی (تار) با wurn یز غلامی بر علاوه ی تغییر /ÿ/ به /r/ حرف /n/ در آخر اضافه دارد. xidōrj شغنی (آسیاب) یک حرف نسبت بر xidōr اشکاکمی اضافه است؛ qərom (سنگلاخ) در یز غلامی با qoromb در روشانی یک حرف کم است. ویک نزدیکی جالب در کلمات cām روشانی (چشم) و čām یدغا است که تنها تفاوت در حرف های انسدادی- سایشی دیده می شود.

sōu سنگلیچی معادل Šu منجی (شاخ) است که تفاوت میان این دو واژه در /s/ و /š/ می- باشد. و نیز Šor بارتنگی- روشانی و Šūr اورشوری (خرنر)، در زبان سریقولی بدون در نظر داشت جنس بگونه ی Šer هم بر ماده و هم بر نردلالت می کند.

مطابقت برخی از واژه گان دیگر رومی توان بطور خلاصه نشان داد:

virōd شغنی (برادر) = سریقولی virud = یز غلامی vərəd = وخی virūt = اشکاشمی vrud و مونجی varōy؛ žōw شغنی (گاوماده) = سریقولی žew = یز غلامی γew = اشکاشمی γu = منجی γawa و بارتنگی ž aw.

۲- مشترکات دستوری:

اگرچه ویژه گی های فوق الذکر، و دیگر ویژه گی ها اکثر تحول های طبیعی منابع ایرانی باستان هستند، با وجود این، همگرایی چشمگیر میان این زبان ها باید یاری دوزبانگی گسترده در پامیری بوده باشد. اکثراً قریب به اتفاق سخنگویان این زبان ها، علاوه بر زبان مادری خویش، از تاجکی یا دری نیز استفاده می کنند؛ زیرا این دو زبان حکم زبان میانجی را در میان ملیت های گوناگون پامیری دارند و نیز زبان ادبیات عامه (فلکلور) و ادبیات مکتوب هستند. آشنایی با فارسی در پامیر احتمالاً به دست کم سده ی یازدهم میلادی بازمی گردد و بعید نیست که پیش از آن زبان دیگری در پامیر، زبان میانجی بوده باشد. شواهد این مدعا برخی واژه های دخیل ایرانی کهن در زبان های پامیری و نیز زبان های غیر ایرانی مجاور؛ مانند خور است. بسیاری از گویشوران به یکی دیگر از زبان های پامیر نیز تسلط دارند: نقش شغنی به عنوان زبان پر جمعیت ترین گروه، که از لحاظ جغرافیایی نیز مرکزیت دارد، درینجا مهم است.

برخی از نویسندگان برای این باوراند که زبان‌های پامیری، بخشی از یک اتحادیه‌ی زبانی پهناورتر را تشکیل می‌دهند که همه‌ی منطقه‌ی پامیر - هندوکش و حتی فراتر از آن را شامل می‌شود.

به اعتقاد گریونبرگ - استبلن کامنسکی " منطقه‌ی قومی - زبانی پامیر - هندوکش " سه ناحیه را شامل می‌شود که ویژه‌گی‌های مشترک زبانی و قومی، آنها را به یکدیگر پیوند داده است. ناحیه‌ی نخست "محدوده‌ی بدخشان شرقی" بر قلمرو زبان‌های پامیری، با احتساب منجی، منطبق است. دوناچه‌ی دیگر، "محدوده‌ی" و "محدوده‌ی دردی" به ترتیب بر قلمروهای رواج زبان‌های کافری (نورستانی) و دردی منطبق است. به عقیده‌ی ادلمان، زبان‌های پامیری کافری و دردی به اتحادیه‌ی زبانی بزرگ تری بانام "آسیای مرکزی" یا "همالیایی"، تعلق دارند که چند زبان ایرانی دیگر (پشتو، بلوچی، پراچی و اورمری)، چند زبان هندوآریایی، چینی و زبانه‌های منفرد بوروشسکی را نیز شامل می‌شود... (اشمیت، ۱۹۳۹، ص ۶۹۱).

باتاکید بر اینکه زبان‌های پامیری بخشی از زبان‌های شرقی ایرانی اند و همین است که بسیاری از خصوصیات زبان‌های دوره‌ی کهن را حفظ کرده اند که در زیر برخی آنها را برمی-شماریم:

۱. g-d-b. ایرانی، به واج‌های پیوسته‌ی v (یا w)، -δ- γ بدل می‌شوند. brahtar (برادر) < شغنی vrōd، زیبای warud، سنگلیچی v.ərud.

۲. č. ایرانی به صورت c ظاهر می‌شود (به استثنای یزغلامی و ونجی که شاید تأثیر زبان فارسی باشد): tvačur (چهار) < شغنی cavōr، روشانی cavūr سریکلی cavur، زیبای cəfūr و سنگلیچی eəfūr.

۱. اتحادیه‌ی زبانی پامیر:

همه‌ی زبان‌های پامیری و نیز وخی، با وجود تنوع خویشاوندی، ویژه‌گی‌های مشترکی دارند که کافی است تا از "اتحادیه‌ی زبانی پامیر" سخن گفت. برخی از جالب تری [مشترکات] و ویژه‌گی‌ها عبارت انداز:

۱. کاربرد دگرگونی‌های مصوتی برای نشان دادن تمای‌های ساختواژی (به خصوص جنس، زمان و لازم یا متعددی بودن، و تا اندازه‌ی هم شمار). برای مثال صورت‌های زیر را درگوش بجوی مقابله می‌کنیم: θāw (مضارع)، θud (ماضی مذکر)، θad (ماضی مونث)،

θουδζ (نقلی مذکر)، θic (نقلی مونث)، θōδζ (نقلی جمع) (سوختن)؛ θέw (مضارع)، θud (ماضی صورت کهن)، θέwd (ماضی، صورت نو)، "سوزاندن".

۲. وجود سه مادهی فعلی: مضارع، ماضی و نقلی (مثلاً وخی -al (مضارع)، -ald (ماضی)، altək (نقلی)، (ماندن).

۳. استفاده از شناسه‌های فعلی برای نشان دادن شخص و شمار در زمان‌هایی که بامادهی مضارع ساخته شده باشند؛ اما در مقابل استفاده از ادوات متحرک تطابق فعلی که به نخستین سازه‌ی اسم می‌پیوندند- در زمان‌های مادهی ماضی یا مادهی نقلی.

۴. وجود تمایز سه گانه در ضمائر اشاری (به استثنای یز غلامی که تمایز دوگانه دارد) میان نزدیک، متوسط و دور؛ مانند اشکاشمی ami (این) = [نزدیک]، adi (آن) = متوسط، awi (آن) = دور.

۵. شباهت الگوهای ترتیب کلمات، مگر در صورتی که تأثیر زبان بیگانه آشکار باشد؛ مثلاً و امگیری ساخت اضافه‌ی تاجکی در زبان وخی: kənd -i - baf (زن خوب) (همان اثر: ۶۹۰).

بر علاوه‌ی شباهت‌های بالا، نزدیکی زیاد این زبان‌ها در دیگر موارد چون: تکیه، ساخت هجا، پسایند و پیشایند، واحدهای شمار، نفی و حرف ربط، وجود دارد که در زیر به صورت خلاصه به آن اشاره می‌شود:

کلی‌ترین قاعده درباره‌ی تکیه در زبان‌های پامیری، این است که تکیه بر هجای پایانی واژه‌های چند هجایی واقع می‌شود. پایانه‌های صرفی، بسته به زبان و خود پا یانه، می‌توانند تکیه داریا بی‌تکیه باشند. برای مثال، در رشری، که نماینده‌ی زیرگروه شغنی- روشنی است، پایانه‌ی جمع if تکیه دار است؛ اما پایانه‌ی ملکی ā برای اسامی و همه‌ی پایانه‌های فعلی تکیه دار اند.

دوی دیگر اینکه ساخت هجا، در همه‌ی زبان‌های پامیری به استثنای زیرگروه شغنی- روشنی، با دو صامت و حتا سه صامت (دروخی و اشکاشمی) شروع می‌شود؛ بطور مثال دروخی با دو صامت trūy (سه) و با سه صامت strizg (نوعی گیاه) و در اشکاشمی strūk (ستاره). اما در پایان هجا، کلمه را با سه صامت در همه زبان‌های پامیری پیدا کرده می‌توانیم؛ مثلاً دروخی spundr (گاو آهن) و در شغنی [rīrδd]rarδd (می‌کند، در حال حفر کردن).

سه دیگر اینکه از جالب‌ترین ویژگی‌های زبان‌های پامیری کاربرد همزمان حروف اضافه‌ی پیشایند و پسایند است. با وجود این، برای نشان دادن مکان گرایش به کاربرد حروف

اضافه‌ی پیشاینده است؛ مثلاً در اشکاشمی ip(به، در)، tar(در، به)، ci(از)، ki(بر)، pis(برای)، far(تا) و be(بدون).

چهارم اینکه در همه زبان‌های پامیری، تعداد معدودی واحدهای شمارش موجود است که گاه دخیل از تاجکی یا [دری] هستند و غالباً در میان عدد و اسم به کار می‌روند؛ مانند وخی و روشانی nafar(برای انسان)؛ وخی dona، روشانی-رُشروی dōnā، سریکلی duno(برای اشیا)؛ وخی رُشروی، رُشروی، اشکاشمی و روشانی sar(رأس) برای جانوران؛ رُشروی bun، سریکلی bin(بن، ریشه) برای درختان؛ یرغلامی peδ(برای کفش و جراب) و درشغنی و روشانی pōδ(برای گاوشخم)؛ مثلاً درین جمله‌های وخی و یرغلامی bist sar tuŸ(bیست رأس بز) در وخی uxt bun čiray(هشت بیخ درخت زردآلو)(اشمیت، ۱۹۳۹، ج ۲، ص ۷۰۹).

پنجم اینکه طریقه‌ی متداول منفی کردن ادات نفی پیش از فعل می‌آید. شغنی، روشانی، برتنگی، رُشروی، سریکلی و اشکاشمی از ادات نفی na؛ وخی nə استفاده می‌کنند؛ ولی در اشکاشمی بر علاوه از ادات n2st هم اضافه می‌شود. علاوه باید گفت که در زبان وخی از ma نیز استفاده می‌گردد. در منجی نشانه‌ی نفی ča می‌باشد. در سریقولی اضافه بر نشانه‌ی فوق از mo کار گرفته می‌شود(پاخالینا، ۱۳۶۶، ص ۳۲).

و ششم اینکه حرف ربط همپایه‌ی "و"، در همه‌ی زبان‌های پامیری پسوندی بر پایه‌ی t- است: روشانی -at، -ata، -yat، -t، -؛ برتنگی -at، -؛ رُشروی -at، -t، -ata، -ta؛ شغنی -at-، atā؛ سریکلی -at-؛ یرغلامی -ata، -at-، -a، -ta، -t؛ اشکاشمی -it-؛ وخی -ət- . این پسوند به عنصر پایانی نخستین گروه همپایه می‌پیوندد، یعنی در همپایه کردن دو جمله به فعل جمله‌ی نخست:

وخی wuz məryov rač-am-at yaw DiŠanbi rəšt

به همین گونه نشانه‌ی اصیل بند ناهمپایه درشغنی، روشنی، برتنگی، رُشروی ca(پیش از فعل می‌آید)؛ در اشکاشمی ce(پیشایند)؛ در سریکلی ac(پیشایند یا پسایند)؛ در یرغلامی čə(پیشایند یا پسایند) و در وخی ca(پیشایند) و cay(پسایند) است. این نشانه به تنهایی، بدون هیچ نشانه‌ی دیگر برای ناهمپایگی، نوعاً در ساخت‌های موصولی، شرطی و زمانی به کار می‌رود؛ مانند ساخت زیر روشانی:

uf qalam-ēn -um tā-re ca dāčūg unde -n vid. (اشمیت، ۱۹۳۹، ج ۲: ۷۱۷).

۲. آواشناسی:

الف. صامت‌ها:

در میان زبان‌های پامیری می‌توان چهارنوع نظام صامتی را تشخیص داد.

نخستین نوع صامت‌ها که ساده‌ترین نیز هستند، درگروه شغنی-روشانی وجود دارند که تعداد این صامت‌ها به ۲۹ عدد می‌رسد. نوع دوم صامت‌های مربوط اشکاشمی-زیباکی-سنگلیچی است. نوع سوم صامت‌ها مربوط زبان واخی و نوع چهارم مربوط زبان یزغلامی می‌باشند. که درزیربه صورت کوتاه برخی ویژه‌گی‌ها و تفاوت‌های صامتی درین زبان‌ها را مورد بررسی گرفته؛ اما دراول نظام الفبایی صامت‌های شغنی-روشانی را که دردیگرزبان‌های پامیری به تقریب کاربرد دارند، را نشان می‌دهیم:

p	b			t	d				
	m			n		k	g	q	
f	v	θ	δ	s	z	š	ž	x	Ÿ x γ
		c	ʒ	č	ǰ				
w				l			y		
				r					

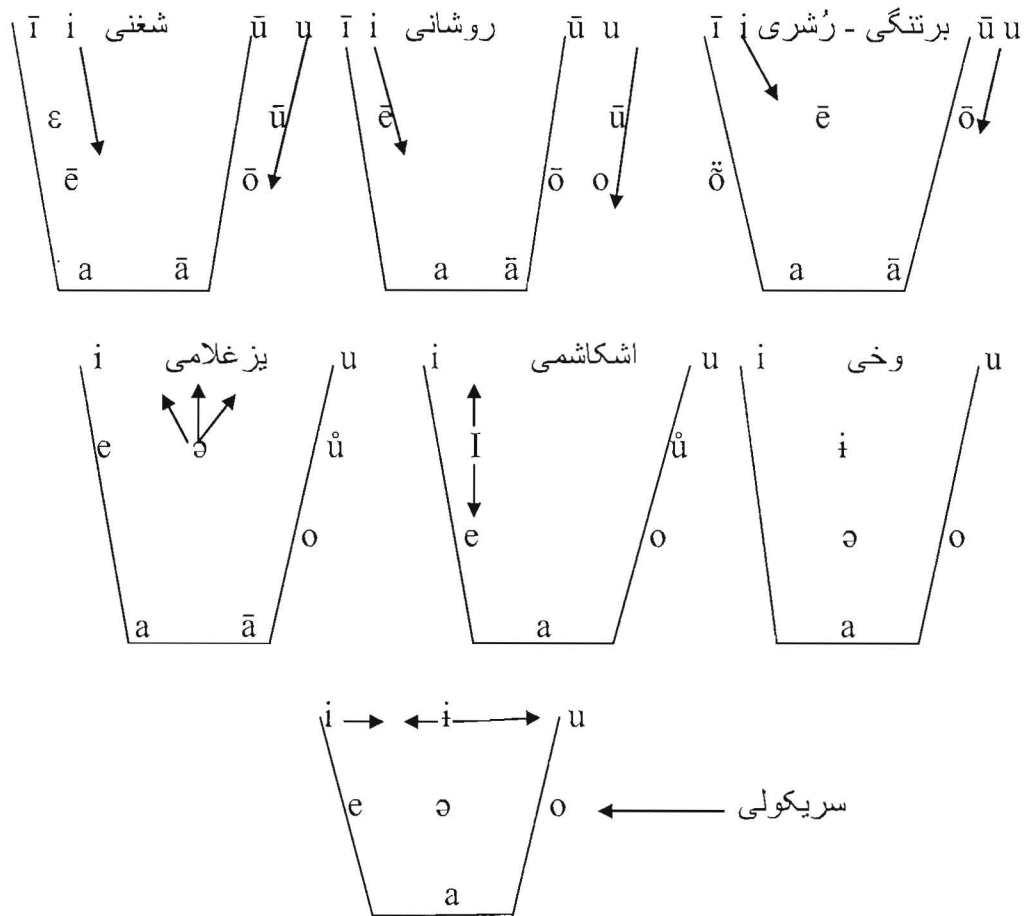
نظام صامت‌های وخی مانند نوع اول است؛ اما به اضافه‌ی انسدادی‌ها، سایشی‌ها و انسدادی-سایشی‌های برگشته که پاخالینا آنها را ریتروفلکسی نامیده است، دروخی نسبت برگروه شغنی-روشانی اضافه می‌باشند. انسدادی‌های برگشته‌ی «ځ، ځ، ځ، ځ، ځ، ځ، ځ، ځ، ځ، ځ» و ځ و ځ دروخی و منجی یکسان هستند. اما درمنجی ځ و ځ اضافه اند. باید گفت که درهنگام تلفظ این صامت‌ها نوک زبان به قسمت سخت کام برخورد می‌کند. دراشکاشمی نیزاین صامت‌ها را می‌توان یافت؛ مانند ځ، ځ، ځ، ځ، ځ و ځ؛ ولی حرف (h) که درگروه شغنی روشانی وجود ندارد برخلاف دریزغلامی، وخی، اشکاشمی و منجی موجود است. آنچه یزغلامی را ازدیگرزبان‌های پامیری متمایز می-

سازد، وجود مجموعه‌ی گسترده‌ی بی ازصامت‌های لپی شده و نیز یک جفت انسدادی‌های کامی k و گ است.

پس بادر نظر داشت نکات بالا، می‌توان گفت که ۲۹ صامت در زبان شغنی- روشانی، ۳۸ صامت در منجی، ۳۲ صامت در زبان اشکاشمی- زیباکی- سنگلیچی، ۳۳ صامت در وخی و ۳۲ صامت در زبان یزغلامی، می‌باشند.

ب. واول‌ها:

واول‌های زبان‌های پامیری در نمودارهای زیرین نشان داده شده اند:



از نمودارهای بالا چنین برداشت می‌شود که ۹ مصوت در رُشروی، ۹ واول در بررتنگی، ۱۰ واول در روشانی، ۱۰ واول در شغنی، ۶ واول در وخی (هرچند پاخالینا برنظام مصوتی دوازده گانه، در وخی قابل است)، ۷ واول در اشکاشمی، ۸ واول در یزغلامی و ۷ واول در زبان سریکولی موجود است.

ناگفته نباید گذاشت که ت. ن. پاخالینا، بدون مشخص کردن گویش درمنجی این مصوت-ها را پیشنهاد کرده است: а е і о ŭ ù (همان اثر، ص ۶۷۵).

در زبانهای زیرگروه شغنی-روشانی، مصوت‌های بلند بسیار پدیدارند؛ اما مصوت‌های کوتاه، به خصوص i و u در شغنی روشانی، برتنگی، ورشروی، و i و ɨ در سریکولی، گرایش به بروز واجگونه دارند. این گرایش در جدول یک با پیکان نمایانده شده است. برای نمونه در ورشروی مصوت /i/ در تک‌هجایی‌ها به شکل [i] در هجاهای بی‌تکیه‌ی آغازی به شکل باز شده‌ی [e] و در جایگاه پایانی به صورت بازتر [ɛ] تجلی‌آوایی می‌یابد؛ مثلاً [beδān] و [biδān (زین)] و در سریکولی دگرگونی مصوت‌های i به ɨ؛ مانند: Țibun به شکل Țibun (چوپان).

۳. ساخت واژه‌ها و نحو:

الف) اسم:

اسم در همه‌ی زبان‌های پامیری، صرف می‌شود. با وجود این هنگامی که اسم در ترکیب با عدد بیش از یک بیاید، صرف نمی‌شود.

برای ساخت جمع در شغنی، روشانی، برتنگی و خوفی، پسوند جمع en؛ در لهجه‌ی سریکولی دویسوند برای جمع نشان داده می‌شود؛ مانند xeyl برای حالت مستقیم و ef برای حالت غیر مستقیم؛ رُشروی if (پاخالینا، ۱۳۶۶: ۱۲)؛ وخی برای حالت مستقیم išt برای حالت غیر مستقیم؛ av؛ در اشکاشمی o-؛ یزغلامی aθ؛ درمنجی برای صورت غیر فاعلی مفرد ān-؛ یدغه en-؛ درمنجی فاعلی جمع i؛ یدغه e- و صورت جمع غیر فاعلی درمنجی āf- و یدغه af می‌باشد.

درمنجی و یدغه نشانه‌ی ظاهری برای اسم وجود دارد که اسم‌های مختوم به صامت یا در درمنجی o مذکر در یدغه a مذکر اند. و منعکس آن اسامی مختوم به مصوت با a- درمنجی مونث، در یدغه مختوم به o- مونث می‌باشند... یکی از ویژگی‌های جالب منجی اینکه در حالت ندایی برای اسامی دخیل مختوم به á ساخت جمع áyi وجود دارد؛ مانند: fātima = fātimáyi (اشمیت، ۱۹۳۹، ج ۲: ۶۷۷).

در زبان‌های پامیری به استثنای سریکولی و وخی، پسوندهای جمع خویشاوندی وجود دارند؛ مثلاً در گروه شغنی-روشانی: روشانی-خوفی [ōrj, ērj, ērj]، بارتنگی [ārj]؛ روشانی، خوفی، بارتنگی gōn و yōn و شغنی yūn, gūn و [ōrj]. مثلاً در روشانی و خوفی [pedērj]

zinawōrj؛ بارتنگی pedārj؛ روشانی خوفی rafīqyōn و xōlagōn؛ شغنی amcōyagūn و
 dār و ōrj (بانداک تغییردریز غلامی بگونه‌ی dar؛ مانند v-eradar برادران) دربین
 این زبان‌های شریک می‌باشند؛ مانند virōdār درشغنی (برادران) و viradār درروشانی؛ این
 اصطلاحات دردیگرزبان‌های پامیری چون اشکاشمی نیز وجود دارد؛ مانند: اسم‌های مختوم به
 صامت ŋn و اسم‌های مختوم به مصوت bŋn می‌گیرند؛ مانند bībīgŋn (مادران) (باخالینا،
 ۱۳۶۶، ص ۱۲).

درزبان وخی درپایان برخی ازواژه‌های دخیل تاجیکی که پسوند جمع دارد، پسوند جمع
 اصیل وخی نیزافزوده می‌شود؛ amro-gon-iš (همراهان). به استثنای رُشری درشغنی،
 روشانی وبرتنگی، افزایش پسوند جمع اغلب بادگرگونی دچار است؛ مانند: kud (اسم مفرد- سگ)
 که جمع آن kadēn (سگها) می‌شود؛ ولی دررُشری kudif=kud است.

یک تعداد ازاسامی درزیرگروه شغنی- روشنی؛ برپایه‌ی معنای ذاتی و طبیعی استوار
 اند؛ مانند: yāc (دختر) و yaḍa (پسر، بچه). همچنان جنس یک تعداد اسم‌ها درگروه شغنی-
 روشنی درتغییرمصوت قابل شناخت است؛ مانند: nibōs شغنی (نواسه‌ی پسری) و nibes (نواسه-
 ی دختری) یا čux روشانی- برتنگی (خروس) و čax (ماکیان).

تنها جنسی که برپایه‌ی طبیعی و طبقات معنایی استوار باشد؛ درزبان یزغلامی پیداکرده
 می‌توانیم. که درین زبان بدون درنظرداشت جنس اصلی، اشیای بی جان و افراد مذکر، دارای
 جنس مذکروطبقه و افراد مونث، دارای جنس مونث می‌باشند.

درزبان‌های پامیری، اسامی، برخلاف واژه‌هایی چون ضمایروکلمات اشاره، بسیاربه
 ندرت دارای تمایزحالت هستند. تمایزنوعاً ایرانی میان حالت‌های مطلق و غیرفاعلی درشغنی،
 روشانی، برتنگی، رُشروی، یزغلامی و اشکاشمی وجود ندارد. درسریکولی این تمایزدرنشانه-
 های جمع -iš (مطلق) و -əv- (غیرفاعلی) دیده می‌شود. هنگامی که عنصری یه پایان ماده‌ی
 اسمی می‌پیوندد، که نوعاً عنصرپایانی گروه اسمی است، مشکل می‌توان گفت که آیا آن عنصرپا
 یانه‌ی حالت آن اسم است یا حرف اضافه‌ی پسایند برای کل گروه اسمی (اشمیت، ۱۹۳۹،
 ج ۲، ص ۷۰۰).

ب) صفت:

در زبان‌های پامیری، (به استثنای زبان یدغه و منجی که دریدغه فقط درشمارمفرد ماده‌های
 مختوم به صامت، میان مذکرومونث تمایز قابل می‌شود؛ اما درمنجی درشمارمفرد ماده‌های مختوم

به صامت و در صفت مفعولی نوع دوم، و در شمارمفرد و جمع صفت مفعولی نوع اول، استفاده می‌کند.) صفت بدون کدام علامه‌ی ظاهری می‌باشد و تنها از نظر معنای لغوی خود قابل شناخت می‌باشد.

پسوندهای صفات مقایسی، در شغنی، روشانی و برتنگی di- و اورشوروی dōr می‌باشد؛ مانند شغنی δar (دور) δar-di (دورتر)؛ رشروی δardōr (دورتر)؛ ولی [صفت عالی از افزودن akī در آخر بدست می‌آید؛ مانند δarakī (دورترین)]؛ در سریکولی پسوند dēr صفت مقایسی برتر را می‌سازد؛ مثل: δarkēr (دورتر) و صفت عالی توسط ēw به دست می‌آید؛ مانند: čarj (خوب) čarjēw (خوب‌ترین). در یزغلامی صفت مقایسی با اندک تغییر با پسوند dur ساخته می‌شود؛ مثل vōzdur (درازتر)؛ اما در وحی صفت مقایسی از پسوند tār ساخته می‌شود؛ مانند gōx za tūy jal tār (توعروسی ات را زود سرشته کن). و نیز صفت عالی از تکرار صفت و یا علاوه کردن γafč پیش از صفت ساخته می‌شود؛ مانند: تکرار lup lup (بزرگ بزرگ) و علاوه کردن γafč؛ مانند: γafč baf (بسیار خوب). و به همین‌گونه در اشکاشمی، صفت مقایسی از پسوند cɔ بدست می‌آید؛ مانند جمله‌ی زیر: am diraxt cɔ wan razūk citar (این درخت نسبت به آن دیگر ضخیم تر است؛ ولی صفت عالی مانند وحی از تکرار صفت بدست می‌آید؛ مثلاً šak (خراب خراب) (پاخالینا، ۱۳۶۶، ص ۱۳۰).

در زبان‌های وحی، اشکاشمی، یزغلامی، شغنی، روشانی و برتنگی- رُشروی، پسوند in- صفت‌هایی را می‌سازد، مواد یکه شی از آن ساخته شده است، را نشان می‌دهد؛ مانند شغنی sipinin (آهنی)؛ وحی šurgin (چوبی)؛ اشکاشمی namakin (نکلی)؛ یزغلامی xaxin (نخودی یاساخته شده از جنس نخود) و روشانی- برتنگی و ارشروی ānin (آهنی یاساخته شده از آهن).

قرار گرفتن موصوف قبل از صفت در زبان‌های پامیری معمول نیست (به جز از منجی که صفت همیشه قبل از موصوف می‌آید)؛ اما در موارد یکه تاثیر زبان دری و یا تاجیکی باشد، این دگرگونی رخ می‌دهد؛ مانند وحی patr xōr (پسر حقیر شده) که patr موصوف و xōr صفت است. یادریزغلامی که در اینصورت با نشانه‌ی افزایش می‌آید؛ مثلاً caldūr-i-væred (برادر کوچک).

و گاهی هم صفاتی پیدا کرده می‌توانیم که تنها در تغییر و اول جنس آن قابل تشخیص می‌باشد؛ مانند گروه شغنی- روشانی (به استثنای سریکولی) در کلمه‌ی rūšt (سرخ - مذکر) در شغنی و rōšt (مونث)؛ kut (کوتاه- مذکر) و kat (مونث) در روشانی (همان اثر، ص ۱۷).

ج) ضمیر:

چنانکه می‌توان دید در همه‌ی زبان‌ها این بدون استثنا ضمیر اول شخص مفرد دارای حالت مطلق و غیر فاعلی است. این نکته در ضمیر دوم شخص مفرد نیز، به استثنای شغنی، صادق است؛ اما تنها اشکاشمی و وخی در صیغه‌های جمع نیز دارای حالت‌های مطلق و غیر فاعلی هستند (درواقع در وخی اول شخص جمع تنها یک حالت دارد). به علاوه، اشکاشمی، وخی و یزغلامی، با درجات متفاو، صیغه‌های جداگانه برای ضمایر ملکی دارند. در غیر این صورت، این کارکرد باحالت غیر فاعلی یا حالت کلی نمایانده می‌شود.

همه‌ی زبان‌های [پامیری] برای سوم شخص از صورت‌هایی مشابه یا مرتبط با ضمایر اشاره، استفاده می‌کنند.

اشکاشمی برای اول شخص و دوم شخص، دارای سه حالت مطلق، غیر فاعلی و ملکی است. در یزغلامی تمایزی صوری میان ضمایر و کلمات اشاره در نقش ضمیری پدید آمده است؛ اما در دیگر زبان‌ها، هر صورتی می‌تواند به معنای "او" یا "این" و "آن" به کار رود (اشمیت، ۱۹۳۹ ج ۲، ص ۷۰۳). قابل ذکر است که در گروه زبان‌های شغنی-روشانی از ضمیر مشترک $xuba\theta$ استفاده می‌شود.

د) قید:

باید گفت که واژه‌های قید نما، در زبان‌های پامیری بسیار کم می‌باشند و عده‌ی هم دخیل از زبان فارسی درین زبان‌ها می‌باشند؛ مانند یزغلامی ug (فعالاً)، bu (بعداً)، vez (اساساً)، $k\ddot{o}re$ (کجا)؛ در وخی $\gamma af\check{c}$ (بسیار)، $w\ddot{o}z$ (از نو، باز هم) و $n\ddot{i}v$ (فعالاً)؛ روشانی- بر تنگی $m\ddot{a}nd$ (فعالاً)، $araw$ (اشاره به موقعیت مکان پایین)، pas (از پشت)؛ شغنی $taram$ (اشاره به موقعیت مکان دور)، $pad\ddot{u}d$ (اشاره به موقعیت و مکان نزدیک و بالا) و $\check{s}i\check{c}$ (فعالاً)؛ اشکاشمی $kadi$ (چه وقت)، $b\ddot{a}d$ (دخیل)، oli (حالا)، $inga$ (آن وقت) و ner (امروز)؛ و منجی $woso$ (حالا)، sak (اشاره به موقعیت بالایی)، pa (اشاره به ابزار) (پاخالینه، ۱۳۶۶، ص ۱۵۳).

ه) ساخت ملکی:

زبان‌های پامیری دارای سه نوع ساخت ملکی می‌باشند (هر چند همه‌ی زبان‌ها لزوماً از هر سه

ساخت استفاده نمی‌کنند). در نوع اول که ساخت اصیل است، مضاف الیه که اسم یا ضمیر است، پیش از مضاف می‌آید. در یزغلامی حرف اضافه‌ی *-i* یا یانه‌ی ملکی است؛ مانند: *ded -i -kud* (خانه‌ی پدر) که مانند دیگر زبان‌های پامیری، اول مضاف و بعد مضاف الیه آمده است. در گروه شغنی- روشانی هم وضع بر همین منوال است که اول مضاف و بعد مضاف الیه؛ مانند: *čaynak dasta* (دسته‌ی چای‌نک)؛ وخی *vritin -əv-xun* (خانه‌ی برادران)؛ در اشکاشمی حرف اضافه‌ی پسایند *-oy* به مضاف الیه افزوده می‌شود: *-noy -avzuk* (دل دختر) و در منجی *aškūr sahōb* (صاحب شتر) که درین زبان ساخت اضافه مانند فارسی است.

در ساخت نوع دوم، که مختص زیرگروه شغنی- روشانی و وخی است، یک نشانه‌ی جایگاهی (شغنی، روشانی، برتنگی و رشروی *-yā*؛ سربیکولی *-yan*؛ وخی *-an*) به مضاف الیه پیشایند افزوده می‌شود، و پیش از مضاف نیز یک ضمیر اشاره در حالت غیر فاعلی می‌آید که با مضاف الیه از لحاظ شمار و جنس مطابقت دارد؛ مثلاً در روشانی *-day mōdā- um* (شیرمادراو)؛ وخی *draxt- ən yaw rəspaŸ iš* (گل درخت) (اشمیت، ۱۹۳۹، ج ۲، ص ۷۰۷).

و) عدد:

به طور کلی، اعداد اصیل از یک تا ده باقی مانده اند و کاربرد عام دارند. با وجود این اشکاشمی برای عدد ده از ده استفاده می‌کند. و در زیرگروه شغنی- روشانی، یزغلامی و وخی، در بافت‌های مخصوص (مانند ساعت) می‌توان از اعداد تاجیکی استفاده کرد. بر علاوه در اشکاشمی از ده به بالانظام بیستی وجود دارد؛ مثلاً *dI dūst* (بیست) و در سربیکولی، شغنی، روشانی و وخی نظام ده بی وجود دارد؛ مانند: وخی *δas būy* (دوازده)؛ روشانی *δus -at-yīw* (بازده). در سربیکولی اعداد "بیست"، "سی"، "چهل"؛ "پنجا" و "صد" به زبان تاجیکی [فارسی دری]، برای "شست"، "هفتاد" و "هشتاد" از اعداد اویغوری استفاده می‌کند.

اعداد ترتیبی اصیل با پسوند ساخته می‌شوند: شغنی- روشانی *-um*، رشروی *-ēm*، یزغلامی *-am*، وخی *-ing* سربیکولی *-inči*؛ مثلاً در وخی *buning* (دوم، دومین). با وجود این در همه‌ی موارد صورت‌های دخیل تاجیکی، یادمورد سربیکولی صورت‌های دخیل اویغوری رایج است.

اعداد توزیعی در همه‌ی زبان‌های پامیری، با پسوند *-i* (برتنگی *-ī*) ساخته می‌شوند. *buyi* (دو دو). می‌توان برای تاکید، آنها تکرار کرد؛ مانند: برتنگی *δaw δwa* (همان اثر).
برای وضاحت بیشتر موضوع اعداد زبانهای پامیری را در جدول ذیل می‌نشان می‌دهیم:

ترجمه	سریکولی	روشائی	شغنی	منجی	یزغلامی	اشکاشمی	وخی
یک	<i>yiw</i>	<i>yiw</i>	<i>iw</i>	<i>yū</i>	<i>wūg/wū</i>	<i>ug</i>	<i>Iw</i>
دو	<i>δew</i>	<i>δaw</i>	<i>δūun</i>	<i>wā</i>	<i>δow</i>	<i>dIw</i>	<i>būy</i>
سه	<i>aroy</i>	<i>arāy</i>	<i>aray</i>	<i>xīray</i>	<i>cūy</i>	<i>rūy</i>	<i>trūy</i>
چهار	<i>cavur</i>	<i>cvūr</i>	<i>cavōr</i>	<i>čifūr</i>	<i>čer</i>	<i>čIfūr</i>	<i>cabir</i>
پنج	<i>pīnʒ</i>	<i>pīnʒ</i>	<i>pīnʒ</i>	<i>pānčiš</i>	<i>penj</i>	<i>pūnz</i>	<i>pānʒ</i>
شش	<i>xel</i>	<i>xūw</i>	<i>xōy</i>	<i>ōxša</i>	<i>xow</i>	<i>xūl</i>	<i>šaδ</i>
هفت	<i>idv</i>	<i>wūvd</i>	<i>ūvd</i>	<i>ōvda</i>	<i>uvd</i>	<i>avd</i>	<i>ib</i>
هشت	<i>wxt</i>	<i>waxt</i>	<i>waxt</i>	<i>ōškya</i>	<i>uxt</i>	<i>ot</i>	<i>at</i>
نه	<i>new</i>	<i>nāw</i>	<i>nōw</i>	<i>nāw</i>	<i>now</i>	<i>naw</i>	<i>nāw</i>
ده	<i>δes</i>	<i>δos</i>	<i>δīs</i>	<i>da</i>	<i>δūs</i>	<i>da</i>	<i>δas</i>

۲) افعال:

همه‌ی صیغه‌های فعلی پامیری بر پایه‌ی سه ماده‌ی است: مضارع، ماضی و ماضی نقلی. در افعال باقاعده، ماده‌ی ماضی با افزودن پسوند *-t* و *-d* (در اشکاشمی *-Id* و *-d*) به ماده‌ی مضارع به دست می‌آید. انتخاب *-t* و *-d* از لحاظ آوایی، بستگی به واکنش بودن یا نبودن آوای پایانی ماده‌ی مضارع دارد، هر چند تفاوت‌هایی در زبان‌های مختلف مشاهده می‌شود. برای مثال، آوای خیشومی در زیرگروه شغنی- روشنی و یزغلامی *-t* می‌گیرند. در اشکاشمی *-Id* عموماً پس از آوای نارسا و *-d* پس از آوای رسا می‌آید؛ با وجود این، برخی از افعال مختوم به صامت-های بی‌واک *-t* می‌گیرند. ماده‌ی نقلی از ماده‌ی ماضی با افزودن پسوند *-ag* در یزغلامی و *-uk* یا *ūk* در اشکاشمی به دست می‌آید. در وخی ماده‌ی نقلی با افزودن پسوند *-atk* به ماده‌ی مضارع ساخته می‌شود (اشمیت، ۱۹۳۹، ج ۲، ص ۷۰۹).

در گروه شغنی روشنی علامه‌ی ماضی از حال *-d* است. و در ماضی نقلی *-t*، *-d* و *-g* به *-j* و *-č* تبدیل می‌شوند؛ مانند: *sāw* (حال- مضارع) *sut* (مذکر) و *sat* (مونث) *suj* یا *saj* (مونث) برو رفت (ماضی مذکر) مومونث نقلی

اشکال فعل در زبان شغنی وجود دارد که دلالت بر چند معنا می‌کند؛ مثلاً vārum (می‌آورم، خواهم آورد، باید بیاورم) و یا در روشانی azum sut (رفتم، می‌رفتم).

یک اسم فعلی در شغنی- روشانی، به استثنای سریکولی وجود دارد؛ مثال: روشانی xayiz (خواندن)؛ شغنی texiz (تراش کردن). و همچنین در سریکولی و شغنی صفت اسمی نیز موجود است؛ مانند: سریکولی wazandačuz (فهمیده) و شغنی wizēncōz (فهمیده). موجودیت صف فعلی در زبان وخی و اشکاشمی هم چیز است درخور توجه و آن اینکه درین زبان‌ها برخلاف گروه اول، دو صفت فعلی موجود است؛ یعنی حال و ماضی. و نیز باید گفت که در زبان وخی ساختار ماضی افعال به دو نوع است: باقاعده و بی قاعده که تفاوت بین زمان حال و ماضی -t و -d است که در ماضی نقلی به کمک -k- بعد از صدای با آوا، -g- بدست می‌آید؛ مانند: dišt = did (دانستن) و یا di Ǟ = did (دیدن) و یا rəmat = rəməy = rəmətk (امر کردن) و یا rəng = rən = rəd (گریختن) (پاخالینا، ۱۳۶۶، ص ۱۰۳).

در گروه زبان‌های شغنی روشانی، در افعال بی قاعده که دگرگونی در ماده‌ی ماضی و مضارع آن دیده می‌شود، یا اینکه گروه صامت پایانی آن تغییر نمی‌خورد؛ مانند:

مضارع	ماضی	نقلی
xāfc	xāvd	xāvz (پایین آمدن)

به علاوه در همه‌ی زبان‌های پامیری در گروه زیر شغنی- روشانی، به استثنای سریکولی، برخی از افعال بی قاعده‌ی لازم می‌توانند با دگرگونی مصوتی بر تمایزهای جنس شمار در ماده‌ی ماضی، و با دگرگونی مصوتی به همراه دگرگونی صامتی بر همان تمایزها در ماده‌ی نقلی دلالت کنند؛ طور نمونه در مثال زیر:

مضارع	ماضی	ماضی نقلی
Sāw (مونث، مذکر)	sut (مذکر مفرد) sat (مونث مفرد)	sat suj (مذکر مفرد)
saj (مونث مفرد) و saj (جمع آن که برای هر دو استعمال می‌شود).		

۱. زمان حال:

زمان حال در همه‌ی در زبان‌های پامیری، از افزودن شناسه‌های زمان حال به ماده‌ی مضارع به

دست می‌آید. درین زمان حال تفاوت بین صیغگان لازم و متعددی وجود ندارد. فعل درای حالت مطلق و مفعول درحالت غیرفاعلی می باشد.

کارکرد زمان حال همه‌ی وقایع و حالات غیرگذشته را دربردارد. و بنابراین می‌تواند بر زمان آینده نیز دلالت کند. با وجود این، برای نشان دادن ارتباط یک حالت یا عمل با زمان صحبت (که گه گاه وقایع و حالات آینده را نیز شامل می‌شود)، ادواتی وجود دارند که نوعاً به نخستین عنصر اصلی جمله می‌پیوندند (شغنی، روشانی tā-؛ رشروی ti-؛ یزغلامی da-)، یا نسبتاً آزاد اند و می‌توانند به هر عنصر اصلی وحتا خود فعل، در صورتی که در آغاز جمله نیامده باشد، پیوندند (اشکاشمی Iš- وخی ōš-)

۲- زمان گذشته:

زمان گذشته برخلاف زمان حال دارای ادات متحرک تطابق فعلی است که تمایل پیوستن به نخستین سازه‌ی اسم را دارند. اگر تطابق توسط فعل نشان داده شد، شمار همزمان با گروه اسمی که نقش فاعل جمله را داراست، فعل و ادات تطابق را نشان می‌دهد. درحالی که شخص توسط ادات تطابق نشان داده می‌شود؛ مانند این جمله در روشانی:

dāḍ xawrič - ēn - an- pa xaray sat. -ēn (این بچه‌ها به خارج رفتند). درین جمله *-ēn*.

پسوند جمع اسم و *-an* ادات تطابق فعلی است. درین جا باید افزود که تطابق جنس در ماده‌ی فعلی و تطابق شخص و شمار در ادات شخص می‌شود؛ در مثالی زیر از روشانی:

مذکر مفرد *az -um p a xaray sut{sut}*

مونث مفرد *{sat}* ماضی). یا بگونه‌ی دیگر نیز می‌توان این جمله را گفت:

مذکر مفرد *pa xaray-um sut{sut}*

مونث مفرد *{sat}* ماضی).

... بناءً می‌توان گفت که زبان روشانی دارای نظام حالت نمایی (دو غیر فاعلی) است که در آن فاعل و مفعول جمله‌های متعدی (در زمان گذشته) درحالت غیر فاعلی هستند، و فاعل افعال لازم درحالت مطلق است (اشمیت، ۱۹۳۹، ج ۲، ص ۷۱۳).

۳- زمان نقلی:

زمان ماضی نقلی از صورت به جا مانده‌ی ماضی به دست می‌آید. ادات تطابق والگوه‌ای لازم و متعدی تغییر نمی‌کنند؛ مانند روشانی: *mu dum kiōb xēyč* (من این کتاب را خوانده‌ام). معنی اصلی و اخباری زمان نقلی برابندی است (یعنی نتیجه‌ی عملی که در گذشته رخ داده، در زمان حال مشهود است)؛ اما این زمان می‌تواند مفاهیم وجهی رانیز بنمایاند؛ مثلاً گوینده، غالباً با تعجب، به این نتیجه می‌رسد که واقعه‌ی رخ داده است... و زمانی هم با آهنگی خاص برای بیان خواست و آرزو به کار می‌رود؛ مثلاً: روشانی *may zōw zūxč* (امیدوارم گاو او را باید می‌گرفتید!) [که درینجا تاکید بر کلمه‌ی *zōw* است؛ ولی در صورت تاکید بر کلمه‌ی *may* وجه اخباری رانشان می‌دهد].

۴- زمان ماضی بعید:

معنی اصلی این زمان، بیان عملی است که در گذشته پیش از عملی دیگر، انجام شده باشد. یاتنها بر عملی دلالت می‌کند که در گذشته‌ی دور اتفاق افتاده باشد. ماضی بعید در روشانی، شغنی، سربیکولی و وخی، به صورت ترکیبی ساخته می‌شود. در روشانی، بر تنگی و گویش شهده [شاخدره] شغنی، *it*- به ماده‌ی نقلی افزوده می‌شود؛ اما در دیگر گویش‌های شغنی *at*- استفاده می‌شود. در وخی پسوند *atiw*- یا *atu*- به ماده‌ی مضارع افعال باقاعده، متصل می‌شود؛ اما در بر تنگی، رشروی، یزغلامی و اشکاشمی، ماضی به صورت تحلیلی از ترکیب ماده‌ی نقلی فعل اصلی و گذشته‌ی فعل "بودن" به دست می‌آید؛ مانند مثال زیرین از بر تنگی:

uf- af xūj vud wal- an toyj vad

بود (مونث) راه افتادن (نقلی) جمع- سپس بود (گذشته) خورده (نقلی) جمع - آنها (غیر فاعلی) (همان اثر، ص ۷۱۴).

نتیجه گیری

از پژهشی که در زبان های پامیری به فرجام رساندیم، به این نتیجه می‌رسیم که :

یکی از مسایلی که تمام کتله‌ی اندو- اروپایی و تمام کتله‌ی آریایی بدان دلچسپی خاصی دارند، خانه‌ی مشترک وزیستگاه نخستین آریایی‌ها است که برای دریافت زادگاه اولیه‌ی این طوایف، برگشت به تاریخ ایران و بیج که همان اوستا است، امری الزامی و حتمی است.

بدخشان که قطعه زمینی از آریاناویجه است به اساس گزارش اوستا، تشانه‌هایی چون کومه‌های هراتیتی(البرز)، پشتخوارگر(بدخشان)، اوپایر سننا(بلند ترازیرواز عقاب)، نام جاهایی چون varena(بهارک یا varanshahr)، پسوند نسبتی "بیج" معادل "ویج" آریایی در زبان شغالی، سرزیر شدن آب‌های خروشان وانگو هی دایئا(دریای آمو) از کوه‌های سربه فلک هندوکش و پته‌ی هوما، همه موقعیت آریانا ویجه را در شمال شرق افغانستان(پامیر بدخشان)، ثابت می‌کنند.

قبایل و اقوام هفتگانه‌ی سیتی، تخاری، کوشانی، هیانی و هفتالی نام‌های مختلف شاهان هیانی بوده که همه‌ی آنان مربوط قبیله‌ی هیاتورسکایی می‌گردند. گرمید یا گرومیانس که سرده‌ی کوشانی‌ها و هفتالی است، یکی از شاهان هیانی پامیر نیز می‌باشد که پامیریان از نسل بلا انقطاع سکایی یا هفتالی به حساب می‌آیند، و تاکنون عرق و نژاد و زبان اجدادشان را حفظ نموده‌اند؛ ولی در دوره‌ها بسیار نزدیک، این اقوام از طرف پژوهشگران روسی، بنام "تاجیکان کوهی" تلقی شده‌اند که این خلط در میان نویسنده‌گان داخلی و خارجی دیگر نیز بدون شناخت تباری اقوام پامیری، افعال و شایع گردیده است.

زبان‌های پامیری، یکی از شاخه‌های گروه شرقی زبان‌های آریایی، مربوط دوره‌ی سوم خانوادگی آریایی می‌باشند که در گذشته‌های بسیار دور(در دوره‌ی باستان)، مربوط زبانی واحد بوده‌اند که آهسته آهسته صورت مستقل را به خود گرفته‌اند و این اصل را می‌توان سکایی ختلی گفت.

شوق مطالعه‌ی زبان‌های آریایی، از قرن شانزدهم در میان دانشمندان اروپا نضج گرفت. و در اثر همین پژوهش‌های دانشمندان خارجی بود که زبان "اندو- اروپای مادر)، پس از کشف خوشپوشوندی میان زبان‌های سانسکرت، یونانی، لاتین و فارسی باستان، به میان آمد. و پژوهش‌های مکرر بین هندی و اوستایی، خانواده‌ی زبان‌های "اندو- آریایی" را به میان هستی درآورد.

وآخر الامر لهجه‌های مختلف زبان‌های آریانی، پای دانشمندان خارجی را به محل کاربرد این زبان‌های کشانید و خویشاوندی زبان‌هایی چون سکایی، پشتو و پامیری، به السنه‌ی آریانی مکشوف گردید.

از دانشمندانی که در عرصه‌ی زبان‌های پامیری صرف مساعی کرده اند، از پژوهشگرانی مانند: کارل زالیمن، ی. ی. زاروبین، توماشیک چکی، ساکولووه و پاخالینا (دانشمندان خارجی)، و شاه عبدالله بدخشی در افغانستان و از هل خود این زبان‌ها کسانی چون دادیخدایف، کرمشایف، فیض‌اف (در تاجکستان) و سرمحقق خیرمحمد حیدری در افغانستان، می‌توان نام برد.

زبان‌های پامیری در شمال شرق افغانستان، جنوب تاجکستان و غرب چین کاربرد دارند که تا کنون دارای رسم الخط نمی‌باشند. وگوشوران شان بر علاوه زبان مادری خود از زبان دری، در افغانستان، تاجیکی در تاجکستان و زبان اویغوری در سینکیان چین، به حیث زبان کتابتی و ارتباطی با دیگر اقوام استفاده می‌کنند.

از مسایل چشمگیر در زبان‌ها ایرانی به ویژه در زبان‌های پامیری نزدیکی و قرابت جالب آنها است. این قرابت گاهی در حد یست که پنداری این زبان‌ها در زمانه‌ی بسیار نزدیک از یک اصل واحد انشعاب یافته باشند.

بسیاری از واژه گان اصیل پامیری، از زبان‌های کهن مانند اوستایی، آریانی و سکایی می‌باشند. این زبان‌ها با دیگر زبان‌های ایرانی چون پشتو، در مضاف و مضاف الیه (به استثنای منجی) و واژه گان، دارای مشترکات می‌باشند. واژه‌ی lara بدغه با lire پشتو، sipen دروخی، شغنی، یز غلامی و سریکولی با uspanal پشتو به تقریب یکی می‌باشند.

زبان‌های پامیری، از بسیاری نگاه چون تفکیک اسم جنس (به استثنای سریکولی)، وجود صیغه‌های افعال، کاربرد ضمایر سه گانه (به استثنای یز غلامی)، ادات، اعداد اصلی تا ده، صفت و موصوف (به استثنای منجی) و ادات متحرک تطابق فعلی، باهم مشترک و دارای خویشاوندی می‌باشند.

سرچشمه ها

- ۱- ارانسکی، یوسیف میخائیلویچ. (۱۳۸۸/۱۹۲۳). زبان‌های ایرانی، به ترجمه‌ی علی اشرف صادقی، تهران: انتشارات سخن.
- ۲- ارانسکی یوسیف میخائیلویچ. (۱۳۷۹/۱۹۲۳). مقدمه‌ی فقه اللغهی ایرانی، به ترجمه‌ی کریم کشاورز، تهران: انتشارات پیام.
- ۳- ارزگانی، مسیح. (۱۳۹۰). افغانستان؛ رنگین کمان اقوام، کابل: انتشارات صبح امید.
- ۴- ارشاد، اورنگ زیب. (۱۳۸۴). د افغانستان پیژندنه، پشاور: انتشارات خپرندوی تولنه.
- ۵- اشمیت، رویگر. (۱۳۸۲/۱۹۳۹). رهنمای زبان‌های ایرانی، ج ۱ و ۲، به ترجمه‌ی آرمان بختیاری و دیگران، تهران: انتشارات ققنوس.
- ۶- اورمر، خلیل الله. (۱۳۹۲). مقدمه‌ی بر زبان اوستا، کابل: انتشارات دایرت المعارف.
- ۷- باقری، مهری، (۱۳۸۴). تاریخ زبان فارسی. تهران: انتشارات نشر قطره.
- ۸- پاخالینا، (۱۳۶۶). زبان‌های پامیری، به ترجمه‌ی ماه گل سلیمان دوست، کابل: مطبعه‌ی دولتی.
- ۹- پامیرزاد، خوش‌نظر. (۱۹۹۸). تاریخ باستان شغنان، کراچی: انتشارات خاور.
- ۱۰- حبیبی، عبدالحی. (۱۳۸۹). تاریخ افغانستان، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- ۱۱- حیدری، خیرمحمد. (۱۳۸۲). "نگاهی به زبانهای پامیری"، *خراسان* دوره‌ی سوم- شماره ۵۳، جدی- حوت صص ۳۵۰-۳۵۶.
- ۱۲- حیدری، خیرمحمد. (۱۳۸۳). "نگاهی بر زبانهای پامیری"، *خراسان* دوره‌ی سوم- شماره‌ی ۵۴، حمل- ثور صص ۲۲۸-۲۳۴.
- ۱۳- حیدری، خیرمحمد. (۱۳۸۳). الفبای زبان شغنی، کابل: انتشارات آزادی.
- ۱۴- خانلری، پرویز ناتل. (۱۳۶۷). زبان‌شناسی و زبان فارسی، کابل: انتشارات آریانا.

- ۱۵- شکورزاده، میرزا. (۱۳۸۵). تاجیکان در مسیر تاریخ، تهران: انتشارات بین المللی الهدی.
- ۱۶- کهزاد، احمد علی. (۱۳۸۹). افغانستان در پرتو تاریخ، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- ۱۷- مرادی، صاحب نظر. (۱۳۸۹). آریانا و آریائیان، کابل: انتشارات سعید.
- ۱۸- مرادی، صاحب نظر. (۱۳۹۰). بدخشان در تاریخ، ج ۱ و ۲، کابل: انتشارات خیام.
- ۱۹- یمین، محمد حسین. (۱۳۹۱). تاریخچه‌ی زبان فارسی دری، کابل: انتشارات سعید.

